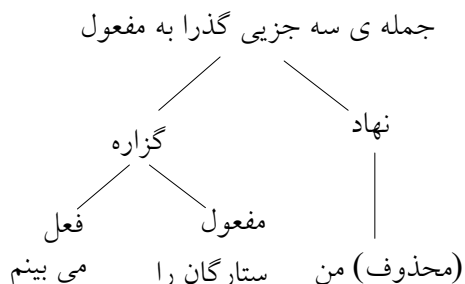


۱- دستور

«در این سفر دور و دراز، ستارگان را با درخشندگی جاودان خود می‌بینم.»

با توجه به فعل، این جمله سه جزیی گذرا به مفعول است: (گروه اسمی) نهاد + (گروه اسمی) مفعول + (گروه فعلی) فعل
من (محذوف) ستارگان را می‌بینم

نکته: بقیه‌ی اجزای جمله، قید است که در شمارش اجزای اصلی جمله، محسوب نمی‌شوند.



۲- دستور

«ای عم، به فدات جسم زارم من طاقت تشنگی ندارم»
تعداد ضمیرها: ۱- فدات: ضمیر متصل شخصی ۲- زارم: ضمیر متصل شخصی
۳- «من» ضمیر منفصل شخصی

نکته ۱: در شمارش ضمائر، شناسه‌ی فعل‌ها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

نکته ۲: این بیت ۳ جمله دارد: ۱- ای عم: منادا

۲- به فدات جسم زارم [باشد]: که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است.

۳- من طاقت تشنگی ندارم.

۳- دستور

«یا مظهرالعجایب، یا والی‌الولی ای باب تاج‌دار من، ای مرتضی‌علی»:

این بیت ۴ جمله دارد.

نکته: در شمارش تعداد جملات، منادا را یک جمله محسوب می‌کنیم.

۱- جملاتی که فعل دارند یا باید داشته باشند.

(حذف فعل به قرینه‌ی لفظی یا معنوی)

صوت: هان، آهای، الحذر، هین، ...

منادا: یا مظهرالعجایب و ...

تعداد جملات

شبه جملات

۱- یا مظهرالعجایب

۲- یا والی‌الولی

۳- ای باب تاج‌دار من

۴- ای مرتضی‌علی

۴- دستور

«چون علم گردد لوای شاهی ام کن به میدان بلا همراهی ام»

۱- این بیت دو ضمیر دارد؛ نقش هر یک از آنها از این قرار است: چون لوای شاهی من (مضاف‌الیه) علم گردد [تو] مرا به میدان بلا همراهی کن: مفعول ← چه کسی را + همراهی کن ← مرا (مفعول)

نکته: در شعرها ابتدا باید جملات را مرتب کنیم؛ یعنی: نهاد + ... + فعل

۲- «چون» به معنی «هنگامی که، زمانی که» و حرف ربط وابسته‌ساز است، پس:

چون لوای شاهی ام علم گردد [تو] مرا به میدان بلا همراهی کن

حرف ربط وابسته‌ساز	جمله‌ی وابسته (پیرو)	جمله‌ی پایه (هسته)
-----------------------	-------------------------	-----------------------

۵- دستور

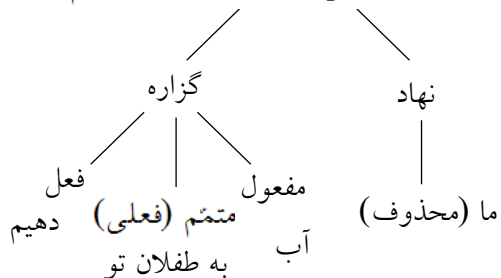
«دهیم آب به طفلان تو در این میدان»

نهاد + مفعول + متمم + فعل

با توجه به فعل، این جمله چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم است: (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی) [ما] آب به طفلان تو دهیم

نکته: «در این میدان» متمم قیدی است و جزء اجزای اصلی جمله محسوب نمی‌گردد بلکه نقش آن قید است.

جمله‌ی چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم



۶- دستور

«انواع را»

«نهنگی بیچهی خود را چه خوش گفت به دین ما حرام آمد کرانه»

به موج آویز و از ساحل پرهیز همه دریاست ما را آشیانه»

۱- نهنگی به بیچهی خود چه خوش گفت: حرف اضافه

۲- همه دریاست آشیانه‌ی ما: فک اضافه («رایبی» که بین مضاف و مضاف‌الیه مقلوب (برعکس) قرار می‌گیرد:

آشیانه‌ی ما ← ما را آشیانه
مضاف مضاف‌الیه مضاف‌الیه

۷- دستور

تعداد جملات عبارت زیر:

گفتم: «برو سماور را آتش کن، حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند.» و سماور نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد.
لای قرآن را باز کردم ؛ آمد: «والصَّافَات صَفَاً»

- | | | |
|-------------------------------|--------------------------|------------------------|
| ۱- گفتم | ۲- برو | ۳- سماور را آتش کن |
| ۴- حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند | ۵- سماور نفتی که روشن شد | |
| ۶- گفتم | ۷- رفت | ۸- قرآن آورد |
| ۹- لای قرآن را باز کردم | ۱۰- آمد | ۱۱- والصَّافَات صَفَاً |

۸- دستور

«انواع نقش‌نما»

«در چشم او که خود چشم زمانه‌ی ما بود، آرامشی بود که گمان می‌بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است.»

- ۱- در: حَرَف اضافه
 - ۲- چشم = نقش‌نمای اضافه
 - ۳- که: حرف ربط وابسته ساز
 - ۴- چشم: نقش‌نمای اضافه
 - ۵- زمانه ی: نقش‌نمای اضافه
 - ۶- که: حرف ربط وابسته ساز
 - ۷- از: حرف اضافه
 - ۸- سر: نقش‌نمای اضافه
- نکته: «به» در «به حق» پیشوند است نه حرف اضافه.

۹- دستور

انواع «چون»:

«چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم.»:

چون: هنگامیکه ← حرف ربط وابسته ساز

نکته ۱: حرف ربط وابسته ساز + جمله ی وابسته (پیرو)

چون + به بصره رسیدیم

نکته ۲: اگر چون به معنای «مانند، مثل» باشد، حرف اضافه است: بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

حرف اضافه

۱۰- دستور

تعداد ضمائر:

«من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید»:

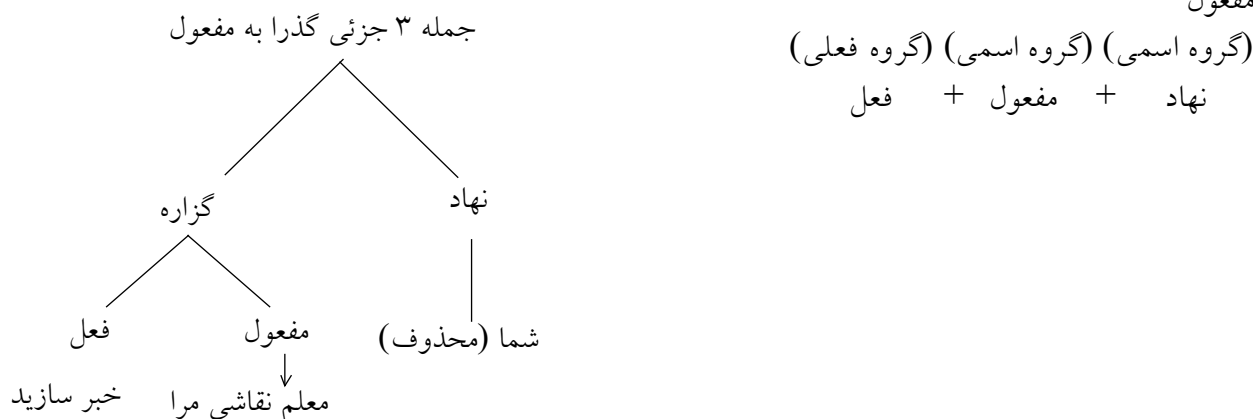
- | | | | |
|-------|--------|---------|--------|
| ۱- من | ۲- مرا | ۳- قفسم | ۴- دلم |
|-------|--------|---------|--------|
- نکته: در تعداد ضمائر، شناسه‌ی فعل‌ها را ضمیر حساب نمی‌کنیم.

۱۱- دستور

«لال شوم، کور شوم، کر شوم» لیک محال است که من خر شوم»: این بیت، ۵ جمله دارد: ۱- لال شوم ۲- کور شوم ۳- کر شوم ۴- محال است ۵- من خر شوم «نکته»: ۱- کور و کر: جناس (ناقص افزایشی) ۲- لال و کور و کر: تناسب (مراعات نظیر)

۱۲- دستور

«معلم نقاشی مرا خبر سازید.»: با توجه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مفعول است: چه کس را + خبر سازید؟ ← معلم نقاشی مرا: گروه اسمی مفعول



۱۳- دستور

«اگر یک لحظه امشب دیر جنبد سپیده دم جهان در خون نشیند»
نهادها به ترتیب عبارتند از: ۱- او (سلطان جلال الدین خوارزمشاه) ۲- جهان
نکته: یک لحظه، امشب، سپیده دم: قید بی نشانه (قید مشترک با اسم) هستند.

۱۴- دستور

«برداشته دل ز کار او بخت درماند پدر به کار او سخت»:
قافیه‌ها عبارتند از: بخت و سخت
نقش قافیه‌ها بدین قرار است:
۱) بخت از کار او دل برداشته: نهاد
۲) پدر سخت به کار او درماند: قید بی نشانه (قید مشترک با صفت)
نکته: یکی از راه‌های تشخیص قید، امکان حذف آن از جمله است؛ بدون اینکه معنی جمله ناقص شود.

۱۵- دستور

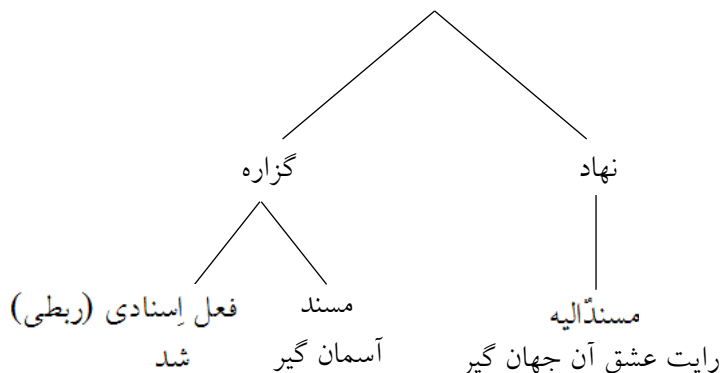
«چون رایت عشق آن جهان گیر شد چون مه لیلی آسمان گیر»:

با توجه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مسند است. جمله را این طور مرتب می کنیم:

چون رایت عشق آن جهان گیر نهاد
 شد چون مه لیلی آسمان گیر شد: نهاد (مسندالیه) + مسند + فعل
 مسند فعل اسنادی (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

نکته: «چون (مانند) مه لیلی» قید نشانه دار (دارای حرف اضافه) است.

جمله سه جزئی گذرا به مسند



۱۶- دستور

«گفت ای پسر این نه جای بازی است»

این بیت، پنج جمله دارد به قرار ذیل:

۱- گفت

۲- ای پسر: حرف ندا + منادا

۳- این نه جای بازی است

۴- بشتاب

۵- جای چاره سازی است.

بشتاب که جای چاره سازی است»:

۱۷- دستور

«کز عشق به غایتی رسانم کاو ماند اگرچه من نمانم»:

مرجع ضمیر «او»: لیلی [عشق به لیلی]

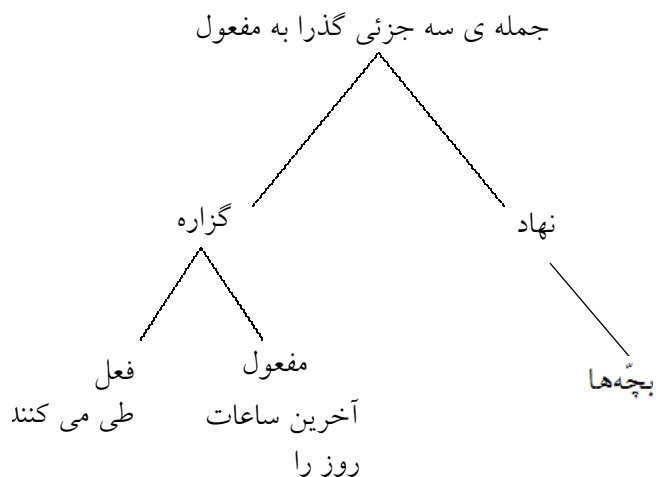
مرجع ضمیر «من»: مجنون

۱۸- دستور

«بچه‌ها، آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستان‌های حاشیه‌ی اروند، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند.»

این جمله‌ی مستقل ساده، سه‌جزئی گذرا به مفعول است: نهاد + مفعول + فعل
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

نکته: بقیه‌ی اجزای جمله، قید است.

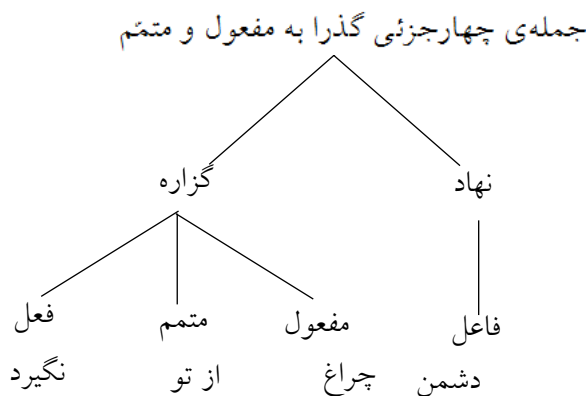


۱۹- دستور

«تا چراغ از تو نگیرد دشمن»

با توجه به فعل، این جمله‌ی مستقل ساده ۴ جزئی گذرا به مفعول و متمم است: نهاد + مفعول + متمم + فعل
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)
دشمن / چراغ / از تو / نگیرد

نکته: «تا» حرف ربط وابسته‌ساز است.



۲۰- دستور

نوع «واو»

«ازدحام است و مهربانی»:

«واو» معیت: هرگاه «واو» به معنای «همراه با» باشد «واو معیت» نام دارد.

یعنی: ازدحام است همراه با مهربانی.

نمونه‌ای دیگر: همه کار است و صداقت.

برو ای فقیه دانا، به خدای بخش ما را

تو و زهد و پارسایی، من و عاشقی و هستی (سعدی)

۲۱- دستور

«هوا بس ناجوان مردانه سرد است.»

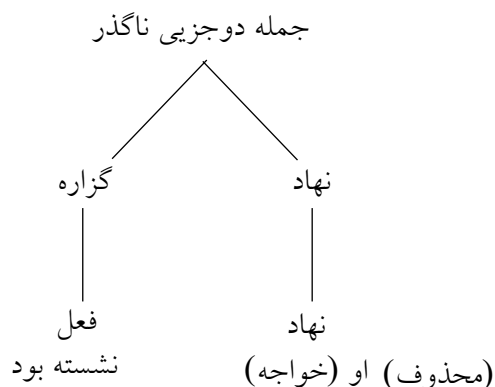
با توجه به فعل، این جمله مستقل ساده، سه جزئی گذرا به مسند است: نهاد + مسند + فعل
هوا سرد است

نکته: «بس» و «ناجوان مردانه» قید هستند.

۲۲- دستور

«بعد سه روز و سه شب حیران و زار بر دکان بنشسته بُد نومیدوار»

نکته: با توجه به فعل جمله که «بنشسته بود» است و از مصدر «نشستن» است، این جمله دوجزئی ناگذر است و بقیه‌ی اجزای جمله قید هستند: نهاد + فعل
او (خواجه) + نشسته بود



۲۳- دستور

«طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که: هی، فلان»

این بیت چهار جمله دارد به قرار ذیل:

۱- طوطی اندر گفت آمد در زمان

۲- بانگ بر درویش زد

۳- هی (صوت) < در تعداد جملات، صوت یک جمله محسوب می‌شود.

۴- فلان (صوت)

۲۴- دستور

«از سوی خانه بیامد خواجه‌اش بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش»:

در این بیت، دو جمله وجود دارد: ۱- از سوی خانه بیامد خواجه‌اش: با توجه به فعل، این جمله دوجزئی ناگذر است:

نهاد + فعل (از سوی خانه: متمم قیدی)

بیامد خواجه‌اش

۲- بر دکان بنشست فارغ، خواجه‌وش: با توجه فعل، این جمله نیز دوجزئی ناگذر است:

نهاد + فعل

(محذوف) او (خواجه) بنشست

۲۵- دستور

نوع «را»

«هدیه‌ها می‌داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را»

۱- هدیه‌ها می‌داد به هر درویش: حرف اضافه

۲- چه چیز را + بیابد؟ ← نطق مرغ خویش را: مفعولی

۲۶- دستور

به تعداد مفعول‌ها در بیت زیر دقت می‌کنیم:

«جامه و رخت و گوهرش برداشت مرد بی‌دیده را تهی بگذاشت»

چه چیز را + برداشت؟ ← جامه و رخت و گوهر

چه کس را + بگذاشت (رها کرد)؟ ← مرد بی‌دیده

چهار مفعول داریم: جامه، رخت، گوهر، مرد بی‌دیده

۲۷- دستور

نقش قافیه‌های بیت، از قرار ذیل است:

«همی‌ریخت خون و همی‌کند موی سرش پر ز خاک و پر از آب، روی»

قافیه: موی و روی

۱) چه چیز را + می‌کند؟ موی ← مفعول

۲) مصراع دوم را این‌چنین مرتب می‌کنیم: سرش پر زخاک [بود] و روی پر از آب [بود].

نهاد (مسنئالیه)

۲۸- دستور

به نقش دستوری قافیه، در بیت زیر توجه می‌کنیم:

«دگرگونه‌تر باشد آیین ما جز این باشد آرایش دین ما»

قافیه: آیین و دین

مصراع اول و دوم را این‌چنین مرتب می‌کنیم:

آیین ما دگرگونه‌تر باشد آرایش دین ما جز این باشد

نهاد (مسنئالیه)

نقش نمی

اضافه (کسره)

۲۹- دستور

صورت مرتب‌شده‌ی مصراع مقابل به قرار زیر است: «ورا نام تهمین سهراب کرد.»

تهمین ورا (وی را) سهراب نام کرد.

نهاد فعل

نکته: «نام کرد» فعل مرکب است و فقط بنا به ضرورت شعری جدا شده است.

۳۰- دستور

«ای خدا، ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبود روا»:

قافیه: روا و روا ردیف: ندارد

ردیف: دو کلمه باید در انتهای مصراع‌ها عیناً تکرار شود: هم از نظر ظاهر (لفظ) و هم از نظر معنا

از نظر لفظ: روا و روا

از نظر معنا: ۱- روا: برآورده کننده، اجابت کننده

۲- روا: شایسته، سزاوار

۳۱- دستور:

انواع «را»:

۱- «سپاس و آفرین، ایزد جهان آفرین راست.»

۲- «پادشاهی، او راست زبیده»

۳- «جهان را بلندی و پستی تویی»

۱- «را»: مخصوص، برای: حرف اضافه

۲- «را»: فک اضافه: بین مضاف و مضاف‌الیه مقلوب (واژگون) می‌آید: پادشاهی، زبیده‌ی اوست.

مضاف مضاف‌الیه

(او راست زبیده)

مضاف‌الیه مضاف

۳- «را» فک اضافه: بلندی و پستی جهان تو هستی

مضاف مضاف‌الیه

(جهان را بلندی و پستی)

مضاف‌الیه مضاف

۳۲- «نوشی تو آب و تشنه شه دین، رضا مباحش خوش نوکری، ولیک، چنین بی وفا مباحش»:

این بیت ۵ جمله دارد به قرار زیر:

۱- نوشی تو آب. ۲- شه دین تشنه (باشد).

۳- رضا مباحش. ۴- خوش نوکری. ۵- چنین بی وفا مباحش.

۳۳- نقش کلمات قافیه (رضا، بی وفا) بدین ترتیب است:

(تو) رضا مباحش.

[تو] بی وفا مباحش.

مسند فعل اسنادی

مسند فعل اسنادی

«نوشی تو آب و تشنه شد دین، رضا مباحش خوش نوکری ولیک چنین بی وفا مباحش»

۳۴- هان! به خود باز آید و خودستایی ننماید. این از شما پاکیزه‌تر و گران بهاتر است:

۱- این عبارت ۴ جمله دارد از قرار زیر:

۱- هان (صوت است) ۲- (شما) به خود باز آید.

۳- (شما) خود ستایی ننماید. ۴- این از شما پاکیزه‌تر و گران بهاتر است.

این عبارت ۳ ضمیر دارد به قرار زیر:

۱) خود (ضمیر مشترک) ۲) این ضمیر (اشاره) ۳) شما (ضمیر شخصی منفصل)

ضمیرها نقش دستوری نیستند اما می‌توانند نقش‌های متفاوتی بپذیرند.

۳۵- «یادم نیست که در ماه‌های اوّل بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد: فقط می‌دانم که دست‌هایم همه چیز را حس

می‌کرد.»

۱- انواع نقش‌نما در این عبارت از قرار زیر است:

که (نقش نمای اضافه) - اول (نقش نمای اضافه) - بعد از (نقش نمای متمم: حرف اضافه) را (نقش نمای مفعول)

۲- این عبارت چهار جمله دارد به قرار زیر:

۱- یادم نیست ۲- در ماه‌های اوّل بعد از ناخوشی چه وقایعی رخ داد.

۳- فقط می‌دانم ۴- دست‌هایم همه چیز را حس می‌کرد.

۳۶- هسته‌ی گروه اسمی نهاد در عبارت زیر بدین ترتیب است:

۱- قدم دوم تحصیلات من خواندن بود: قدم دوّم تحصیلات من: گروه اسمی نهاد ← هسته: قدم

۲- کلاس درس ما بیشتر در هوای آزاد بود: کلاس درس ما: گروه اسمی نهاد ← هسته: کلاس

۳- بدین طریق در زندان خاموشی من شکسته شد: در زندان خاموشی من: گروه اسمی نهاد ← هسته: در

۴- بامداد روز بعد معلم مرا به اتاقش برد: معلم: گروه اسمی نهاد ← هسته: معلم

۳۷- ابتدای زندگی من مانند دیگران بسیار ساده بوده است

با توجه به فعل، این جمله سه جزئی گذرا به مسند است: نهاد (مسندالیه) + مسند + فعل اسنادی

ابتدای زندگی من ساده بوده است

نکته: «مانند دیگران» (قید دارای حرف اضافه) و «بسیار» قید هستند.

۳۸- والدینم سخت مغموم بودند:

این جمله نیز با توجه به فعل (بودند)، سه جزئی گذرا به مسند است: نهاد (مسندالیه) + مسند + فعل اسنادی

والدینم مغموم بودند

نکته: «سخت» قید بی نشانه (مشترک با صفت) است.

۳۹- «رحمی به صغیری من زار غیر از تو نبُد مرا پرستار»

نکته‌ی (۱): نقش کلمات قافیه بدین شرح است:

۱- زار: صفت (من زار) ۲- پرستار: نهاد (پرستار غیر تو مرا (برای من) وجود ندارد.)

نکته‌ی (۲): فعل مصراع دوم بُد از مصدر بودن است ولی با توجه به معنی آن در این مصراع (وجود ندارد)، این جمله

دو جزیی ناگذر است: نهاد + فعل

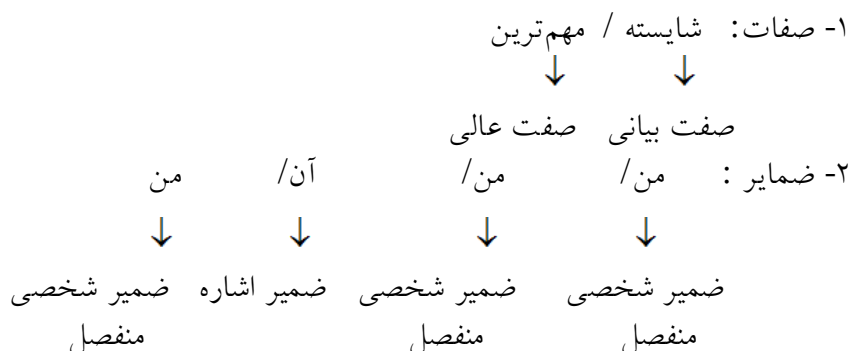
(گروه اسمی) (گروه فعلی)

پرستار بُد (وجود ندارد)

«غیر از تو» و «مرا = برای من» قید نشانه‌دار (دارای حرف اضافه) هستند.

۴۰- «سرانجام معلم شایسته ای برای من پیدا کردند. مهمترین روز زندگی من که همیشه آن را به یاد دارم، روزی است که معلم نزد من آمد.»

تعداد صفات و ضمائر در این عبارت به قرار زیر است:



۴۱- «چون بهار فرا می‌رسید، معلم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را درباره‌ی طبیعت آغاز می‌کرد.»:

انواع نقش‌نما در این عبارت به قرار زیر است:

حرف ربط

چون بهار فرا می‌رسید، معلم دستم را می‌گرفت و به سوی مزارع می‌برد و روی علف‌های گرم، درس خود را حرف ربط وابسته ساز نقش نمای نقش نمای متمم نقش نمای نقش نمای نقش نمای مفعول حرف ربط (حرف اضافه) متمم (حرف اضافه) اضافه (کسره) اضافه (کسره) مفعول هنگامی که

(اضافه)

درباره‌ی طبیعت آغاز می‌کرد.
نقش نمای متمم (حرف اضافه)

۴۲- «یک نظر به بعضی مساجد کهن نشان می‌دهد که این بناهای باشکوه والا که به پیشگاه خداوند اهدا شده‌اند، درخور آن‌اند که جلوه‌گاه هنر اسلامی تلقی شوند.»

انواع نقش‌نماها در این عبارت به این قرار است:

یک نظر به بعضی مساجد کهن نشان می‌دهد که این بناهای باشکوه والا که به پیشگاه خداوند اهدا شده‌اند.
نقش‌نمای متمم (حرف اضافه) نقش‌نمای اضافه (کسره) حرف ربط نقش‌نمای نقش‌نمای ↓ حرف اضافه ↓
وابسته ساز اضافه اضافه حرف ربط نقش‌نمای اضافه
نقش‌نمای اضافه

در خور آن‌اند که جلوه‌گاه هنر اسلامی تلقی
نقش‌نمای حرف ربط نقش‌نمای اضافه
اضافه وابسته ساز

۴۳- «رقصد زبان به سازش و آیده به دیده نور»

ابتدا باید جملات را این‌گونه مرتب کنیم: نهاد + + فعل: این عبارت دو جمله دارد پس دو نهاد نیز دارد: زبان به سازش رقص و نور به دیده آید.
پس نهادها عبارتند از: زبان/ نور

۴۴- «چون ذره‌های نور بصر می‌پرستم»

این جمله‌ی مستقل ساده، سه جزئی گذرا به مفعول است (با توجه به فعل جمله «می‌پرستم»):

(من) چون ذره‌های نور بصر آن را می‌پرستم.

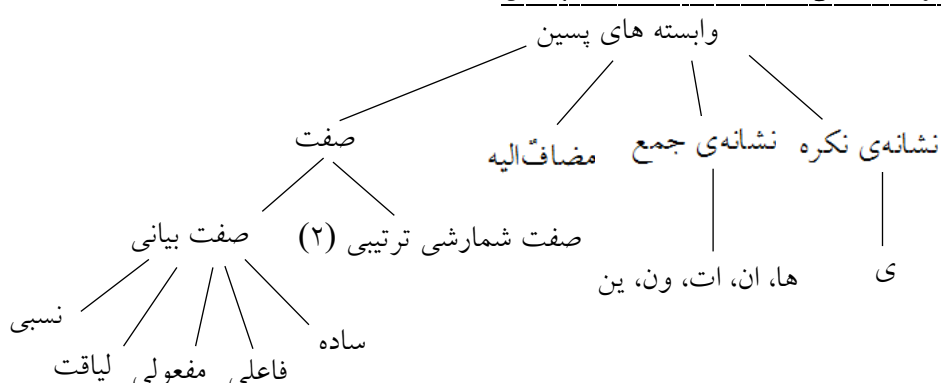
نهاد + مفعول + فعل

(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

من آنرا می‌پرستم

نکته: چون (مانند) ذره‌های نور بصر: قید نشانه دار (دارای حرف اضافه) است.

۴۵- گروه اسمی (۲) - وابسته‌های پسین



می‌دانیم که گروه اسمی عبارت است از یک هسته (اجباری) و یک یا چند وابسته (اختیاری).

گروه اسمی: (وابسته «ها»ی پیشین) + هسته + (وابسته «ها»ی پسین)

۴۶- وابسته‌های پسین:

۱- «ی» نکره

۲- نشانه‌ی جمع: ها، ان، ات، ون، ین: انسان‌ها، ابروان، استحکامات، انقلابیون، معتمدین

۳- مضاف‌الیه

۴- صفت (بیانی - شمارشی)

۴۷- «ی» نکره: این نشانه که برابر با «یک» نکره است، پس از اسم عام می‌آید و اسم را ناشناس می‌کند: گلی خوش‌بو =

یک گل خوش‌بو

۴۸- مضاف‌الیه: وابسته‌های پسین - غیر از نشانه‌ی نکره و نشانه‌ی جمع - یا صفت‌اند یا اسم؛ در صورتی که وابسته‌ی

پسین «اسم» یا چیزی به جای آن باشد، نقش آن مضاف‌الیه است؛ مانند: کتابِ معلّم - کتابِ من.

۴۹- صفت:

الف) صفت شمارشی ترتیبی نوع (۲): عدد اصلی + م - چهار + م - چهارم: ردیف چهارم، کلاس پنجم، کتاب دوم و ...

نکته: صفت شمارشی ترتیبی بعد از کلمه «ساعت» به صورت عدد اصلی می‌آید: «ساعت پنج» به جای ساعت پنجم.
ب) صفت بیانی: در گروه اسمی، آنچه پس از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آید، اگر مضاف‌الیه و صفت شمارشی نباشد، صفت بیانی است.

نکته: واژه‌هایی از قبیل «چندم» و «دیگر» هر چند پس از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آیند اما صفت بیانی نیستند.

دانش آموز خوش فکر کلاس

هسته (موصوف) صفت بیانی مضاف‌الیه

۵۰- انواع صفت بیانی:

۱ - صفت بیانی عادی: تشنه، بی‌آلایش، خوب و ...

۲ - صفت فاعلی

۳ - صفت مفعولی

۴ - صفت لیاقت: مصدر + ی: دیدن + ی: دیدنی، گفتنی و ...

۵ - صفت نسبی

۵۱- صفت فاعلی:

الف) بن مضارع + نده: شنو + نده = شنونده، گوینده و ...

ب) بن مضارع + ان (= حالیه): خند + ان = خندان، گریان و ...

ج) بن مضارع + ا (= مشبهه): توان + ا: توانا، گویا و ...

د) بن ماضی یا مضارع + ار: خریدار، پرستار و ...

۵۲- صفت مفعولی:

الف) بن ماضی + ه: نشست + ه = نشسته، دیده و ...

ب) اسم، صفت + بن ماضی: باد + آورد: بادآورد، خوش‌دوخت و ... ← صفت مفعولی مرکب مرخم

۵۳- صفت نسبی:

الف) اسم + ی: اصفهان + ی = اصفهانی، تهرانی، خانگی و ...

ب) اسم یا صفت + انه: مرد + انه = مردانه، مؤدبانه و ...

ج) اسم + ین/ینه: زرین/زرینه و ...

۵۴- نکته: می‌دانیم هم مضاف‌الیه و هم صفت بیانی بعد از نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آیند.

راه‌های تشخیص دادن مضاف‌الیه از صفت بیانی: (۱) بعد از مضاف «ی» نکره نمی‌آید:

کتاب علی ← کتابی علی × کتاب خوب ← کتابی خوب ✓

(۲) صفت را نمی‌توان جمع بست:

کیف دانش‌آموز ← کیف دانش‌آموزها ✓ کیف نو ← کیف‌ها ×

(۳) پس از مضاف‌الیه نشانه‌ی (تکواژ) «تر» نمی‌آید: گل لاله ← گل لاله‌تر × گل زیبا ← گل زیباتر ✓

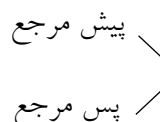
۵۵- ضمیر:

ضمیر واژه‌ای است که معمولاً جانشین گروه اسمی می‌شود؛ به همین دلیل، می‌تواند هسته‌ی گروه اسمی واقع شود و همانند اسم نقش‌های نهاد، مفعول، متمم، مضاف‌الیه و منادا بگیرد.
ضمیر معمولاً برای جلوگیری از تکرار اسم یا گروه اسمی و ... می‌آید؛
مثال: انسان کاوشگر امروز به دنبال کشف حقایق جهان است. او

سعی می‌کند اسرار هستی را کشف نماید و به تعریف و توصیف آن‌ها بپردازد.

گاهی استفاده نکردن از ضمیر باعث غیردستوری شدن جمله می‌شود. مانند دو جمله‌ی زیر:
الف) احمد از برادر احمد دو سال کوچک‌تر است.
ب) سرانجام پاییز با طبیعت وداع کرد و جای پاییز را به زمستان داد.

۵۶- مرجع ضمیر:

گروه اسمی است که ضمیر، جانشین آن می‌شود و بر دو نوع است: 

۵۷- پیش‌مرجع:

مرجع پیش از ضمیر می‌آید. مثال: آرش کمان را گرفت و آن را در دست فشرد.

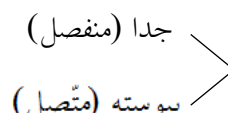
۵۸- پس‌مرجع:

پس از ضمیر می‌آید (البته در زبان فارسی چندان رایج نیست).
مثال: هنگامی که متولد شد، پدرش نام او را محمد نهاد.

۵۹- اسم مبهم:

گاهی ضمیرهایی در کلام می‌آیند که مرجع مشخصی ندارند؛ مانند: «به حرف‌های این و آن گوش ندهید.»
واژه‌های «این» و «آن» در جمله‌های بالا مرجع مشخصی ندارند و به همین دلیل، «اسم مبهم» نامیده می‌شوند.

۶۰- انواع ضمیر: عبارتند از:

- ۱- ضمیر شخصی 
 - ۲- ضمیر مشترک
 - ۳- ضمیر اشاره
 - ۴- ضمیر پرسشی

۶۱- ضمیر شخصی:

این ضمیر را به این دلیل شخصی می‌نامند که جانشین گروه اسمی یا اسم می‌شود و شش شخص ندارد. اگر ضمیر شخصی به صورت مستقل (آزاد) به کار رود، به آن «ضمیر شخصی جدا» می‌گویند و اگر به صورت نشانه (تکواژ)های وابسته بیاید، «ضمیر شخصی پیوسته» نامیده می‌شود.

اشخاص	جدا		پیوسته	
	مفرد	جمع	مفرد	جمع
اول شخص	من	ما	م - مان	
دوم شخص	تو	شما	ت - تان	
سوم شخص	او (وی)	ایشان	ش - شان	

۶۲- ضمیر مشترک:

ضمیر «خود» می‌تواند جانشین شش شخص شود؛ به همین دلیل، آن را ضمیر مشترک می‌نامند.

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	خود می‌روم	خود می‌رویم
دوم شخص	خود می‌روی	خود می‌روید
سوم شخص	خود می‌رود	خود می‌روند

در متون ادبی علاوه بر «خود»، «خویش» و «خویشتن» نیز به کار رفته است.

ضمیر مشترک «خود»، معمولاً همراه با ضمیرهای شخصی پیوسته به کار می‌رود: خودم، خودت و ...

۶۳- ضمیر اشاره:

واژه‌های «این» و «آن» و صورت‌های جمع این دو «این‌ها، اینان، آن‌ها، آنان» در صورتی که جانشین اسم شوند، ضمیر اشاره به حساب می‌آیند:

کتاب را بگیر و آن را مطالعه کن!

اگر ضمیرهای اشاره به صورت وابسته‌های پیشین اسم بیایند، صفت اشاره محسوب می‌شوند:

این کتاب را بگیر و آن مطلب را مطالعه کن.

صفت اشاره صفت اشاره

۶۴- ضمیر پرسشی:

واژه‌های «که» (برای انسان)، «چه» و «چند» (برای غیرانسان) و کدام (برای انسان و غیرانسان) وقتی جانشین اسم شوند و پرسشی را برسانند، ضمیر پرسشی محسوب می‌شوند:

که می‌گوید؟ چه می‌خواهی؟ کدام را برداشتی؟ کتاب را چند خریدی؟
 «کی و کجا» نیز وقتی جانشین اسم شوند، ضمیر پرسشی‌اند اما اگر جانشین قید شوند، قید پرسشی محسوب می‌گردند:

در زمستان شب از روز طولانی‌تر است. کی طولانی‌تر است؟ (ضمیر پرسشی)
 اسم (نهاد)

فردا به مسافرت می‌رویم. کی به مسافرت می‌رویم؟ (قید پرسشی)
 قید

به کتابخانه رفتم. به کجا رفتی؟ (قید پرسشی)
 متمم (قیدی)

کوچه را آسفالت کرده‌اند. کجا را آسفالت کرده‌اند؟ (ضمیر پرسشی)
 اسم (مفعول)

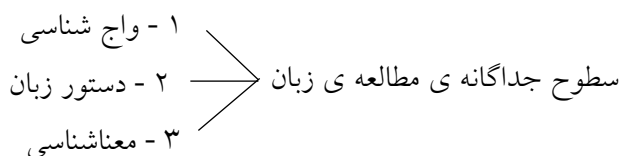
۶۵- **نکته:** هر کدام از ضمیرهای پرسشی اگر وابسته‌ی پیشین اسم باشند، صفت پرسشی نامیده می‌شوند.
 چه کتابی را می‌خواهی؟ کدام درس را خوانده‌ای؟ چند نفر آمدند؟

۶۶- بیاموزیم:

بعد از «به قول معروف» باید نمونه‌ای از مثل‌ها، حکمت‌ها و سخنان برجسته بیاید نه یک مطلب معمولی. مثال:
 عبارت ردیف «الف» درست و عبارت ردیف «ب» نادرست است:
 الف) آن قدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف زبانم مو درآورد.
 ب) آن قدر مطلب را برایش تکرار کردم که به قول معروف خسته شدم.
 می‌توانیم جمله‌ی «ب» را این‌طور اصلاح کنیم: آن قدر مطلب را برایش تکرار کردم که خسته شدم.

۶۷- زبان‌شناسی چیست؟ (۲)

یکی از مشکلات مطالعه‌ی زبان، گستردگی بیش از حد آن است. زبان‌شناسان برای حلّ این مشکل، زبان را در سطوح جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند.



۶۸- واج‌شناسی:

زبان‌شناسان در یک سطح، فقط به مطالعه‌ی صداهای زبان و قواعد ترکیب آن‌ها به منظور ایجاد ساخت‌هایی آوایی می‌پردازند که به آن «واج‌شناسی» می‌گویند.

نکته: واج‌شناسی به بررسی نظام واجی می‌پردازد که عبارتست از: ۱- فهرست واج‌ها ۲- الگوهای آرایش واج‌ها
 ۳- قواعد یا فرآیندهای واجی (ابدال، ادغام، کاهش، افزایش و ...)

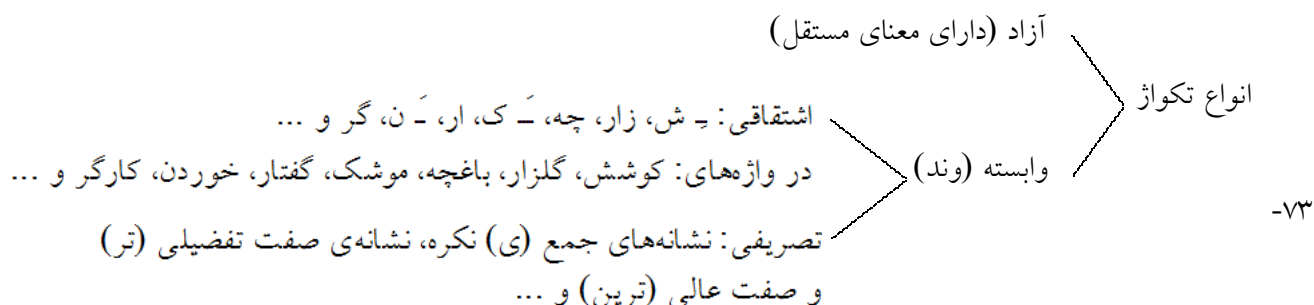
۶۹- واج: کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که خود معنایی ندارد اما می‌تواند تمایز و تفاوت معنایی ایجاد کند.

۷۰- دستور زبان:

زبان‌شناسان بررسی نشانه‌ها (تکواژها) ی زبان و قواعد ترکیب آن‌ها به منظور ساختن کلمات و عبارات و جمله‌های زبان را دستور زبان می‌نامند که به دو بخش صرف (نوع) و نحو (نقش) تقسیم می‌شود.

۷۱- صرف: شناخت تکواژها و راه‌های ترکیب و تلفیق آن‌ها با یکدیگر برای ساختن واژه‌ها مبحث «واژه‌شناسی» یا «صرف» است.

۷۲- نکته: زمانی که تکواژها را به آزاد و وابسته و هر کدام را به قاموسی و دستوری و ... تقسیم می‌کنیم و از انواع تکواژهای وابسته با نام تصریفی و اشتقاقی سخن به میان می‌آوریم، در حوزه‌ی «صرف» عمل می‌کنیم. همچنین است تجزیه‌ی واژه‌های مشتق، مرکب و ... به نشانه‌ها (تکواژها)ی تشکیل‌دهنده.



۷۴- نحو (syntax):

از واژه‌ی یونانی به معنای «نظم و ترتیب» گرفته شده است. نحو هر زبان به طور کلی شامل شیوه‌ها و اسلوب‌هایی است که با استفاده از آن‌ها می‌توان واژه‌ها را به گونه‌ای ترکیب کرد که بتوانند واحدهای بزرگ‌تری را بسازند؛ یعنی شیوه‌ی ترکیب انواع کلمات تا سطح گروه و جمله.

مثال: به سه جمله‌ی زیر توجه کنید:

الف) پلیس جلوی اتوبوس را گرفت و راه‌بندان شد.

ب) شد اتوبوس و پلیس را جلوی گرفت راه‌بندان.

ج) شد راه‌بندان و جلوی را پلیس گرفت اتوبوس.

با این که واژه‌های هر سه صورت یکسان است ولی اهل زبان جمله‌ی اوّل را با معنی به‌شمار می‌آورند و صورت‌های دوم و سوم را بی‌معنا می‌دانند؛ چون بر مبنای قواعد ترکیب زبان فارسی نیستند. توصیف این توانایی اهل زبان، به عهده‌ی دانش «نحو» است.

۷۵- معناشناسی:

در این قسمت زبان‌شناسان به بررسی معنای واژه‌ها، گروه‌ها و جمله‌ها که نشانه‌هایی آوایی و قراردادی هستند، می‌پردازند که به آن «معناشناسی» می‌گویند.

۷۶- روابط واژگانی:

یکی دیگر از راه‌های بررسی معنایی واژه‌ها، تعیین روابط واژگانی و حوزه‌ی معنایی آنهاست. انواع روابط واژگانی عبارتند از:

- ۱ - هم‌معنایی (ترادف synonymy)
 - ۲ - تضاد معنایی (Antonymy)
 - ۳ - مضمول معنایی (تضمین Hyponymy)
 - ۴ - هم‌آوایی (Homophony)
 - ۵ - هم‌نامی (Homonymy)
 - ۶ - چندمعنایی (Polysemy)
- نکته: موارد ۴، ۵ و ۶ فقط برای مطالعه‌ی آزاد است.

۷۷- هم‌معنایی (ترادف synonymy):

دو یا چند رابطه‌ی معنایی که اغلب (و نه همیشه) در جمله‌ها قابل‌جانیشینی با یک‌دیگرند: عصر و زمانه، زیان و ضرر، پدر و بابا.

۷۸- تضاد معنایی (Antonymy): دو صورت با معناهای مخالف: پیر و جوان، مرده و زنده.

۷۹- هم‌آوایی (Homophony): وقتی دو یا چند صورت نوشتاری دارای تلفظ مشابه باشند: خوار و خار، صغیر و سفیر.

۸۰- هم‌نامی (Homonymy): وقتی یک صورت (نوشتاری و گفتاری) دارای دو یا چند معنای نامرتب باشد (همان جناس در آرایه‌های ادبی): شیر (حیوان)، شیر (آب)، شیر (نوشیدنی).

۸۱- چند معنایی (Polysemy): وقتی یک صورت (نوشتاری یا گفتاری) چند معنا دارد و همه‌ی آنها به طور گسترده با برنده (چاقوی تیز)

یک‌دیگر مرتبط اند: تیز
زرنگ و چابک (بچه‌ی تیزی است).

۸۲- بیاموزیم:

نشانه‌ی مفعولی «را» باید بلافاصله پس از گروه اسمی مفعولی بیاید، نه با فاصله از آن.

مثال: (جملات گروه «الف» نادرست و گروه «ب» درست است):

الف) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق بر سطح دریا را می‌توان دید.

من مسابقه‌ای که دیروز برگزار شد را دیدم.

ب) هنگام غروب نیز انعکاس سرخی شفق را بر سطح دریا می‌توان دید.

من مسابقه‌ای را که دیروز برگزار شد دیدم.

۸۳- گروه کلمه چیست؟

- ترکیب‌هایی که نه کلمه‌اند نه جمله، «گروه کلمه» نامیده می‌شوند.

«مضاف و مضاف‌الیه» یا «موصوف و صفت» یا «مترادف» یا «متضاد»
 ↓ ↓ ↓ ↓
 گروه کلمه یا گروه واژه معمولاً یا کیف معلّم کیف چرمی آمیخته و عجین صحّت و سقم
 یا ... هستند.

- گروه کلمه‌ها برای املائی تقریری جنبه‌ی تکمیلی و ترمیمی دارند.

- به کمک گروه کلمه، متن‌های ساده‌ی املا برای ارزش‌یابی، تعدیل و متناسب می‌گردند.

- شاخصه‌ی «گروه کلمه»‌های املا این است که گویا و واضح باشند و به پرسش‌های مقدّر ما پاسخ دهند.

۸۴- نامه‌نگاری (۲): نامه نوشتن به دوستان و نزدیکان

- نامه‌های دوستانه در مقایسه با نامه‌های اداری از الگوی خاصی پیروی نمی‌کنند و بیش‌تر ابتکاری و موافق با ذوق و طبع نویسنده و نوع مناسبات او با مخاطب هستند.

- نامه‌های خصوصی عاطفی‌تر، صمیمی‌تر و بی‌تکلف‌ترند و در آن‌ها حرف‌های خصوصی مطرح می‌شوند.

- اساسی‌ترین ویژگی نامه‌های دوستانه این است که تقلیدی نیستند، لحن کلام در آن‌ها صمیمی و خودمانی است و از هر گونه تکلف به دورند. ویژگی دیگر این نامه‌ها قالبی نبودن آن‌هاست.

- حُسن نامه‌ی خصوصی در این است که همه‌ی عناصر آن از تصنع خالی باشند.

- نکاتی که در نوشتن نامه باید به بدان‌ها توجه کرد، عبارتند از:

۱ - رعایت کوتاهی و بلندی متن نامه که نه سبب ابهام و نه باعث خستگی گردد.

۲ - انتخاب کاغذ نامه‌ی مناسب و رعایت مسائل نگارشی و پاکیزه‌نویسی، نشانه‌ی حرمت‌گذاری به گیرنده‌ی نامه است.

۳ - در نامه‌ی خصوصی، رعایت اعتدال و انتخاب لحن مناسب و پرهیز از شتاب‌زدگی شرط است.

۴ - رعایت دقت و سنجیده‌نویسی؛ زیرا نوشته در دست مخاطب، «سند اخلاقی» به شمار می‌آید.

۵ - شأن نامه این است که در عین سادگی «به زبان معیار» نزدیک باشد.

۶ - تهیّه و حفظ پیش‌نویس با نسخه‌ای از نامه، ضروری است.

۸۵- پیام‌نویسی:

تفاوت همزه و حرف «ی میانجی»: همزه «ء» یکی از سی و سه حرف الفبای فارسی است و هر چند به «ی» میانجی

کوچک (ء) شباهت دارد اما مستقل از آن است. بهتر است در نوشتار به جای «ی» میانجی کوچک «ء»، شکل بزرگ آن

را به کار بریم؛ زیرا «ی میانجی کوچک» به حرف همزه شباهت دارد و این امر مانع آموزش صحیح می‌شود.

جملات ردیف «ب» بهتر و صحیح‌تر از جملات «الف» است:

الف) مأذنه مسجد، اسائه ادب، ارائه گزارش و ...

ب) مأذنه‌ی مسجد، اسائه‌ی ادب، ارائه‌ی گزارش و ...

۸۶- نقش‌نما

الف) مردی پلنگی دید. ب) پلنگی مردی دید.

فاعل مفعول فاعل مفعول

در جملات بالا، نقش فاعل و مفعول با توجه به ترتیب و جایگاه آن‌ها در جمله معلوم می‌شود. در جمله‌ی «الف» «مردی» فاعل است؛ چون مقدم است. در جمله‌ی «ب» نیز «پلنگی» فاعل است؛ چون مقدم بر «مردی» آمده است. اکنون به دو جمله‌ی زیر توجه کنید:

ج) رستم سهراب را کشت. د) سهراب را رستم کشت.

فاعل مفعول فاعل مفعول

در دو جمله‌ی «ج» و «د» با توجه به این که ترتیب عناصر جمله متفاوت است، فاعل و مفعول تغییر نکرده‌اند. چرا؟ «را» عنصری است که نقش مفعولی را مشخص می‌کند و به مفعول امکان می‌دهد که در جاهای مختلف جمله قرار گیرد.

عناصری چون نشانه‌ی مفعول، حروف اضافه، حروف ربط، کسره‌ی (نقش‌نمای) اضافه و نشانه‌ی ندا را «نقش‌نما» می‌نامند؛ زیرا هر کدام نشان‌دهنده‌ی یک نقش دستوری در جمله‌اند:

۱ - نقش‌نمای مفعولی

۲ - نقش‌نمای اضافه

۳ - حروف اضافه

۴ - حروف ربط (پیوند)

۵ - نشانه‌های ندا

۸۷- نقش‌نمای مفعولی:

یکی از وظایف «را» در جمله، مشخص کردن نقش مفعولی است. وجود این عنصر در برخی جاها الزامی و در برخی جاهای دیگر اختیاری است.

الف) فاطمه غذا را خورد. ← فاطمه غذا خورد.

ب) علی آن کتاب را خواند. ← علی آن کتاب را خواند.

نکته: اگر گروه اسمی مفعول اسم جنس یا اسم نکره باشد، وجود «را» الزامی نیست ولی اگر گروه اسمی مفعول اسم خاص، اسم معرفه یا ضمیر باشد، وجود «را» الزامی است.

۸۸- نقش‌نمای اضافه:

نشانه (تکواژ = e) هر گاه پس از اسم بیاید، کلمه‌ی پس از آن یکی از دو نقش صفت یا مضاف‌الیه را دارد: به گل زیبای باغچه نگریستم.

صفت مضاف‌الیه

نکته: برخی از حروف اضافه با کسره به کار می‌روند. مانند: برای، بهر، همراه.

۸۹- حروف اضافه:

نشانه (تکواژ) هایی چون: به، از، با، در، برای، تا، چون (مثل و مانند) و ... پیش‌واژه‌ی متمم‌ساز هستند و به گروه اسمی پس از خود نقش متمم (فعلی) / متمم قیدی (قید) / متمم اسمی می‌دهند. پس آن‌ها را «نقش‌نمای متمم» می‌نامند.

۹۰- حروف ربط (پیوند):

این حروف به دو دسته تقسیم می‌شوند: الف) حروفی که پیش از جمله‌های وابسته قرار می‌گیرند و در اصطلاح «پیوندهای وابسته‌ساز» هستند؛ مانند: که، تا، اگرچه، اگر، برای این که، تا این که، همین که، چون (هنگامی که) و ...:

پیوند وابسته ساز



اگر بیشتر درس بخوانی، موفق می‌شوی. / تلاش کنی تا موفق شوی.

↓ جمله ی پیرو (وابسته) جمله ی پایه (هسته) ↓ جمله پیرو (وابسته)

جمله ی پایه (هسته)

پیوند وابسته ساز

ب) پیوندهای هم‌پایه ساز: حروفی هستند که جمله‌های هم‌پایه را با هم ارتباط می‌دهند؛ مانند: و، یا، اما، لیکن، پس. دو حرف «و» و «یا» برای ارتباط دادن واژه‌ها و گروه‌ها به یک‌دیگر نیز به کار می‌روند.

مثال: کتاب و دفتر خود را برمی‌دارم و با اتوبوس یا پای پیاده به سوی مدرسه حرکت می‌کنم اما هیچ‌وقت دیر به مدرسه نمی‌رسم.

حرف ربط هم‌پایه‌ساز

حرف ربط هم‌پایه‌ساز

۹۱- نکته: بعضی از حروف ربط به صورت تکراری در ابتدای جمله‌های هم‌پایه می‌آیند و آن‌ها را به هم ارتباط می‌دهند:

چه چه / نه نه / یا یا

مثال: نه درس می‌خواند، نه کار می‌کند، نه ورزش.



حرف ربط هم‌پایه ساز

۹۲- نشانه‌های ندا: نشانه‌ی (تکواژ) های «ای»، «یا» و «ا» در زبان فارسی مشخص‌کننده‌ی نقش منادایی هستند. این

تکواژها را «نشانه‌های ندا» می‌نامند. «ای» و «یا» پیش از اسم می‌آیند: ای خدای بزرگ، یا حسین شهید/ «ا»: پس از اسم

می‌آید: سعدیا، پروردگارا

در زبان فارسی معاصر از نشانه‌های ندا کم‌تر استفاده می‌شود و در عوض، با جابه‌جا کردن تکیه‌ی اسم، آن را منادا می‌کنند. در زبان فارسی معمولاً تکیه‌ی اسم بر هجای آخر است و اگر تکیه را به هجای اول منتقل کنیم، منادا می‌شود:

بهر روز آمد. / 'بهر روز بیا!
منادا

۹۳- خلاصه‌نویسی

خلاصه‌نویسی یکی از راه‌های تمرین نگارش است.

۹۴- برای تهیه‌ی خلاصه‌ی یک اثر، می‌توان قسمت‌های مهم یک مقاله، بندهایی از یک نوشته یا کتاب و هر چیز دیگر را به میزان دلخواه خلاصه کرد.

۹۵- برای کوتاه کردن یک اثر داستانی، هم‌چنین می‌توان پس از خواندن هر بخش از داستان یا کل آن، خلاصه و حاصل داستان را به قلم خود بازنویسی کرد.

۹۶- فایده‌های خلاصه‌نویسی عبارتند از:

- الف) به ما کمک می‌کند که نتیجه‌ی تمامی مطالعات خود را در حجمی اندک حفظ کنیم.
- ب) میزان دقت و تمرکز ما را برای درک و دریافت مفاهیم متن افزایش می‌دهد.
- ج) دست ما را برای نگارش، باز و توانا می‌سازد.


۹۷- پیشنهادهایی برای خلاصه‌نویسی:

- ۱- متن مورد نظر را به دقت بخوانید تا از موضوع، اهداف و خطوط اصلی آن کاملاً آگاه شوید.
- ۲- روش و میزان خلاصه‌نویسی را معین کنید.
- ۳- مفاهیم و نکات مهم نوشته را مشخص نمایید.
- ۴- از کم و زیاد کردن مفاهیم کلیدی متن پرهیزید.
- ۵- موارد غیرضروری را حذف کنید.
- ۶- متن اصلی را با خلاصه‌ی آن مطابقت دهید و نکات نگارشی را در آن رعایت کنید.
- ۷- مشخصات متن اصلی را بنویسید و ارزش اثر را نیز یادآوری کنید.

۹۸- در خلاصه نویسی باید به موارد زیر توجه داشته باشیم:

- الف) اگر خلاصه‌نویسی مربوط به یک داستان است، توجه به ویژگی شخصیت‌های اصلی و حوادث کلی آن ضروری است.
- ب) در خلاصه کردن نوشته‌ی علمی، باید مفاهیم علمی را به طور دقیق بیان کنیم.
- ج) هر مطلب یا موضوعی قابلیت خلاصه شدن را ندارد.
- د) هر گاه غرض از خلاصه نویسی، ساده کردن نوشته باشد، باید از آوردن برخی نکته‌های اصلی صرف‌نظر کنیم.
- ه) در خلاصه‌نویسی، عبارات غیرضروری (آرایه‌ها، مترادف‌ها و ...) را می‌توانیم حذف کنیم.
- و) برای کوتاهی جملات بهتر است از فعل ساده و کلمات رسا استفاده کنیم.

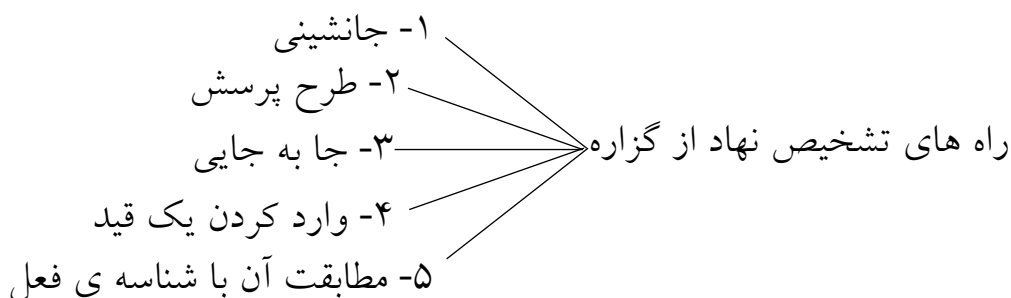
۹۹- بیاموزیم:

- در خط فارسی، علاوه بر سی و سه حرف الفبا، از این نُه نشانه‌ی خطی نیز استفاده می‌شود: 
- از نشانه‌های خطی بیشتر در مواردی استفاده می‌کنیم که رعایت نکردن آن‌ها موجب ابهام و بدفهمی می‌شود.
- مثال: بنا- بنا

۱۰۰- جمله

- جمله به واحدی از زبان گفته می‌شود که از یک یا چند گروه ساخته شده و به دو قسمت نهاد و گزاره بخش پذیر باشد. برای نشان دادن این دو قسمت معمولاً از نمودار درختی استفاده می‌شود.
- عضو اصلی نهاد «اسم» یا یکی از جانشینان آن و عضو اصلی گزاره «فعل» است.
- نهاد: کلمه یا گروهی از کلمات است که درباره‌ی آن خبری می‌دهیم؛ یعنی «صاحب خبر» است.
- گزاره: خبری است که درباره‌ی نهاد داده می‌شود.

۱۰۱- راه‌های تشخیص نهاد از گزاره - که در این درس فقط ۵ راه مورد بررسی قرار می‌گیرد - در زیر آمده است:



نهاد معمولاً از نظر شمار و شخص با فعل مطابقت دارد: آن دانش‌آموزانِ خوبِ کلاسِ بسیارِ کوشا هستند. در صورتی که جمله‌ی زیر غیردستوری است (زیرا نهاد آن با فعل مطابقت ندارد): آن دانش‌آموزانِ خوبِ کلاسِ بسیارِ کوشا است.

پس فقط نهاد می‌تواند - از نظر شمار (جمع و مفرد) و شخص - با فعل جمله مطابقت داشته باشد:

در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.

در زمان‌های قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمین‌های دوردست با اوضاع پریشانی زندگی می‌کرد.

نهاد مفرد	فعل مفرد	نهاد جمع	فعل جمع
دانش آموز	می‌خندد	دانش آموزان	می‌خندند

-۱۰۲

در مورد اشخاص دیگر فعل نیز این هماهنگی از نظر شمار، بین نهاد پیوسته (= شناسه‌ی فعل) و نهاد جدا وجود دارد. نکته: قابل ذکر است که شناسه‌ی فعل ماضی در سوم شخص مفرد، تهی (∅) است (غیر از ماضی التزامی) و شناسه‌ی فعل مضارع در سوم شخص مفرد (ـد) می‌باشد. مثال: آن دختر رفت (∅). / آن دختر می‌رود (ـد).

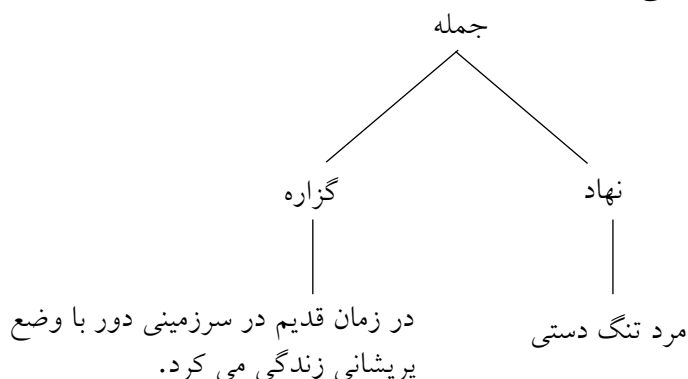
فعل جمع		فعل مفرد			
شناسه‌ی جمع		نهاد جمع	شناسه‌ی مفرد	نهاد مفرد	
یم	می‌رو	ما	ـم	می‌رو	من
ید	می‌رو	شما	ی	می‌رو	تو
ند	می‌رو	ایشان	ـد	می‌رو	او

شناسه‌های
فعل مضارع

-۱۰۳

شناسه های فعل ماضی	فعل جمع		فعل مفرد			۱۰۴-
	شناسه ی جمع	نهاد جمع	شناسه ی مفرد	نهاد مفرد	نهاد مفرد	
یم	رفت	ما	م -	رفت	من	
دید	رفت	شما	ی	رفت	تو	
ند	رفت	ایشان	∅	رفت	او	

۱۰۵- نکته: به جز نهاد بقیه‌ی اجزای جمله، اعم از قید، متمم، مفعول و جزء گزاره به حساب می‌آیند.
مثال: در زمان قدیم مرد تنگ‌دستی در سرزمینی دور با وضع پریشانی زندگی می‌کرد.



۱۰۶- راه شناسایی نهاد: یکی از راه‌ها این است که چون فعل شناسه دارد؛ اگر در جمله‌ای نهاد محذوف باشد، این شناسه است که نهاد محذوف (شخص فعل) را مشخص می‌کند؛ مثلاً در جمله‌های:
الف) کتاب می‌خوانم.
ب) کتاب می‌خواند.

با وجود اینکه نهاد محذوف است، می‌فهمیم که در جمله‌ی الف نهاد «من» و در جمله‌ی ب نهاد «او» است و چون هر فعل ناگزیر از داشتن شناسه است، شناسه را نهاد پیوسته (اجباری) نامیده‌اند؛ در برابر نهاد جدا (اختیاری) که برای گروه اسمی نهاد به کار می‌رود. معمولاً جای نهاد در آغاز جمله است؛ ولی به دلایلی ممکن است در میان یا پایان جمله نیز بیاید.

۱۰۷- نکته: هر گروه اسمی که در ابتدای جمله بود، گروه اسمی نهاد نیست. شرط اصلی نهاد بودن - همان‌گونه که گفته شد - تطبیق آن با شناسه‌ی فعل است (و البته نهاد (صاحب خبر) کسی یا چیزی یا حالتی است که درباره‌ی آن خبری می‌دهیم).

مثال: در عهد مسعود غزنوی و دستگاه طغرل سلجوقی و چغری بیگ، ناصر خسرو تا چهل و سه سالگی، به دبیری و کارهای دیوانی اشتغال داشت.
نهاد

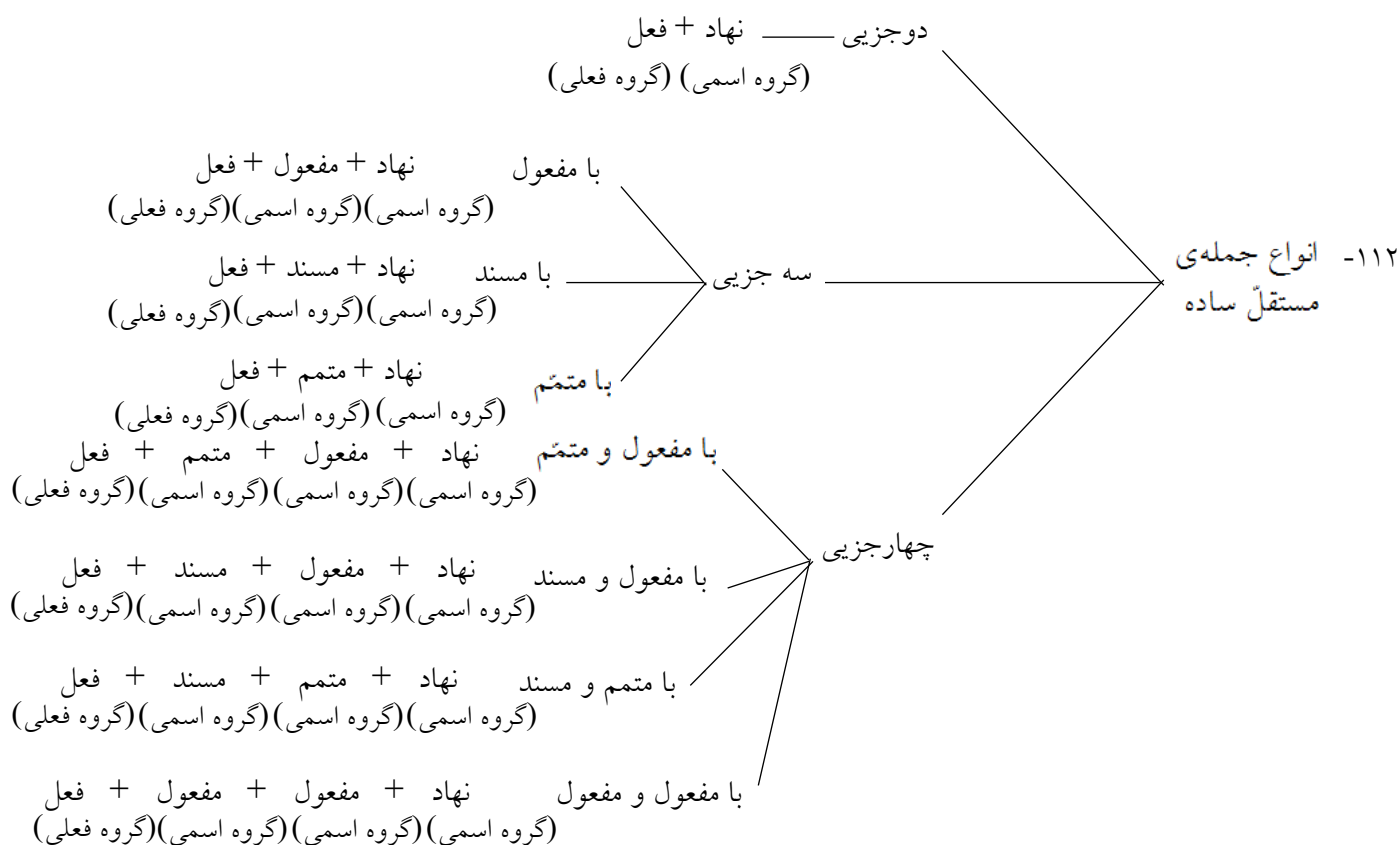
۱۰۸- جمله و اجزای آن

جمله‌ی مستقل ساده: جمله‌ای که معنای مستقل و کاملی دارد و فقط یک فعل دارد.
 نهاد همواره یک گروه (گروه اسمی) است. گزاره می‌تواند یک یا چند گروه (گروه اسمی - گروه قیدی - گروه فعلی) باشد.

۱۰۹- نکته: منظور از اجزای اصلی جمله، اجزا یا گروه‌هایی است که در صورت حذف آن‌ها، به درستی ساخت دستوری جمله آسیب برسد.
 مثال: مادرم بنا به عادت روی زانوهایش نشسته بود.
 این مثال یک جمله‌ی مستقل ساده است که چهار گروه زیر را دارد: مادرم / بنا به عادت / روی زانوهایش / نشسته بود

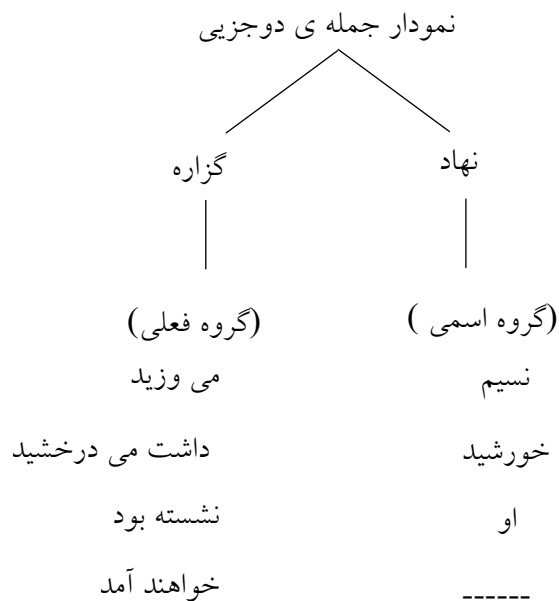
۱۱۰- اگر این جمله را به صورت زیر بنویسیم، باز هم از نظر دستوری صحیح است و آسیبی به اجزای آن نرسیده است: مادرم نشسته بود.
 این جمله دوجزئی است. زیرا ارکان اصلی آن فقط گروه اسمی نهاد و گروه فعلی است.

۱۱۱- نکته‌ی مهم: همواره فعل جمله به ما نشان می‌دهد که کدامیک از گروه‌های جمله، جزء اجزای اصلی جمله است. به همین سبب است که فعل را هسته‌ی جمله می‌نامیم.



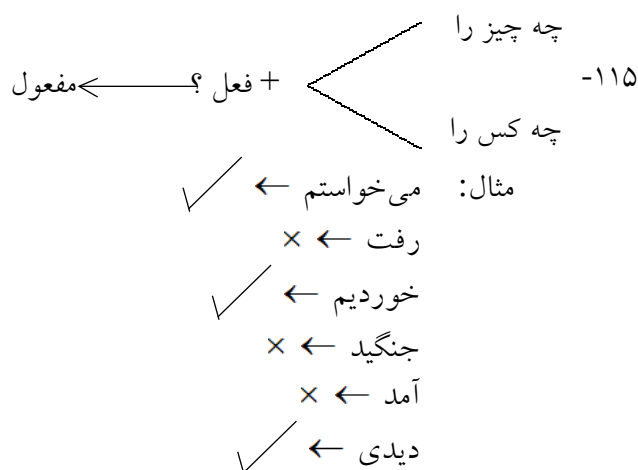
* جمله اگر دوجزئی ناگذر باشد، علاوه بر فعل فقط به گروه اسمی نهاد نیاز دارد.

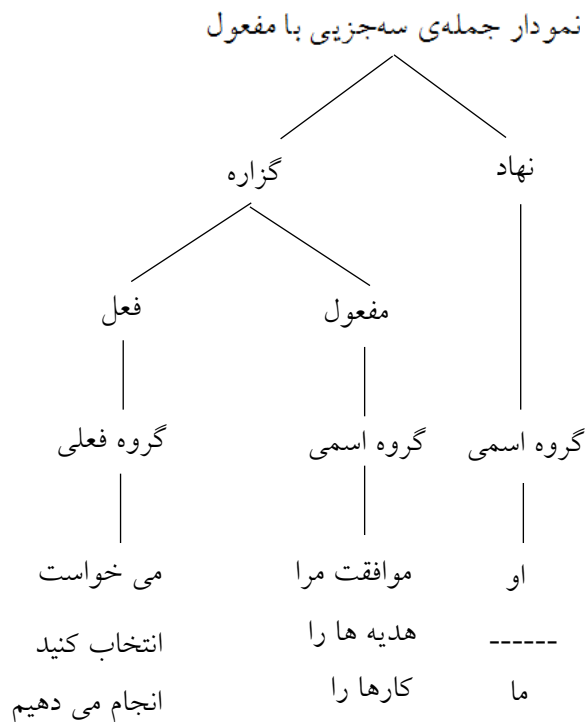
۱۱۳- جمله‌ی دوجزیی ناگذر (نهاد + فعل) : فعل این جملات تنها به نهاد نیاز دارند.
(گروه اسمی) (گروه فعلی)



۱۱۴- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول (نهاد + مفعول + فعل) : فعل این نوع جمله‌ها برای تشکیل جمله به جز نهاد به (گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

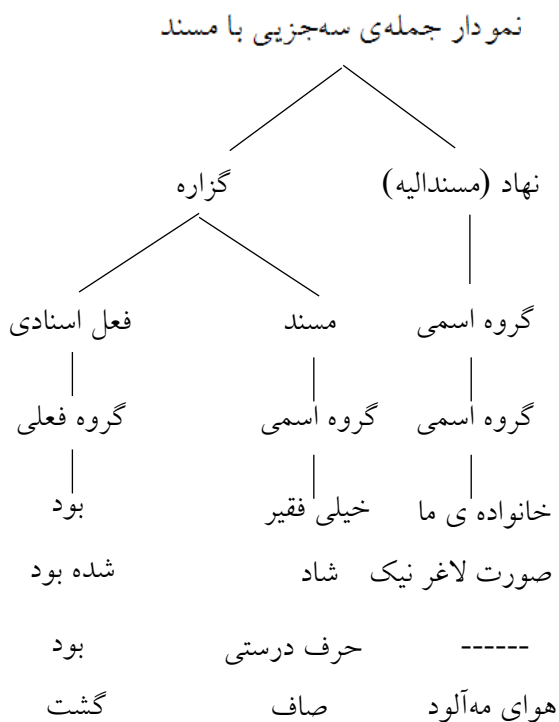
گروه اسمی مفعول هم نیاز دارد. مفعول، گروه اسمی است که پس از آن معمولاً «را» می‌آید یا می‌تواند بیاید. برای تشخیص جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول، در مقابل فعل جمله عبارت «چه چیز را» یا «چه کس را» قرار می‌دهیم، اگر جواب داشت آن جمله سه‌جزیی گذرا به مفعول است. مثال: از میان افعال زیر کدام یک می‌تواند جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مفعول بسازد؟ «می‌خواستم، رفت، خوردیم، جنگید، آمد، دیدی»





۱۱۷- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مسند (نهاد + مسند + فعل) : افعال اسنادی (عام، ربطی) هم چون «است، بود، شد، گشت، گردید» (در همه‌ی زمانها و در همه‌ی اشخاص) برای تشکیل جمله علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیاز دارند که مسند نامیده می‌شود.

«نکته»: نهاد را در این جملات مسندآلیه می‌نامیم.



۱۱۸- نکته: در برخی موارد که این‌گونه افعال در جملات به کار می‌روند، فعل اسنادی نیستند و دیگر جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به مسند نمی‌سازند.

آن موارد عبارتند از:

۱- فعل «است» و «بود» به معنی «وجود داشتن» باشد: یک کتاب روی میز است. / ابری نیست بادی نیست.
وجود دارد وجود ندارد

۱۱۹- فعل «شد» به معنی «رفتن»، سپری شدن «راهی شدن» باشد: خرامان بشد سوی آب روان
رفت، راهی شد

۱۲۰- فعل «گشت» و «گردید» به معنی «چرخیدن و دور زدن» باشد: زمین دور خورشید می‌گردد.
می‌چرخد

۱۲۱- جمله‌ی سه‌جزیی گذرا به متمم: نهاد + متمم + فعل. افعال این گروه را باید یاد گرفت. این افعال، فعل‌هایی
(گروه اسمی) (گروه اسمی) (گروه فعلی)

هستند که حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متممی که با این حروف اضافه ساخته می‌شوند، متمم فعلی نامیده می‌شوند. برخی از این افعال عبارتند از: ترسیدن (از) - نگریستن (به) - جنگیدن (با) - نازیدن (به) - پرداختن (به) و ...

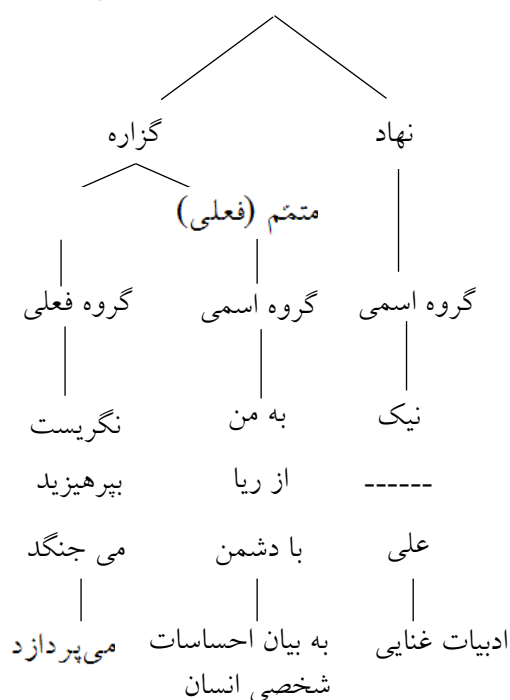
۱۲۲- نکته‌ی مهم: جملاتی که افعال آن‌ها حرف اضافه‌ی اختصاصی ندارد؛ ولی در آن جملات «حرف اضافه + متمم» به کار رفته است، معمولاً آن متمم‌ها متمم‌قیدی هستند و نقش قید دارند و جزء ارکان اصلی جمله محسوب نمی‌گردند و قابل حذف می‌باشند.

۱۲۳- مثال: جمله‌ی زیر چند جزئی است؟ «ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد.»
 اولاً این جمله ۴ گروه دارد به قرار ذیل: ۱- ادبیات غنایی ۲- با زبانی نرم و لطیف ۳- به بیان احساسات شخصی انسان
 ۴- می‌پردازد.

ثانیاً می‌دانیم فعل «پرداختن» حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» دارد. و گروه اسمی بعد از «به» متمم فعلی نامیده می‌شود:
 «بیان احساسات شخصی انسان». پس این جمله جمله‌ی سه‌جزئی گذرا به متمم است.

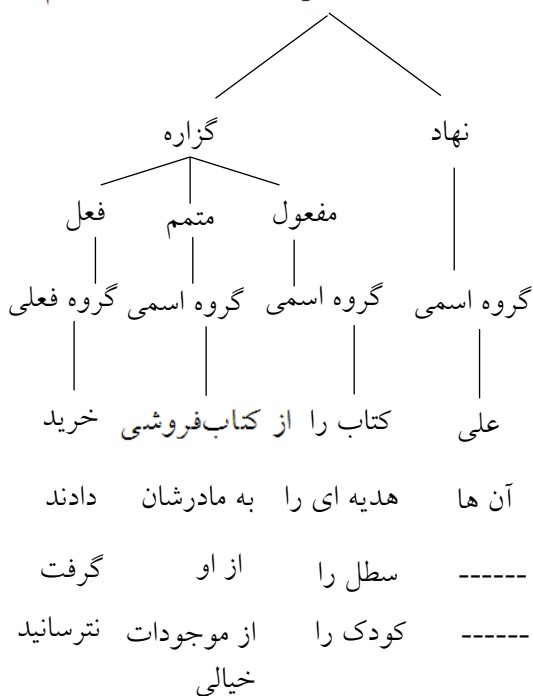
«با زبانی نرم و لطیف» هم از «حرف اضافه + متمم» تشکیل شده است ولی حرف اضافه‌ی «با» مخصوص فعل «پرداختن» نیست و از جمله می‌تواند حذف شود. (

نمودار جمله‌ی سه‌جزئی با متمم



۱۲۴- جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم نهاد + مفعول + متمم + فعل (گروه اسمی) | (گروه اسمی) | (گروه فعلی) : افعال این گروه را نیز باید آموخت. برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، آموختن (یاد گرفتن)، آموختن (یاد دادن)، ترساندن، خریدن و

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم



۱۲۵- نکته: قید در هر جای جمله که باشد جزئی (جزء غیر اصلی) از اجزای گزاره است.

سالیانی دراز مشرکان بت‌ها را می‌پرستیدند. (سه جزئی گذرا به مفعول)

قید

ایران همیشه سرزمین دلیران بوده است. (سه جزئی گذرا به مسند)

قید

* بقیه‌ی جملات چهار جزئی در سال بعد تدریس می‌شود.

۱۲۶- ویژگی‌های فعل (۱)

گروه فعلی مهم‌ترین و اصلی‌ترین عضو گزاره است و دست کم دو نشانه (تکواژ) دارد (= بن فعل + شناسه).

رفت ← رفت + Ø

رفت ← رفت + م

هر فعل دارای پنج ویژگی است: ۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- معلوم و مجهول ۵- وجه

۱۲۷- شخص: هر فعل زبان فارسی به وسیله‌ی شناسه‌های خود، شش شخص را نشان می‌دهد که عبارتند از:

۱- اوّل شخص مفرد (گوینده) ۴- اوّل شخص جمع (گویندگان)

۲- دوم شخص مفرد (شنونده) ۵- دوم شخص جمع (شنوندگان)

۳- سوم شخص مفرد (دیگری) ۶- سوم شخص جمع (دیگران)

۱۲۸- نکته: فعل ناگزیر از داشتن شناسه است.
شناسه: نشانه (تکواژ) ای است که شخص فعل را معین می کند.

جمع	مفرد	
یم	مَ	اول شخص شناسه های فعل مضارع
ید	ی	دوم شخص
ند	دَ	سوم شخص

جمع	مفرد	
یم	مَ	اول شخص شناسه های فعل ماضی (بد)
ید	ی	دوم شخص جز ماضی التزامی
ند	∅	سوم شخص

۱۲۹- بن ماضی = مصدر مرخّم: مصدر بدون «ن» پایانی ←
 خوردن: خورد
 بریدن: برید
 بردن: برد

بن مضارع = فعل امر بدون «ب» آغازی ←
 رفتن: برو: رو
 ریختن: ریز: ریز
 کوشیدن: بکوش: کوش

صفت مفعولی: بن ماضی (مصدر مرخّم) + ه ←
 مردن ← مرد + ه: مرده
 جنگیدن ← جنگید + ه: جنگیده
 دیدن ← دید + ه: دیده

۱۳۰- زمان: دومین ویژگی فعل، داشتن زمان است؛ مثلاً ما «شنیدن» را فعل نمی‌دانیم، چون مفهوم شخص و زمان در آن نیست اما «شنیدم» فعل است؛ چون هم زمان و هم شخص را مشخص می‌کند. در زبان فارسی، فعل دارای یکی از سه زمان: «۱- گذشته (ماضی) ۲- مضارع ۳- آینده» است.

جدول انواع افعال فارسی را (از جهت زمان) در زیر می‌بینید:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف) گذشته	ساده بعید استمراری مستمر	ساده نقلی	التزامی
ب) مضارع	اخباری مستمر	—	التزامی
ج) آینده	آینده	—	—

۱۳۱- افعال ماضی:

۱- ساده (مطلق) ۲- استمراری ۳- بعید ۴- مستمر ۵- نقلی ۶- التزامی

۱۳۲- ماضی ساده‌ی (مطلق): بن‌ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی: نوشتم، نوشتی، نوشت، نوشتیم، نوشتید، نوشتند.

۱۳۳-

ماضی استمراری: می خواندم، می خواندی و ...
همی

ساخت قدیمی ماضی استمراری: ماضی ساده + ی («ی» استمرار): خواندمی: می‌خواندم و

۱۳۴- ماضی بعید: صفت مفعولی + بود + شناسه‌ی ماضی: خوانده بودم، خوانده بودی و

۱۳۵- ماضی مستمر: داشت + شناسه‌ی ماضی + ماضی استمراری از فعل مورد نظر: داشتم می‌دیدم، داشتی می‌دید و

۱۳۶- ماضی نقلی: صفت مفعولی + ام، ای، است، ایم، اید، اند: خورده‌ام، خورده‌ای و

افعال نیشابوری ← صفت مفعولی + ستم، ستی، ست، ستیم، ستید، ستند: خوردستم (خورده‌ام) خوردستی و

۱۳۷- ماضی التزامی: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند: رفته باشم، رفته باشی و

۱۳۸- ماضی استمراری نقلی: می + ماضی نقلی (ساده‌ی نقلی): می‌گفتم، می‌گفته‌ای و ...

۱۳۹- ماضی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام، بوده‌ای، بوده است، بوده‌ایم، بوده‌اید، بوده‌اند: (ظاهراً از این زمان، فقط این

دو صیغه کاربرد محدودی دارند). _____ ، _____ ، گفته بوده است، _____ ، _____ ، گفته بوده‌اند.

۱۴۰- ماضی مستمر نقلی: داشته‌ام، داشته‌ای، داشته است، داشته‌ایم، داشته‌اید، داشته‌اند + استمراری نقلی: (از این زمان نیز این دو صیغه کاربرد دارند). _____ ، _____ ، داشته (است) می‌گفته (است)، _____ ، _____ داشته‌اند می‌گفته‌اند.

۱۴۱- افعال مضارع: ۱- اخباری ۲- مستمر ۳- التزامی

۱۴۲- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع: می‌روم، می‌روی و

۱۴۳- مضارع مستمر: دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند + مضارع اخباری: دارم می‌روم، داری می‌روی و

۱۴۴- مضارع التزامی: بی + بن مضارع + شناسه‌های مضارع: بروم، بروی و

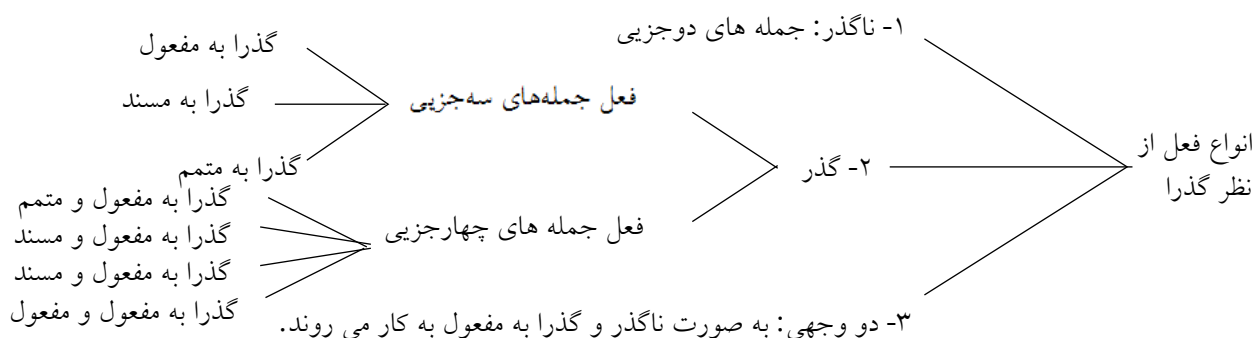
۱۴۵- چگونگی ساخت فعل آینده (مستقبل):

آینده: خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند + بن ماضی: خواهم رفت، خواهی رفت و

۱۴۶- ویژگی‌های فعل (۲)

۳- گذر: ناگذر و گذرا

فعل جمله‌های سه‌جزیی



بعضی فعل‌های زبان فارسی به تنهایی می‌توانند در قسمت گزاره قرار گیرند و جمله‌ای درست و دستوری بسازند اما برخی دیگر ناگزیر از هم‌راهی یک یا دو گروه اسمی هستند. به این اعتبار، فعل‌ها را به دو نوع گذرا و ناگذر تقسیم می‌کنند.

۱۴۷- فعل ناگذر: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری تنها به گروه اسمی نهاد نیاز دارد.

مانند: وزیدن، درخشیدن، آمدن، رفتن، گریستن، خوابیدن، دیدن، چرخیدن، نشستن، برخاستن و

۱۴۸- فعل گذرا: فعلی است که برای ساختن یک جمله‌ی دستوری علاوه بر گروه اسمی نهاد، به یک یا دو گروه اسمی دیگر نیز نیازمند است.

۱۴۹- انواع فعل‌های گذرا: ۱- گذرا به مفعول: فعل این جملات علاوه بر گروه اسمی نهاد، به گروه اسمی مفعول نیز نیاز دارند (نهاد + مفعول + فعل).

برای تشخیص گذرا به مفعول (متعدی) بودن فعل، از این پرسش استفاده می‌کنند:
چه کسی را (چه چیزی را) + فعل ← مفعول

اگر جواب داشت، مفعول می‌خواهد وگرنه مفعول نمی‌خواهد؛ مثلاً: «خواند»: چه چیزی را + خواند ← ✓
«دید»: چه چیزی را (چه کسی را) + دید ← ✓

اما فعل‌هایی مثل «می‌وزد» و «آمد» گذرا به مفعول نیست:

چه چیزی را (چه کسی را) + می‌وزد ← ×
چه چیزی را (چه کسی را) + آمد ← ×

۱۵۰- معمولاً فعل‌هایی که از مصدرهای زیر ساخته می‌شوند، گذرا به مفعول‌اند: پوشیدن، ساختن، برگزیدن، نوشتن، خواندن، آشامیدن، یافتن، دوختن، دیدن و ؛ چون تمامی این مصادر در برابر سؤال «چه چیزی را (چه کسی را) دارای جواب هستند».

۱۵۱- طریقه‌ی گذرا کردن فعل: برخی از افعال ناگذر به روش زیر گذرا می‌شوند:
بن مضارع فعل ناگذر + ان ← بن مضارع (گذرا شده) + د (ید) ← بن ماضی گذرا شده
مثال: چرخیدن ← چرخ + ان ← چرخان (گذرا شده) + د (ید) ← چرخاند / چرخانید
کودک خوابید ← خواب + ان ← خوابان (گذرا شده) + د (ید) ← خواباند / خوابانید: مادر کودک را خواباند (گذرا به مفعول).
از این قرار است مصادر زیر: رسیدن، پریدن، چکیدن، دویدن، باریدن و

۱۵۲- فعل‌های ناگذری نیز هستند که به روش گفته شده گذرا نمی‌شوند بلکه صورت گذرای آن‌ها فعل دیگری است؛ مثال:

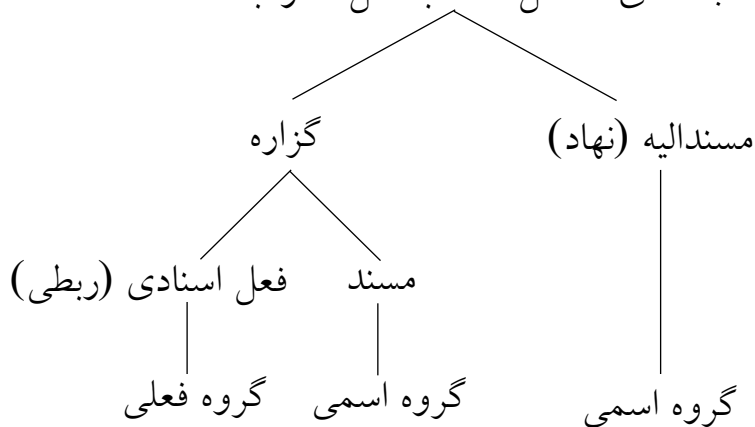
گذرا
او آمد ← کتاب را آورد.
گذرا
او رفت ← کتاب را برد.

۱۵۳- نکته: گاهی فعل‌های گذرا با تکواژ «ان» دوباره گذرا می‌شوند که در این صورت معمولاً فعل به گروه جدیدی (جزء تازه‌ای) نیازمند می‌گردند.

کودک غذا خورد. (سه جزیی گذرا به مفعول) ← مادر به کودک غذا خوراند. (چهار جزیی گذرا به مفعول و متمم)
هوا لطیف می‌گردد. (سه جزیی گذرا به مسند) ← باران هوا را لطیف می‌گرداند. (چهار جزیی گذرا به مفعول و مسند)

۱۵۴- گذرا به مسند: فعل‌های اسنادی (عام، ربطی) که از مصدرهای «بودن، شدن، گشتن و گردیدن» ساخته می‌شوند، علاوه بر گروه اسمی نهاد، به عضو دیگری (گروه اسمی مسند) نیاز دارند. (نهاد + مسند + فعل اسنادی): گل زیباست.

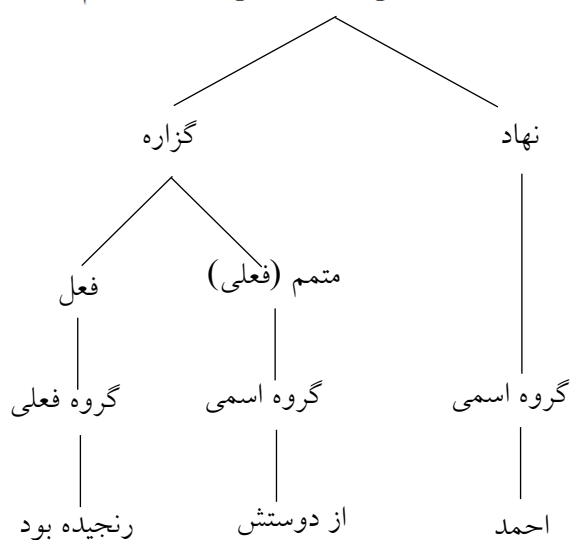
جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به مسند



۱۵۵- گذرا به متمم: این‌گونه افعال حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متممی را که با این حرف اضافه‌ی اختصاصی ساخته می‌شود متمم فعلی می‌نامند. (متمم قیدی متممی است که فعل به آن‌ها نیاز ندارد یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی فعل ساخته نمی‌شود و قابل حذف است؛ یعنی نقش قید را دارد.) (نهاد + متمم (فعلی) + فعل)

۱۵۶- برخی از این افعال با حرف اضافه‌ی اختصاصی خود از این قرارند: اندیشیدن «به»، جنگیدن «با»، نازیدن «به»، رنجیدن «از»، ترسیدن «از»، پیوستن «به»، پرداختن «به»، تاختن «به» و

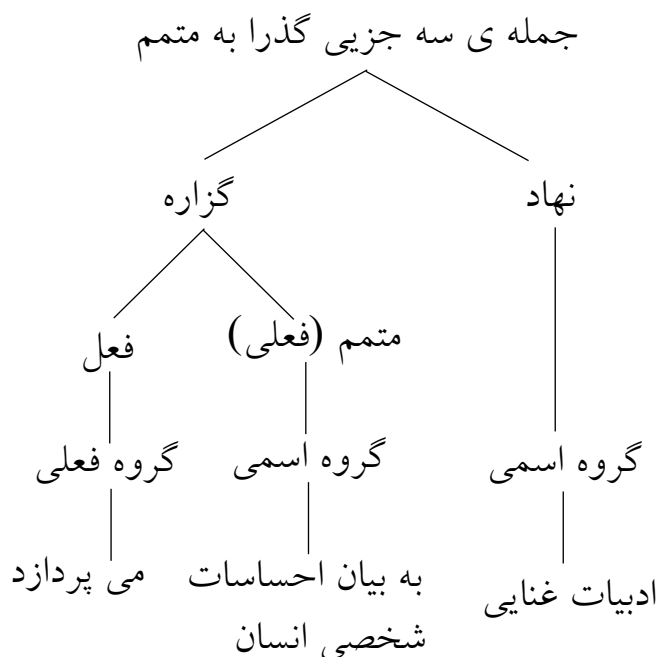
جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به متمم



۱۵۷- مثال: «ادبیات غنایی با زبانی نرم و لطیف، از اعماق وجود خالق آن، به بیان احساسات شخصی انسان می‌پردازد.»
با توجه به فعل جمله - که نشان‌دهنده‌ی چندجزیی بودن جمله است - این جمله سه جزیی گذرا به متمم با حرف اضافه‌ی اختصاصی «به» است.

پرداختن «به» :

نهاد + (به + متمم (فعلی)) + فعل



نکته: در مثال بالا سه حرف اضافه «با، از، به» و بالتبع سه گروه اسمی متمم وجود دارد، اما با توجه به فعل جمله (پرداختن)، حرف اضافه‌ی «به» مخصوص این فعل است و دو حرف اضافه‌ی دیگر همراه با گروه‌های اسمی‌شان متمم قیدی نامیده شده و قابل حذف از جمله می‌باشند.
با + زبانی نرم و لطیف: متمم قیدی (قابل حذف)
از + اعماق وجود خالق آن: متمم قیدی (قابل حذف)
به + بیان احساسات شخصی انسان: متمم فعلی (غیر قابل حذف)

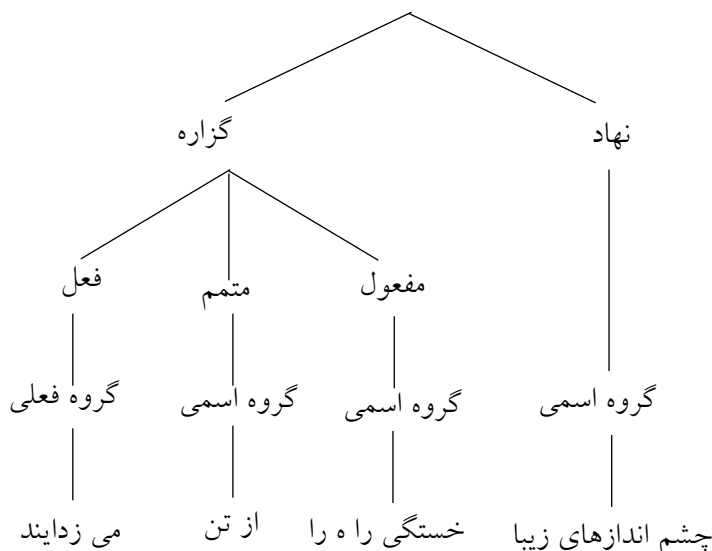
۱۵۸- گذرا به مفعول و متمم: بعضی فعل‌ها برای ساخت جمله علاوه بر گروه اسمی نهاد به دو گروه اسمی دیگر هم نیاز

دارند؛ برخی از این افعال عبارتند از: گرفتن، دادن، سپردن، زدودن، بخشیدن و ...

مثال: چشم‌اندازهای زیبا خستگی راه را از تن می‌زدایند.

نهاد	مفعول	متمم	فعل
پادشاه سیسیل	مقداری طلا	به زرگری داده	بود.
نهاد	مفعول	متمم	فعل

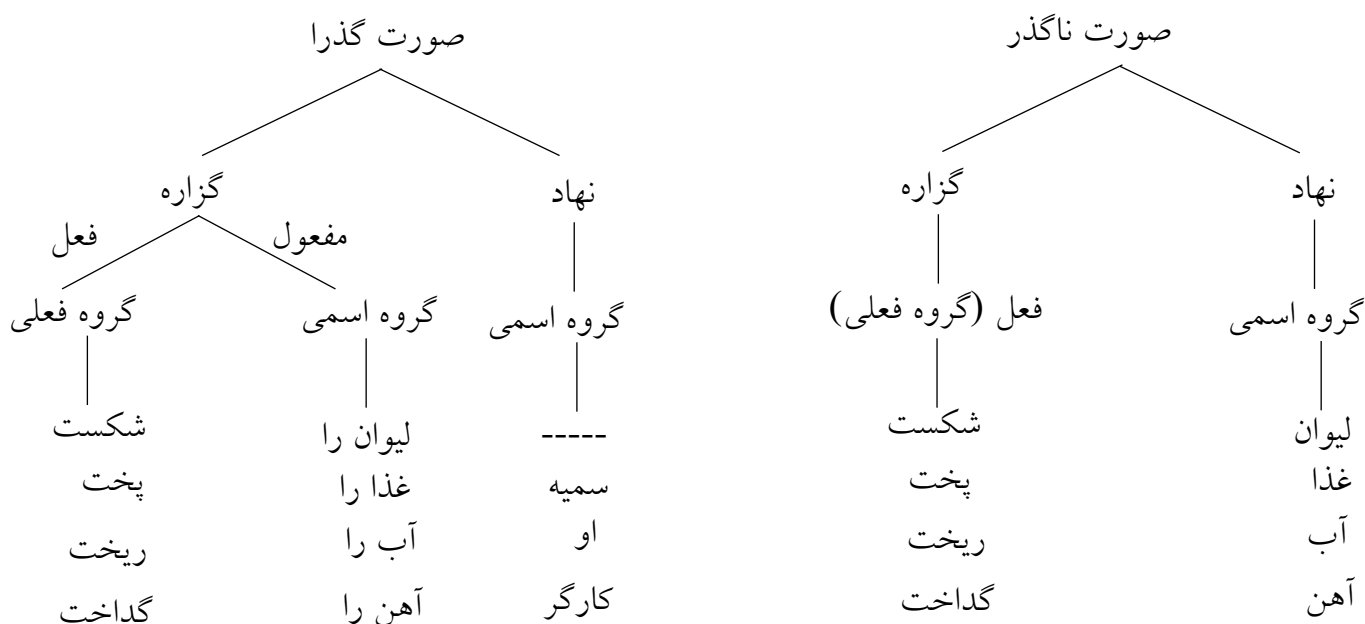
جمله‌ی مستقل ساده با فعل گذرا به مفعول و متمم (چهارجزیی)



-۱۵۹

۱۶۰- فعل‌های دو وجهی (ذو وجهتین): فعل‌هایی که از مصدرهایی مانند شکستن، پختن، ریختن، گداختن، گسستن، سوختن، پژمردن و ساخته می‌شوند، بدون تغییر معنا به دو صورت «گذرا به مفعول» و «ناگذر» می‌توانند به کار روند.

صورت ناگذر → جمله با فعل دو وجهی ← صورت گذرا



۱۶۱-۳ - قیدهای پیشوندی: پیشوند + اسم؛ مانند: به سرعت، با شتاب، به چابکی و ...

تفاوت حرف اضافه با پیشوند: الف) «پیشوند + اسم» معادل با یک کلمه است. زیرا حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است؛ مثال: به چابکی = چابک، به سرعت = سریع، به کندی = کند و ...

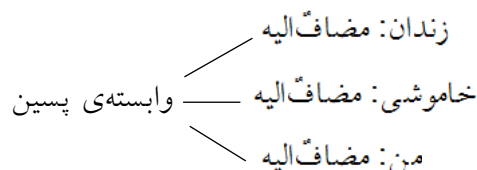
اما حوزه‌ی عمل حرف اضافه، جمله است یعنی در ساختن جمله شرکت می‌کند و متمم می‌سازد. ب) پیشوند یک نشانه (تکواژ) وابسته (وند اشتقاقی) است که معمولاً مقوله‌ی کلمه را عوض می‌کند: به (پیشوند) + سرعت (اسم) ← به سرعت (قید)

در حالیکه حرف اضافه یک تکواژ آزاد دستوری است و مقوله‌ی اسم را تغییر نمی‌دهد: به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

۱۶۲- دستور

«بدین ترتیب، در زندان خاموشی من شکسته شد»:

در این جمله، هسته‌ی گروه اسمی نهاد به قرار زیر است ← گروه اسمی نهاد: در زندان خاموشی من ← هسته: در



نکته: اسمی که بعد از نقش‌نمای اضافه (کسره =) می‌آید، یا صفت است یا مضاف‌الیه؛ که راه تشخیص این دو، پیش‌تر ذکر شده است.

۱۶۳- «ای کریمی که بخشنده‌ی عطایی و ای حکیمی که پوشنده‌ی خطایی»

- ۱ - کریم و حکیم، منادا هستند.
- ۲ - عطا و خطا: آرایه جناس ناقص و سجع دارند.
- ۳ - کل جمله، آرایه‌ی ترصیح دارد.
- ۴ - جمله‌ی اول تلمیح دارد به: یا واهب العطا یا
- ۵ - جمله‌ی دوم تلمیح دارد به: ستار العیوب

۱۶۴- چو آن آهنین کوه آمد به دشت همه رزمگه کوه فولاد گشت

- ۱ - آن: صفت اشاره (وابسته پیشین)
- ۲ - آهنین کوه: ترکیب وصفی مقلوب (کوه آهنین)
- ۳ - همه: صفت مبهم
- ۴ - کوه فولاد: در نقش مسندی

۱۶۵- یک موج باد از دور با خشاخش شروع و به زوزه‌ی وحشیانه‌ای ختم می‌شد.

- ۱ - موج باد: اضافه‌ی استعاره (باد: مشبه / دریا: مشبه‌به که ویژگی آن (موج) ذکر شده است).
 - ۲ - خشاخش: نام آواست.
 - ۳ - زوزه‌ی وحشیانه: صدای ترسناک و وحشیانه که برای باد استعاره (مکنیه) است.
- مفهوم کلی: این که ابتدا با صدای ضعیف شروع می‌شد، سپس شدت می‌یافت.

۱۶۶- رسول خدا فرمود: حق تعالی دوش از فلان و فلانه تعجب کرد.

دوش: در نقش قیدی به کار رفته است.
 فلان و فلانه: ضمیر مبهم هستند که در اینجا در نقش متممی به کار رفته‌اند.

۱۶۷- که گر عرشی به فرش آبی و گر ماهی به چاه افتی و گر بحری تهی گردی، و گر باغی خزان بینی

بیت دارای هشت جمله. (هر مصراع چهار جمله)
 «اگر» در هر دو مصراع حرف ربط وابسته‌ساز است.

مفهوم بیت: اگر عظمت و شکوه داشته باشی، روزی درون خاک قرار خواهی گرفت و اگر مانند ماه، زیبا و در اوج آسمان باشی، روزی در قعر چاه قرار خواهی گرفت و اگر مانند دریا، بزرگ و وسیع باشی، روزی خشک خواهی شد و اگر مانند باغ، سرسبز و با طراوت باشی، روزی خزان دیده و پژمرده خواهی شد.

۱۶۸- غلام گفت: «آن کس که تو را نمی‌گذارد که اندرون آیی خود، کس اوست که تو او را نمی‌بینی.»

اندرون، داخل مسجد / خود، کس، او: هر سه مرجعشان خداوند است.
عبارت مفهوم «او در همه جاست، هر جا و نیافتنی است.» را می‌رساند که خداوند همه جا هست ولی بنده از درک آن عاجز است.

پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

۱۶۹- شکوفه‌های به و بادام، رویاهای پرپر شده‌ی اویند و بید مجنون، معشوقه‌ای که زلف‌های خود را بر او فشانده است.

۱ - شکوفه‌های به و بادام به رویاهای پرپر شده تشبیه شده است.

۲ - مرجع ضمیر او (اویند) اصفهان است.

۳ - بید مجنون به معشوقه تشبیه شده است.

۱۷۰- «چه می‌خواهند بگویند این بوته‌ها و خطها و اسلیمی‌ها که در هم می‌پیچند؟»

عبارت آرایه‌ی تشخیص دارد (اینکه بوته‌ها و خطها چیزی بگویند)

اسلیمی ممال کلمه‌ی اسلامی است (الف اسلامی به «ی» در اسلیمی تبدیل شده است)

۱۷۱- «خدا بیامرزد ملاً نصرالدین معروف را گفتندش: فلان کس در پشت‌بام معطل مانده و نمی‌تواند پایین بیاید و خلقی در

این کار حیران‌اند. چه کنیم؟»

۱ - «ش» در نقش متممی به کار رفته است. (به او گفتند) و مرجع آن ملاً نصرالدین است.

۲ - «کس» نهاد جمله است و «فلان» صفت مبهم (وابسته‌ی پیشین)

۳ - «خلقی در این کار حیران‌اند»: جمله‌ی سه جزئی اسنادی است. (خلقی: نهاد / در این کار متمم قیدی / حیران:

مسند / اند ← هستند: فعل ربطی)

۱۷۲- الله اکبر / آیا خدا نیز در تو به شگفتی در نمی‌نگرد؟/

الله اکبر: شبه‌جمله است، در مفهوم تعجب

مصراع دوم شعر: استفهام انکاری (پرسش تأکیدی) دارد ← یعنی خداوند نیز در تو حتماً به شگفتی در نمی‌نگرد.

۱۷۳- «ای سرو پای بسته به آزادگی مناز آزاده من که از همه عالم بریده‌ام»

سروپای بسته: منادا (ای: حرف ندا)

پای بسته: صفت بیانی برای سرو

آزاده من: جمله‌ی سه جزئی اسنادی که فعل آن به قرینه‌ی معنوی حذف شده است. (من آزاده هستم)

همه: صفت مبهم (برای عالم) وابسته‌ی پیشین

۱۷۴- «هان ای دل عبرت بین از دیده عبر کن هان ایوان مدائن را آینه‌ی عبرت دان»

۱ - هان: شبه‌جمله (حرف تنبیه و آگاهی)

۲ - دل: منادا (ای: حرف ندا)

۳ - عبرت بین: صفت بیانی از نوع فاعلی مرکب مرخم (عبرت بیننده)

۴ - بیت پنج جمله دارد: ۲ شبه‌جمله - یک منادا - دو جمله‌ی مستقل

۱۷۵- «اگر ممکن بود چهار دندان مرا بکشند و دندان شاه خوب شود! حاضر بودم»
این عبارت نشان‌گر چاپلوسی و تملق اعتمادالسلطنه است به شاه قاجار (عبارت صفت مذموم چاپلوسی را در زمان قاجار که در دربار رایج بوده، به تصویر کشیده است.)

۱۷۶- «بسیار امید بود در طبعم ای وای امیدهای بسیارم»

۱ - ای وای: شبه جمله «تأسف»

۲ - «م» در بسیار: مضاف‌الیه

۴ - حذف فعل به قرینه‌ی معنوی (در مصراع دوم)

۱۷۷- «ترسیدم و پشت بر وطن کردم گفتم من و طالع نگونسارم»

۱ - «م» در نگونسارم: مضاف‌الیه

۲ - «و» در مصراع دوم: «واو» همراهی است. (من به همراه طالع بد)

از انواع «و»: (برخی از کاربردهای «واو»)

۱ - بین دو کلمه: واو عطف

۲ - بین دو جمله: واو ربط (هم پایه‌ساز)

۴ - واو معیت

۳ - واو حالیه (در حالی که)

۱۷۸- «محبوسم و طالع است منحوسم غم‌خوارم و اخترست خونخوارم»

۱ - «م» در محبوسم: مخفف فعل «هستم»

۲ - «م» در منحوسم: مضاف‌الیه «طالع» (طالع من منحوسی است)

۳ - «م» در غمخوارم: مخفف «هستم»

۴ - «م» در خونخوارم: مضاف‌الیه در خونخوارم

۱۷۹- «به دنبال دفترچه‌ی خاطرات دلم گشت هر گوشه‌ی سنگرت را»

۱ - «ت» در هر دو واژه مضاف‌الیه است.

۲ - «م»: مضاف‌الیه

۳ - دل: نهاد

۴ - هر: صفت مبهم (وابسته‌ی پیشین)

۵ - گشت: در معنای جست و جو کردن (فعل تام)

۱۸۰- «الهی زهی خداوند پاک که بنده گناه کند و تورا شرم، کرم بود.»

۱ - زهی: شبه جمله (تحسین، آفرین)

۲ - الهی: منادا

۳ - مرجع ضمیر «تو»: خداوند

۱۸۱- جمله، سخنی است که از نهاد و گزاره تشکیل شده است.

مانند: $\frac{\text{علی به بازار رفت.}}{\text{نهاد}}$

گزاره

۱۸۲- نهاد بر دو نوع است: ۱- نهاد جدا (که معمولاً ابتدای جمله می‌آید) ۲- نهاد پیوسته (شناسه)
 دانش‌آموزان آینده سازان این سرزمین هستند. (ند)
 مثال: نهاد جدا نهاد پیوسته (شناسه)

۱۸۳- نهاد جدا، اغلب قابل حذف از جمله هست ولی نهاد پیوسته، اجباری است و قابل حذف نیست.
 موفق و سربلند باشید. (ید)
 مثال: نهاد پیوسته

«شما» نهاد جدا است که حذف شده است و با این علامت (-) نشان داده شده است.

۱۸۴- نهاد جدا باید با شناسه مطابقت کند، مانند: آن‌ها درس می‌خوانند. او درس می‌خواند.
 جمع جمع مفرد مفرد
 اما در بعضی اوقات، استثنا وجود دارد که نهاد جدا با شناسه مطابقت نمی‌کند.
 مانند: حضرت علی (ع) به امام حسن (ع) فرمودند.
 مفرد جمع

۱۸۵- اگر «من» یا «ما» همراه شخص دیگری، نهاد قرار گیرد، فعل به صورت اول شخص جمع می‌آید.

من و تو
 مانند: من و حسین
 می‌رویم.
 علی و ما

۱۸۶- واژه‌های گله، رمه، کاروان و قافله در صورتی که نهاد واقع شوند، فعل مفرد می‌گیرند.
 کاروان به سمت مکه حرکت کرد.
 مانند: اسم مفرد مفرد

۱۸۷- گزاره با توجه به شکل آن دو نوع است: ساده و غیرساده

گل شکفت. (فقط فعل)
 نهاد گزاره

۱- ساده: آن است که فقط از یک فعل ناگذر درست شده باشد.

علی کتاب را خرید.
 نهاد مفعول فعل
 گزاره

۲- غیرساده: آن است که علاوه بر فعل دارای جزء دیگری نیز باشد.

۱۸۸- گزاره‌هایی که غیرساده هستند، به دو نوع تقسیم می‌شوند.

۱- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل یک جزء دیگر دارند. (سه نوع)

۲- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل دو جزء دیگر دارند. (چهار نوع)

۱۸۹- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل به یک جزء دیگر نیز نیاز دارند، به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گزاره‌های مفعول‌دار: نهاد + مفعول + فعل

۲- گزاره‌های متمم‌دار: نهاد + متمم + فعل

۳- گزاره‌های مسند‌دار: نهاد + مسند + فعل

۱۹۰- گزاره‌هایی که علاوه بر فعل به دو جزء دیگر نیاز دارند، چهار نوع هستند.

- ۱- گزاره‌های مفعول و متمم‌دار: نهاد + مفعول + متمم + فعل
- ۲- گزاره‌های مفعول و مسنددار: نهاد + مفعول + مسند + فعل
- ۳- گزاره‌های مسند و متمم‌دار: نهاد + مسند + متمم + فعل
- ۴- گزاره‌های مفعول و مفعول‌دار: نهاد + مفعول + مفعول + فعل

۱۹۱- در جمله‌های سه‌جزیی و چهارجزیی متمم‌دار، باید توجه داشت که منظور از «متمم»، متمم‌های اجباری است نه متمم‌های قیدی، چرا که متمم‌های اجباری (فعلی) جزء اصلی جمله به حساب می‌آیند ولی متمم‌های قیدی از نوع قید هستند و تنها توضیح بیشتر به جمله می‌دهند و وجود آن‌ها در جمله الزامی نیست.

۱۹۲- تفاوت «متمم قیدی» با «متمم اجباری» در این است که «متمم قیدی» از جمله قابل حذف است و حذف آن آسیبی به جمله نمی‌رساند؛ ولی وجود «متمم اجباری» در جمله الزامی است. «متمم اجباری» در هر جمله فقط یک بار به کار می‌رود ولی «متمم قیدی» بیش از یک بار استفاده می‌شود.

۱- متمم قیدی: علی با اتوبوس به همراه دوستش در ساعت ۴ به تهران رفت.

متمم متمم متمم متمم (قیدی)

۲- متمم اجباری: علی با دشمن جنگید.

متمم اجباری

۱۹۳- مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است که معمولاً با شناسه همراه است و پنج ویژگی دارد:

- ۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

۱۹۴- هر فعلی دارای شش شخص است:

مفرد	جمع
(گوینده) اول شخص مفرد: م	(گویندگان) اول شخص جمع: یم
(شنونده) دوم شخص مفرد: ی	(شنوندگان) دوم شخص جمع: ید
(دیگری) سوم شخص مفرد: ϕ / د	(دیگران) سوم شخص جمع: ند

۱۹۵- فعل سه زمان اصلی دارد: ۱- ماضی (گذشته) ۲- مضارع (حال) ۳- مستقبل (آینده) جز زمان آینده که یک مورد بیش‌تر نیست، بقیه‌ی زمان‌ها (ماضی و مضارع) هر کدام به چند نوع فرعی دیگر تقسیم می‌شوند.

۱۹۶- فعل گاه فقط به نهاد نیاز دارد که به آن ناگذر می‌گویند، گاه علاوه بر نهاد به جزء دیگری نیز نیاز دارد که به آن فعل گذرا می‌گویند و گاه به هر دو حالت به کار می‌رود که به آن فعل دو وجهی می‌گویند؛ مثل فعل «شکست»: ۱- شیشه شکست ۲- علی شیشه را شکست.

۱۹۷- پیامی که از به کار بردن فعل، دریافت می‌شود، «وجه فعل» می‌گویند. بدین جهت، فعل در فارسی ممکن است به وجوه مختلف به کار برود: ۱- وجه اخباری ۲- وجه التزامی ۳- وجه امری

۱۹۸- برای فهم بیش‌تر می‌توان به این نکته توجه داشت که فعل امر، «وجه امری» دارد. فعل‌های ماضی و مضارع التزامی «وجه التزامی» و بقیه‌ی افعال «وجه اخباری» دارند.

۱۹۹- در وجوه افعال که مقصود از آن کارکرد فعل است و بر سه نوع است:

یا وقوع فعل از نظر گوینده «مسلم» است: اخباری

یا وقوع فعل از نظر گوینده «نامسلم» است: التزامی

یا وقوع فعل جنبه‌ی «فرمان یا خواهش» دارد: امری

۲۰۰- در زبان فارسی فعل امر (وجه امری) تنها دو ساخت (صیغه) دارد:

۱- دوم شخص مفرد: برو

۲- دوم شخص جمع: بروید

فعل امر برخلاف وجه اخباری و التزامی، پرسشی نمی‌شود.

۲۰۱- قبلاً خواندیم که فعل دارای پنج ویژگی است. یکی از آن ویژگی‌ها، معلوم و مجهول بودن فعل است؛ مانند:

۱- خیاط لباس‌ها را دوخت. (معلوم)

۲- لباس‌ها دوخته شدند. (مجهول)

۲۰۲- اگر فعل گذرا به مفعول، به نهاد آن جمله نسبت داده شود، فعل را معلوم گویند.

مثال: $\frac{\text{علی، کتاب را خواند.}}{\text{نهاد مفعول فعل}} \leftarrow \text{معلوم}$

در جمله‌ی بالا، خواندن کتاب به علی- که نهاد است- نسبت داده شده است و به همین خاطر، فعل «خواند» معلوم است.

۲۰۳- اگر فعل گذرا به مفعول را به نهاد که قبلاً مفعول بوده است، نسبت دهیم، فعل را مجهول می‌گوییم.

مثال: کتاب خوانده شد (مجهول). در جمله‌ی مذکور، خواننده‌ی کتاب ذکر نشده است و «کتاب» که قبلاً مفعول بوده-

(علی کتاب را خواند)- حالا در جایگاه نهاد قرار گرفته است، پس فعل «خوانده شد» مجهول است.

۲۰۴- برای مجهول کردن فعل معلوم، ابتدا نهاد را حذف می‌کنیم، بعد مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم و در صورت وجود

«را» آن را حذف می‌کنیم؛ سپس فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم. با استفاده از فعل کمکی «شد» فعلی

متناسب با زمان فعل اصلی می‌سازیم و بعد از صفت مفعولی می‌نویسیم و در پایان شناسه‌ی فعل مجهول را با نهاد

جدید مطابقت می‌دهیم. مثال:

$\frac{\text{علی غذا می خورد.}}{\text{نهاد مفعول فعل معلوم}} \rightarrow \frac{\text{غذا خورده می شود.}}{\text{نهاد فعل مجهول}}$

۲۰۵- زمان فعل مجهول باید با زمان فعل معلوم مطابقت کند. یعنی اگر زمان فعل معلوم ماضی استمراری است، زمان فعل

مجهول هم باید بعد از طی مراحل به صورت ماضی استمراری بیاید و به همین منظور باید فعل کمکی «شد» را با زمان

فعل معلوم مطابقت داد.

۲۰۶- در فارسی، می‌توان با آوردن تکواژ منفی‌ساز «ن» هر فعلی را منفی کرد. (گفت ← نگفت) ولی باید توجه داشت که

ماضی و مضارع مستمر، صورت منفی ندارد و برای منفی کردن آن‌ها از معادل‌های غیرمستمر استفاده می‌شود. مثال:

درد کتاب می‌خواند ← کتاب نمی‌خواند.

۲۰۷- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل دهنده بر سه نوع تقسیم می‌شود:

۱- فعل ساده ۲- پیشوندی ۳- مرکب

(مثال) می‌پرسیدم: ساده برمی‌دارد: پیشوندی اطلاع می‌دهد: مرکب

۲۰۸- فعل ساده: آن است که بن مضارع آن شامل یک جزء (تکواژ) باشد؛ مانند: آمده بود ← آ / خواندند ← خوان

فعل پیشوندی: اگر به اول فعل‌های ساده «وند» افزوده شود، این فعل‌ها به فعل پیشوندی تبدیل می‌شوند؛ مانند: آورد
← برآورد / گشت ← بازگشت

فعل مرکب: اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل، فعل مرکب است؛ مانند: شرکت دادند، ایمان آوردم

۲۰۹- باید توجه داشت که هیچ‌گاه فعل ساده یا مرکب را خارج از جمله بررسی و مشخص نمی‌کنیم، چرا که فعل ممکن است در یک جمله، ساده باشد و همان فعل در جمله‌ای دیگر مرکب؛ مثلاً «قرض گرفت» به تنهایی ساده است زیرا می‌توان گفت قرض‌ها گرفت اما در جمله‌ی «حسن تعدادی کتاب از دوستش قرض گرفت» فعل، مرکب است.

۲۱۰- برای ساختن فعل‌های ماضی بعید، ماضی التزامی، ماضی نقلی، ماضی مستمر، مضارع مستمر، آینده و همه‌ی فعل‌های مجهول، از فعل‌های خاصی استفاده می‌شود که آن‌ها را فعل کمکی می‌خوانیم. مانند: رفته بودی، داشت می‌رفت، خواهند گفت. فعل‌های کمکی از نظر ساختمان، در فعل تغییر ایجاد نمی‌کنند.

۲۱۱- یکی از موضوعات نادرست نگارشی، استفاده کردن از کلمه‌های زاید و تکراری است. به چنین کلمه‌هایی که مخلاً کلام است و موجب کاهش حسن و زیبایی کلام می‌شود، «حشو» می‌گویند. مثال: «بیاید سوابق گذشته را فراموش کنیم»، در این جمله «سوابق» و «گذشته» در یک معنی است و وجود یکی از آن دو اضافه است و باید از جمله حذف شود. (بیاید گذشته را فراموش کنیم)

۲۱۲- به اوّل فعل ساده اگر «وند» اضافه شود، فعل پیشوندی ساخته می‌شود. مقصود از «وند»: تکواژی است که معنا و کاربرد مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های مشتق یا فعل‌های پیشوندی به کار می‌رود. و از نظر کارکرد دو دسته‌اند: صرفی- اشتقاقی.

۲۱۳- هر اسم دارای چند ویژگی است که برای نوشتن نوع اسم از این ویژگی‌ها استفاده می‌شود؛ به عنوان مثال اسم می‌تواند ساده یا مرکب باشد، مفرد یا جمع باشد؛ بنابراین شناخت ویژگی‌های اسم ضروری است. از ویژگی‌های اسم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- شمار ۲- شناس، ناشناس، اسم جنس ۳- عام، خاص ۴- ساخت

۲۱۴- یکی از ویژگی‌های اسم، شمار است و مقصود از شمار، مفرد یا جمع بودن آن است. مفرد نشانه‌ای ندارد و بر یکی دلالت می‌کند ولی جمع نشانه‌هایی دارد و بر بیش از یکی دلالت می‌کند. در زبان فارسی، دو نشانه‌ی جمع وجود دارد، که همه‌ی اسم‌ها را با یکی از آن دو یا با هر دو می‌توان جمع بست. ۱- ان ۲- ها (مثال) درخت‌ها، درختان، کتاب‌ها، دختران.

۲۱۵- علاوه بر اسم‌هایی که به وسیله‌ی نشانه‌های جمع فارسی یا عربی جمع بسته می‌شوند، برخی از اسم‌ها نیز که ویژه‌ی کلمات عربی هستند و در فارسی نیز به کار می‌روند در معنای جمع ولی بدون نشانه استفاده می‌شوند که به آن‌ها جمع مکسر می‌گویند. مانند: آثار ← اثر / علوم ← علم / معابر ← معبر / الوان ← لون

۲۱۶- یکی از ویژگی‌های مهم اسم، ساخت یا اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی آن است که به چهار دسته تقسیم می‌شود. ۱- فقط از یک تک‌واژ ساخته می‌شود. (ساده) ۲- از دو یا چند تک‌واژ مستقل ساخته می‌شود. (مرکب) ۳- یک جزء آن معنای مستقل ندارد. (مشتق) ۴- ویژگی مشتق و مرکب را با هم دارد. (مشتق مرکب)

۲۱۷- صدهای طبیعی و بی‌معنای اطراف خودمان (صدای موجودات زنده و غیرزنده) را «نام‌آوا» می‌نامند. نام‌آواها از مقوله‌ی اسم هستند و در جمله نقش گروه اسمی - از جمله نهاد، متمم، مفعول - می‌گیرند. برخی از این صداها عبارتند از: هوهوی جغد، جیک‌جیک گنجشک، قارقار کلاغ، واقواق سگ و از این قبیل صدهای دیگر.

۲۱۸- در هر گروه اسمی، یک اسم به‌عنوان هسته که وجود آن الزامی است و یک یا چند وابسته که وظیفه‌ی آنها، توضیح برخی ویژگی‌های هسته یا افزودن نکته‌ی تازه به آن و وجود آنها اختیاری است، وجود دارد. این وابسته‌ها یا پیش از هسته می‌آیند (وابسته‌ی پیشین) یا پس از آن (وابسته‌ی پسین).
گروه اسمی: وابسته‌های پیشین / هسته / وابسته‌های پسین

۲۱۹- تمام وابسته‌هایی که قبل از اسم (هسته) می‌آیند (وابسته‌های پیشین)، صفت هستند ولی اگر برخی از همین صفت‌ها بدون اسم بیایند، ضمیر به حساب می‌آیند نه صفت. مانند:
این کتاب را خریدم. این را خریدم.
صفت اشاره ضمیر

۲۲۰- تمام صفت‌هایی که پس از هسته به‌عنوان وابسته‌های پسین عمل می‌کنند (جز صفت شمارشی ترتیبی) صفت بیانی نامیده می‌شوند که خود انواعی دارد: ۱- ساده: سفید ۲- فاعلی: زیبا ۳- مفعولی: شکفته ۴- لیاقت: دیدنی ۵- نسبی: ارغوانی

۲۲۱- صفت‌های بیانی نیز هم‌چون اسم از نظر ساخت به چهار نوع تقسیم می‌شوند: ۱- تنها یک تک‌واژ دارند (صفت ساده) ← سفید ۲- دو یا چند تک‌واژ مستقل دارند (صفت مرکب) ← پابره‌نه ۳- یک تک‌واژ مستقل و دست کم یک وند دارند (صفت مشتق) ← بی‌ادب ۴- هم مرکب هستند و هم مشتق (صفت مشتق مرکب) ← هیچ‌کاره

۲۲۲- در زبان فارسی دو نوع ترکیب داریم: ترکیب وصفی، ترکیب اضافی
۱- ترکیب وصفی: اسم + صفت
۲- ترکیب اضافی: اسم + اسم
اولی را موصوف و صفت و دومی را مضاف و مضاف‌الیه می‌گویند. ترکیب اضافی خود بر دو نوع کلی تقسیم می‌شود یا بین مضاف و مضاف‌الیه رابطه‌ی مالکیت یا وابستگی وجود دارد که (تعلق) می‌گویند یا این رابطه موجود نیست که (اضافه‌ی غیرتعلق) گویند.

۲۲۳- یکی از انواع «واو» و کاربردهای آن «واو» مابینت یا استبعاد پیامی است که به وسیله‌ی آن می‌توان جمله را کوتاه کرد و بدون فعل نوشت. در واقع این حرف کمک می‌کند تا پیام جمله برجسته‌تر شود.
به‌عنوان مثال: مسلمان با دروغ میانه‌ای ندارد. ← مسلمان و دروغ؟!

۲۲۴- ضمیر کلمه‌ای است که در جمله جانشین اسم می‌شود و از تکرار آن جلوگیری می‌کند. اسمی که ضمیر جانشین آن می‌شود، «مرجع ضمیر» می‌نامند، پس ضمیر نیز می‌تواند در نقش هسته‌ی گروه اسمی ظاهر شود.
حقیقت همان اندازه رایج خواهد شد که ما آن را رواج می‌دهیم.
مرجع ضمیر

۲۲۵- گاهی مرجع ضمیر به قرینه حذف می‌شود. در اول شخص و دوم شخص حذف مرجع ضمیر بسیار رایج است: همیشه دردم را برای خودم نگه داشته‌ام.
نکته‌ی دیگر این‌که هر گروه اسمی که هسته‌ی آن ضمیر باشد، می‌تواند برخی وابسته‌ها را به همراه داشته باشد.
مانند: آن‌ها/ خودِ حسن به من گفت/ من بیچاره

۲۲۶- بعضی از واژه‌ها هستند که به تنهایی، هم‌چون جمله‌ای مستقل، مفهوم کاملی را می‌رسانند اما مثل جمله نهاد و گزاره ندارند. گروهی از این‌ها برای بیان عواطف و احساسات اظهار می‌شوند؛ مثل «آه»، «به‌به»، و گروهی دیگر برای راندن و خواندن حیوانات به کار می‌روند؛ مانند «کیش»، «چخ». بعضی از واژه‌های دیگر چون «افسوس» و «سلام» از نظر لغوی معنا دارند؛ اگر به تنهایی به کار بروند، مفهوم یک جمله‌ی کامل را می‌رسانند. به این دو دسته واژه وقتی معنایی مانند جمله دارند، شبه جمله می‌گوییم.

۲۲۷- گروه قیدی بخشی از جمله است که جمله یا جزیی از آن را توصیف می‌کند و برخلاف اجزای اصلی جمله می‌توان آن را حذف کرد. دلیل اصلی قابل حذف بودن قید این است که «قید» جزء اصلی جمله محسوب نمی‌شود. مثال: «دیروز حسن برگشت»؛ که در این جمله «دیروز» قید و قابل حذف است.

۲۲۸- بعضی گروه‌های قیدی به تمام جمله وابسته‌اند؛ یعنی، توضیحی به کلّ جمله می‌افزایند. برخی از آن‌ها نیز به جزیی از جمله وابسته‌اند؛ مثلاً در جمله‌ی «علی خیلی خوب می‌دود»، قید خیلی وابسته‌ی خوب است و قید قید نام دارد.

۲۲۹- در دستور جدید، قیدها را فقط از جهت کاربرد و ظاهر آن بررسی می‌کنیم، نه معنی و مفهوم (البته در دوره‌ی دبیرستان) و بدین منظور قیدها را به دو گروه تقسیم می‌کنیم: ۱- قیدهایی که نشانه‌دار هستند. ۲- قیدهایی که بدون نشانه هستند. هر کدام از این دو گروه نیز به بخش‌های مختلف تقسیم‌بندی می‌شوند. مثل: قید تنوین‌دار، قید مختص، متمم قیدی و ...

۲۳۰- یکی از انواع قیدها، متمم قیدی (حرف اضافه + اسم/ ضمیر) است. همچنین قبلاً آموختیم که یکی از اجزای اصلی جمله نیز «متمم» (متمم فعل) است؛ پس باید دقت کنیم و این دو را اشتباه نگیریم. متمم فعلی قابل حذف نیست و در ضمن فقط یک بار در جمله می‌آید ولی متمم قیدی قابل حذف است و استفاده از آن در جمله محدودیت ندارد.

۲۳۱- فرق گروه قیدی و مسند هم مثل متمم قیدی با متمم فعلی است. از آنجایی که «مسند» نیز جزء اصلی جمله به حساب می‌آید، قابل حذف از جمله نیست؛ ولی گروه قیدی چون توضیح بیشتر در مورد جمله می‌دهد و جزء اصلی جمله به حساب نمی‌آید، می‌توان آن را حذف کرد و حذف آن خللی به جمله نمی‌رساند.
مثال:

الف) علی آرام است.	ب) علی آرام خوابیده است.
مسند	قید (قابل حذف)

۲۳۲- بعضی از فعل‌ها حرف‌اضافه‌ی خاصی دارند و نمی‌توان آن‌ها را با حرف‌اضافه‌ی دیگر به کار برد؛ مثل: ترسیدن از/ افزودن به/ جنگیدن با و ...

گاهی یک فعل ممکن است دو یا چند حرف‌اضافه‌ی مخصوص داشته باشد. در این صورت، معنی فعل‌ها با هم فرق می‌کند؛ مانند: آموختن از... (یادگرفتن، تعلم) آموختن به... (یاد دادن و تعلیم).

۲۳۳- واژه از واحدهایی تشکیل می‌شود که به آنها «تک‌واژ» می‌گویند؛ مثلاً واژه‌ی «دانش‌آموز» از سه تک‌واژ «دان» و «ش» و «آموز» درست شده است. خود تک‌واژ، واحد معناداری است که به واحدهای معنی‌دار کوچک‌تر بخش‌پذیر نیست. در واقع، کوچک‌ترین واحد معنادار زبان است.

۲۳۴- تک‌واژها را بسته به این‌که به‌تنهایی به‌کار بروند یا نه، به دو دسته تقسیم می‌کنند. اگر تک‌واژ به‌تنهایی به‌کار برود و معنای مستقل داشته باشد، «تک‌واژ آزاد» می‌گویند اما اگر تک‌واژ معنای مستقل نداشته باشد و به‌تنهایی به‌کار نرود «تک‌واژ وابسته» می‌گویند. تک‌واژ آزاد: کتاب- درخت- کار تک‌واژ وابسته: «ش» در دانش/ «گر» در کارگر.

۲۳۵- در واحدهای زبانی مرتبه‌ی بالاتر از تک‌واژ «واژه» قرار دارد که از تک‌واژ آزاد و یا ترکیب تک‌واژها با هم ساخته می‌شود. به واژه‌هایی که از یک تک‌واژ ساخته می‌شوند، «واژه‌ی ساده» می‌گویند. هرگاه دو یا چند تک‌واژ آزاد با هم ترکیب شوند و یک کلمه بسازند، آن کلمه را «مرکب» می‌نامند. اگر یک تک‌واژ آزاد و یک یا چند تک‌واژ وابسته، با هم ترکیب شوند و واژه‌ی مستقل بسازند، آن را «مشتق» می‌گویند.

۲۳۶- ترکیب تک‌واژ آزاد با یک یا چند واژه اشتقاقی معمولاً به دو منظور کاملاً متفاوت انجام می‌گیرد: یا این ترکیب به‌خاطر ساختن کلمه‌های ساده است؛ مثلاً از ترکیب دو تک‌واژ «رای» و «انه» کلمه‌ی «رایانه» به‌معنی «کامپیوتر» ساخته می‌شود، یا این ترکیب به‌خاطر آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در ساختار نحوی جمله است. مثل «درخت‌ها میوه می‌دهند.» که در این جمله «ها» و «می» کلمه‌ی تازه‌نساخته‌اند بلکه هدف آن‌ها آماده کردن کلمه برای قرار گرفتن در جمله است.

۲۳۷- در واحدهای زبانی خواندیم که واج کوچک‌ترین واحد زبان است و تک‌واژ، واژه و... از ترکیب واحدها با هم ساخته می‌شوند. حال می‌پردازیم به جمله‌ی مستقل که بزرگترین واحد زبان است و جزئی از ساخت بزرگ‌تر نیست که خود بر دو نوع است یا جمله‌ی ساده (یک فعل دارد) یا جمله‌ی مرکب (بیش از یک فعل دارد).

۲۳۸- جمله‌ی مرکب معمولاً از یک جمله‌ی هسته و یک یا چند جمله‌ی وابسته تشکیل می‌شود. بخشی از جمله‌ی مرکب که پیوند وابسته‌ساز دارد، جمله‌ی وابسته (پیرو) است و بخشی که پیوند وابسته‌ساز ندارد، هسته (پایه) است. «که» در ساختمان جمله‌های مرکب بیش از همه‌ی پیوندهای وابسته‌ساز کاربرد دارد و گاه وجود آن اختیاری است؛ می‌دانستیم (که) می‌آیی.

۲۳۹- در جمله‌ی مستقل مرکب هیچ‌کدام از جمله‌های به‌کاررفته در آن به‌تنهایی جمله‌ی مستقل نیستند. گرچه می‌توانند در خارج از آن جمله، جمله‌ی مستقل باشند ولی در جمله‌ی مذکور، هر دو، جزئی از یک واحد بزرگ‌تر هستند؛ مانند: «به کتاب‌فروشی رفتم تا کتاب بخرم.» در این جمله، «به کتاب‌فروشی رفتم» به‌تنهایی می‌تواند خارج از این جمله یک جمله‌ی مستقل باشد ولی در این جمله، جزئی از یک واحد بزرگ‌تر است و به‌تنهایی جمله‌ی مستقل نیست.

۲۴۰- گروه فعلی

* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده.
(دکتر ناتل خانلری)

۲۴۱- * مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند (ن) نشانه‌ی نفی یا «می» استمرار بگیرد. (دکتر وحیدیان - عمرانی)

۲۴۲- دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی‌های زیر را برشمرده‌اند:
۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

۲۴۳- الف) شخص: شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شخص و شمار	فعل مضارع	شناسه	فعل ماضی	شناسه
اول شخص (گوینده)	گوی	م -	گفت	م -
دوم شخص (شنونده)	گوی	ی	گفت	ی
سوم شخص (دیگری)	گوی	د -	گفت	ϕ
اول شخص (گویندگان)	گوی	یم	گفت	یم
دوم شخص (شنوندگان)	گوی	ید	گفت	ید
سوم شخص (دیگران)	گوی	ند -	گفت	ند -

۲۴۴- شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم شخص مفرد مضارع (د -) و سوم شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهری ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت ϕ (= شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.

۲۴۵- ب) زمان: دو مین ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد:
گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت
زمان فعل‌ها در فارسی:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف: گذشته	ساده - استمراری	ساده‌ی نقلی - استمراری نقلی بعید - مستمر	التزامی
ب: مضارع	اخباری - مستمر	---	التزامی
ج: آینده	آینده	---	---

۲۴۶- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:

۱- می‌نویسند - بنویسد - بنویس

۲- نوشتند - نوشته بودیم - می‌نوشتیم - خواهید نوشت

در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.
* تکواژ بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

۲۴۷- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواژ است: پوش، کار، خور، بین، نویس.

بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.

مثال: بخوان ← خوان / بگیر ← گیر

۲۴۸- بن ماضی این گونه ساخته می‌شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری «ن». «ن».

مثال: شنیدن ← شنید

* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخم است.

۲۴۹- دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون

۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی

۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)

۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...

۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

۲۵۰- ۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...

۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...

۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...

۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

۲۵۱- ۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)

۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری

۱۲- مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

۲۵۲- کاربرد زمان افعال

ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حتی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوش نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

۲۵۳- ۱- کاربردهای گذشته‌ی ساده:

الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به صورت مقاله‌ای انتشار داد.»

ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضعیف نخواهد بود؟»

ج) آینده‌ی قریب‌الوقوع: مریم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آدم» یعنی: «خواهم آمد.»

۲۵۴- ۲- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...

الف) برای بیان عملی که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.

ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته: هربار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدیم. غالباً هنگام دیدن ما شعری از مولوی را زمزمه می‌کرد.

ج) برای بیان آرزوی انجام عملی در آینده: کاش ما هم تابستان آینده به مسافرت می‌رفتیم. (برویم)

۲۵۵- ۳- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...

برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عده‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده) رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند. (همراه با مضارع التزامی) پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری) در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

۲۵۶- ۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...

این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده‌ی اخیر است. علت به‌وجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضعیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته از این فعل استفاده شد. ساخت‌های مستمر ابتدا در فارسی گفتاری به‌وجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد: اندکاندک **داشتیم** از توفان‌های حوادث رها می‌شدیم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

۲۵۷- ۵- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...

الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «(از قرار معلوم / مثل این که / می‌گویند / گویا) علی غذایش را خورده است.» بدیهی است در صورتی که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذایش را خورد. ← نقل قول مستقیم) ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذایش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.) ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خوابیده است.

۲۵۸- ۶- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...

برای بیان اعمالی که در گذشته به‌طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح باغچه را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به‌صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل درمی‌آید: علی گفت (که) امروز صبح باغچه را بیل می‌زده است). اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.

مارشال ادعا کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روستایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

۲۵۹- ۷- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)

برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه: «(از قرار معلوم / گویا) او را دیده بوده‌اند.

گویا در پایان کار به آن حد از نومییدی رسیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود. حتی یک‌بار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

۲۶۰- ۸- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)

الف) برای بیان اعمالی که به‌طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند. شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند. اگر گوینده در صحنه حضور داشت این چنین می‌گفت: داشتند می‌رفتند. ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه‌ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتاده که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.

۲۶۱- ۹- کاربردهای گذشته‌ی التزامی: دیده باشم / دیده باشی / ...

برای احتمال، آرزو، شرط تحذیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند، امید است، لازم است و ...
 علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.
 * ای کاش جهان پر حرص و شره‌ی ما پیام‌گاندی را شنیده باشد.

۲۶۲- نکته: ماضی التزامی از فعل داشتن گرچه از نظر مفهوم مترادف مضارع التزامی می‌باشد از نظر ساخت جزء ماضی‌های التزامی به حساب می‌آید.
 * اگر پول داشته باشم، آن کتاب را می‌خرم.

۲۶۳- ۱۰- کاربردهای مضارع اخباری: می‌نویسم / می‌نویسی / ...

(الف) برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه‌ی عادت و استمرار و تکرار دارد:
 چه کار می‌کنی؟ ← کتاب می‌خوانم. / نامه می‌نویسم.
 (ب) برای بیان حقایق مسلّم و بیان مسائل علمی: شهید همیشه از میان ستم و جهل سر برمی‌آورد.
 بر اثر پیشرفت طب دردها آسان‌تر علاج می‌شود.
 (ج) برای آینده: دو ماه بعد برای شرکت در مسابقه‌ی مقاله‌نویسی به اصفهان می‌روم.

۲۶۴- ۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دارم می‌آیم / داری می‌آیی / ...

برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام است.
 ما رفته‌رفته داریم از گذشته‌ی خود گسیخته می‌شویم.
 از این رو است که می‌بینیم گروهی از نسل کنونی دارد می‌رود به طرف تعالی روحی و ...

۲۶۵- ۱۲- کاربردهای مضارع التزامی: شاید بروم / شاید بروی / ...

برای احتمال، آرزو و التزام در آینده همراه با عوامل التزامی‌ساز: کاش، شاید، ممکن است، خدا نکند و ...
 * ویژگی شناختی این زمان داشتن تکواژ التزامی‌ساز «ب» است: «شاید باران بیارد».
 * هنگام منفی ساختن، «ب» می‌افتد: شاید برود. ← شاید نرود.
 عبید رندانه اندرز می‌دهد که اگر مالی و منالی دارید انبار کنید نه ایثار، که هر که چنین کند به افلاس گرفتار می‌شود.
 * طبق مثال بالا تکواژ التزامی‌ساز «ب» در برخی از افعال پرکاربرد مثل «داشتن و کردن» و هم‌چنین فعل‌های پیشوندی و مرگب حذف می‌شود.

۲۶۶- ۱۳- کاربرد آینده: خواهم رفت / خواهی رفت / ...

اگر جوّ فرهنگی ما به همین صورت بماند نسل جوان کنونی از گذشته متقطع خواهد شد و به آینده نیز نخواهد پیوست؛
 نه ایرانی خواهد ماند و نه فرنگی خواهد شد.

۲۶۷- * به‌جای ساخت آینده، امروزه معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود؛ لذا کاربرد آن کم شده است:
 سال آینده به مسافرت می‌رویم: سال آینده به مسافرت خواهیم رفت.

۲۶۸- ج) گذر

گذر، سوّمین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقت کنید:

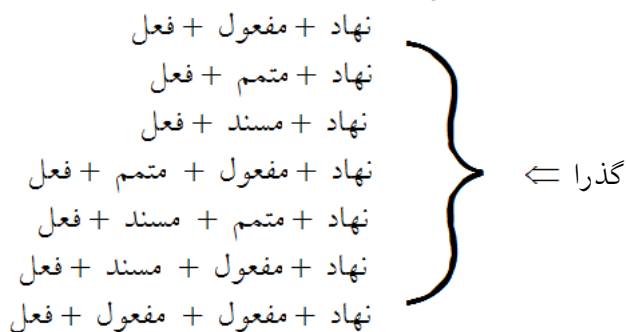
- ۱- علی می‌خواند.
- ۲- هر روز می‌بینیم که سر کار می‌رود.
- ۳- رفاه‌طلبی تمدن‌های کهن را می‌کند.
- ۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را بخشیده‌ایم.

۲۶۹- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفتنی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل عامل اصلی تعیین‌کننده‌ی اجزای جمله است. در جمله‌ی اوّل و دوّم جای مفعول، در جمله‌ی سوّم جای مسند و در جمله‌ی چهارم جای متمّم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.

۲۷۰- ویژگی گذر در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذر می‌آید. به صورت کامل شده‌ی جمله‌های بالا توجه کنید:

- ۱- علی روزنامه می‌خواند.
 - ۲- هر روز او را می‌بینیم که سر کار می‌رود.
 - ۳- رفاه‌طلبی، تمدن‌های کهن را نابود می‌کند.
 - ۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخشیده‌ایم.
- تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

۲۷۱- ناگذر فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمّم یا مسند نیز نیاز داشته باشد: نهاد + فعل ⇐ ناگذر



در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذر بحث می‌شود.

۲۷۲- * دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی ویژگی گذر و ناگذر در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.

مثال: غذا پخت.

مادر غذا پخت.

۲۷۳- گذرا کردن فعل‌ها

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «ان» به بن مضارعشان گذرا ساخت. این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواژ را می‌پذیرند و به گذرای سببی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع	بن مضارع گذرا شده با «ان»	بن ماضی گذرا شده
پَر	پَر + ان	پَر + ان + د / ید
خند	خند + ان	خند + ان + د / ید
دو	دو + ان	دو + ان + د / ید

۲۷۴- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پیچ، تَرک، جُنُب، پوش، جوش، جَه، چرخ، چک، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، رُو (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

۲۷۵- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) ← ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به) ← چسباندن (را) (به) / رهیدن (از) ← رهاندن (را) (از)
رستن (از) ← رهاندن (را) (از)

۲۷۶- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به) / خوردن (را) ← خوراندن (را - به)
چشیدن (را) ← چشاندن (را - به) / فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)

۲۷۷- برخی از فعل‌های ناگذر که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به ترتیب از این قرار است:

«انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن»

۲۷۸- تغییر معنی در فعل

به این جمله‌ها توجه کنید:

خورشید گرفت.

گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.

رستم پس از ماجرای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.

علی کتاب را از دوستش گرفت.

باران گرفت.

۲۷۹- فعل «گرفت» در هریک از جمله‌های بالا معنای خاصی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه‌جزیی و به معنای ستاندن، چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم است.

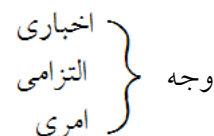
این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به حساب می‌آید و نباید آن را همان فعل پیشین دانست.

۲۸۰- این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هریک از آنها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

۲۸۱- پس افعالی را دووجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذر یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به کار رود در هریک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

۲۸۲- (د) وجه

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلقی‌گوینده یا نویسنده از جمله، مسلم یا نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.



۲۸۳- وجه اخباری

- ۱- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخنش را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همه‌ی ساخت‌های افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.
- ۲- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.
- ۳- وجه اخباری در مضارع با تکواژ وجهی «می» همراه است.

۲۸۴- وجه التزامی

فعل در صورتی به وجه التزامی به کار می‌رود که وقوع آن به صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود: کاش بیاید، شاید نیاید و ...
ساختمان فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ...
(به شرط آن که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).
جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی ساز «باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...» و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آنها نباشد: رفتم که او را ببینم.

۲۸۵- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «ب» پیش از فعل است. این تکواژ در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:

اگر نتیجه را اعلام کنند ... / اگر کتاب داری ... /

۲۸۶- در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد. به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعید ساخت التزامی خاصی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آن‌ها به کار می‌رود. به این ترتیب:

- ماضی ساده: سعید آمد. ← کاش سعید آمده باشد.
 ماضی نقلی: سعید آمده است. ← کاش سعید آمده باشد.
 ماضی استمراری: سعید می‌رفت. ← کاش سعید می‌رفت.
 ماضی بعید: سعید رفته بود. ← کاش سعید رفته بود.

۲۸۷- در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:
 مضارع اخباری: سعید می‌رود. ← کاش سعید برود.
 مضارع مستمر: سعید دارد می‌رود. ← شاید سعید دارد می‌رود.

۲۸۸- فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.
 آینده: سعید خواهد رفت. ← کاش سعید برود.

۲۸۹- فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی ساز نیز می‌آید که بیش‌تر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:
 نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد.
 صورت پرسشی برخی از این ساخت‌ها بر کسب اجازه دلالت می‌کند:
 علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟

۲۹۰- وجه امری

فعلی که از وجه التزامی و اخباری نباشد، از وجه امری است. وجه امری دو ساخت بیش‌تر ندارد:
 دوّم شخص مفرد ← برو + ϕ
 دوّم شخص جمع ← بروید
 امر مفرد دارای شناسه‌ی ϕ و امر جمع شناسه‌ی «ید» دارد که با دوّم شخص جمع وجه التزامی مشترک است. اما پیش از وجه التزامی عوامل التزامی ساز می‌آید:
 بروید ← امر دوّم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوّم شخص جمع

۲۹۱- فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجه امری تکواژ وجهی «با» پیش از فعل امر است.
 اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «نَا» که به جای «با» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)
 تکواژ «م» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:
 بروید (امر) ← مروید (نهی ادبی)

۲۹۲- (ه) معلوم و مجهول

ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجهول و روش مجهول‌سازی توجه می‌کنیم.
 در جمله‌ی «نامه‌رسان نامه را آورد»، فعل جمله به «نامه‌رسان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها)ی اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

۲۹۳- «کتاب خریده شد.» در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجهول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجهول داشته باشد: پس فعل مجهول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

۲۹۴- فعل ناگذر را نمی‌توان در جمله به صورت مجهول به کار برد. مثلاً «رفته شد» فعل مجهول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذر است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجهول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود. هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجهول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

۲۹۵- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجهول می‌پردازیم:

۱- سیامک ماشینش را فروخته است.

۲- ماشین سیامک فروخته شده است.

خبر در هر دو جمله‌ی بالا «فروش ماشین سیامک» است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است: اولی معلوم است و دومی مجهول.

* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینویان» را نوشت.

فعل مجهول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینویان» نوشته شد.

۲۹۶- جمله چگونه مجهول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید.»، توجه کنید:

فعل	مفعول	نهاد	مراحل مجهول ساختن جمله‌ی معلوم
دید ϕ	آن دو دوستش را		۱- نهاد را حذف می‌کنیم.
دید ϕ	---	آن دو دوستش	۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.
دیده	---	آن دو دوستش	۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.
دیده شد	---	آن دو دوستش	۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.
دیده شدند	---	آن دو دوستش	۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.

۲۹۷- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجهول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

شناسه‌ی مفرد	نهاد مفرد
ـَ د	سهراب کتاب‌ها را به دانشگاه می‌برد.
شناسه‌ی جمع	نهاد جمع
ـَ ند	کتاب‌ها به دانشگاه برده می‌شوند.

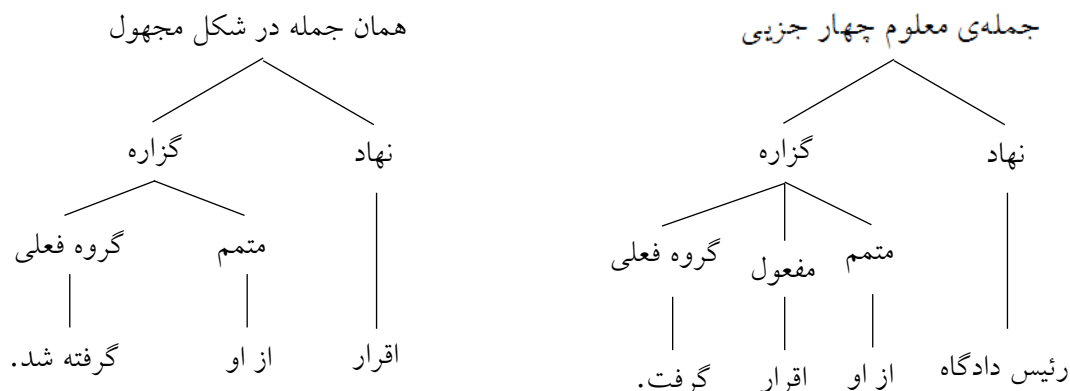
۲۹۸- مجهول «خریده» در زمان‌های مختلف:

زمان	فعل مجهول	فعل معلوم
ماضی ساده	خریده شد	خرید
ماضی استمراری	خریده می‌شد	می‌خرید
ماضی بعید	خریده شده بود	خریده بود
ماضی مستمر	داشت خریده می‌شد	داشت می‌خرید
ماضی نقلی	خریده شده است	خریده است
استمراری نقلی	خریده می‌شده	می‌خریده
بعید نقلی	خریده شده بوده	خریده بوده
مستمر نقلی	داشته خریده می‌شده	داشته می‌خریده
مضارع اخباری	خریده می‌شود	می‌خرد
مضارع التزامی	خریده شود	بخرد
آینده	خریده خواهد شد	خواهد خرید

مثال

۲۹۹- فعل امر هم به ندرت مجهول می‌شود ← بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.
 در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجهول استفاده نشود:
 این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

۳۰۰- اگر فعل به صورت مجهول به کار رود، نهاد اولیه‌ی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:



۳۰۱- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». هم‌چنان که مثلاً در فعل ماضی بعید «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرکب.

کاربرد فعل مجهول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:

۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.

۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.

مثال

۳- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← زمین و آسمان آفریده شد.

۳۰۲- منفی کردن فعل‌ها

هر فعلی ممکن است به صورت منفی نیز به کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواژ منفی‌ساز «ن» است که پیش از بن فعل به کار می‌رود. ← نرفت، نیامد

در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنیامد، فرونرفت، روی نداد.

۳۰۳- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» درمی‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل:

«نمی‌رفتم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خوانده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشتن. نشانه‌ی

نهی در گذشته، به جای «ن» تکواژ «ام» بوده است: مکن، مرو، بدان

اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواژ «ن» به کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

۳۰۴- پرسشی کردن جمله

این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:

۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟

در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه بیش‌تر.

آهنگ این نوع جمله‌ها خیزان است و جواب ...

۳۰۵- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.

مانند: حسن را دیدی؟ آری.

جز جمله‌ی امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه»، به صورت پرسشی درآورد.

۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

۳۰۶- صفت بیانی

صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت

۱- **صفت بیانی عادی:** این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:

(الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد: روشن، تاریک، خوب، سفید

(ب) صفت مرکب: از دو یا چند تکواژ آزاد یا مستقل ساخته می‌شود: جوان مرد، خوش‌سیمما، روشن‌دل، سرخ‌رو

۳۰۷- (ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست‌کم یک تکواژ وابسته بیاید و فقط یک تکواژ آزاد داشته باشد:

خردمند، کارگاه، شادمان

(د) صفت مشتق - مرکب: آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری،

پر رفت‌وآمد، دوساله

۳۰۸-۲- **صفت فاعلی**: این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، نباید آن را قیاسی پنداشت.

گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

۳۰۹- الف) بن مضارع + مَ نده ← شنونده، گوینده، رونده

ب) بن مضارع + ا (= مشبهه = دائمی) ← بینا، روا، شنوا

پ) بن مضارع + ان (حالیه) ← خندان، دوان، نالان

ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار ← خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار

ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر ← دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

۳۱۰- ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار ← تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار

چ) اسم + بن مضارع ← درس‌خوان، کینه‌جو، تیرانداز

ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت ← نادان، نسوز، ناهل، ناوارد

خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع ← دادرس، خوش‌نویس، تندرو، خودجوش

۳۱۱- * اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند:

زرگر، مسگر، آهنگر، سیمان‌کار، سنگ‌کار

۳۱۲- * صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اولی می‌افتد و

در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسیان‌پرسیان، لنگان‌لنگان

۳۱۳- * گاهی ساخت فعل امر به تنهایی یا به صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:

بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو

۳۱۴- * از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرکب به دست می‌آید که گروهی آن را مخفف

صفت فاعلی که با نشانه‌ی «مَ نده» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرکب مرخم می‌نامند:

دانشجو = دانش‌جوینده، خداپرست = خداپرستنده

۳۱۵- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به جای فاعلی معنای مفعولی می‌دهد:

لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

۳۱۶-۳- **صفت مفعولی**: که بر دو گونه است:

الف) بن ماضی + ه / ه (= e): گفته، خورده، دیده، رمیده

ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

۳۱۷- * هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های

مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) کاملاً صفت که می‌توانند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند از قبیل:

(در) گشوده، (پنجره) بسته، (پرچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...

۳۱۸- ب) واژه‌هایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجهول و ماضی بعید و التزامی و نقلی و بعید نقلی به کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است) بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجهول به کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

۳۱۹- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنهایی کاربرد صفتی ندارند، وقتی با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرگب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج‌دیده، ستم‌کشیده، مال باخته، بر باد رفته» به کار رفته‌اند و صفت مرگب ساخته‌اند.

۳۲۰- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / ه» از آخر آن می‌افتد:
گل‌اندوده = گل‌اندود / پشمالوده = پشمالود
و گاهی نمی‌افتد: آب‌دیده، دل‌داده

۳۲۱- ۴- **صفت لیاقت**: ساختمان آن چنین است:
مصدر + ی = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

۳۲۲- ۵- **صفت نسبی**: به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:
۱) اسم + ی ← نیلوفری، محمدی، تهرانی، عقده‌ای.
برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای «ی» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / ه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی
پسوند «ی نسبت» تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

۳۲۳- ۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه
برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای انه، گانه می‌گیرند: بچگانه
۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه

۳۲۴- ۴) اسم + ین / ینه ← زرین، زرینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه
۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه
۶) اسم + انی ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

۳۲۵- ویژگی مذکر و مؤنث بودن در نوع صفت بی‌تأثیر است اما برخی ترکیب‌های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقتی دارند. گرچه از نظر فارسی‌زبانان چنین صفت‌هایی مؤنث شمرده نمی‌شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکر و مؤنث نیست جز به ندرت، آن هم در فارسی اداری مانند مدیره‌ی محترمه و در برخی اسم‌های خاص مثل: وحید ← وحیده / طاهر ← طاهره

۳۲۶- این دیباچه از بهترین نمونه‌های تحمیدیه در ادب فارسی است.

□ دیباچه: مقدمه

□ تحمیدیه: حمد و ستایش، در اصطلاح ادبی نوشته‌ای در ستایش خدا به نثر یا نظم

□ جمله‌ی سه جزئی اسنادی با متمم است (به جای مسند، گروه متممی آمده است).

۳۲۷- طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت.

□ طاعتش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضاف‌الیه: طاعتِ او

□ شکرش: ضمیر پیوسته‌ی «ش» ← مضاف‌الیه: شکرِ او

□ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

۳۲۸- هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات.

حیات و ذات: سجع

فرو می‌رود و برمی‌آید: تضاد

حذف فعل «است» به قرینه‌ی لفظی در جمله‌ی چهارم

۳۲۹- پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

□ حذف فعل «است» در جمله‌ی دوم به قرینه‌ی لفظی

□ هر دو جمله سه جزئی گذرا به مسند: دو نعمت موجود است.

نهاد مسند فعل

شکری واجب است.

نهاد مسند فعل

۳۳۰- فراش باد صبا را گفته ← را به معنای «به»: حرف اضافه

دایه‌ی ابر بهاری را فرموده ← را به معنی «به»: حرف اضافه

باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده ← را به معنای «به»: حرف اضافه

۳۳۱- بازش بخواند. باز اعراض کند. بار دیگرش به تضرع و زاری بخواند ... دعوتش اجابت کردم و امیدش برآوردم.

□ باز او را بخواند ← ش: مفعول

بار دیگر او را به تضرع بخواند ← ش: مفعول

دعوت او را اجابت کردم ← ش: مضاف‌الیه

امید او را برآوردم ← ش: مضاف‌الیه

۳۳۲- هماوردت آمد، برآرای کار ← هماوردِ تو ← ت: مضاف‌الیه

برین برزمگیرتَنان به جنگ آوریم ← آن‌ها را ← شان: مفعول

تو را گرهمی یار باید بیار ← اگر یار برای تو ← تو: متمم

مرا یار هرگز نیاید به کار ← به کار من نیاید ← من: مضاف‌الیه

بکوبمت زین گونه امروز یال ← یال تو ← ت: مضاف‌الیه

۳۳۳- بونصر را بگوی: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

هزار هزار درم به مستحقان دهند شکر این را: «را» معنای «برای» می‌دهد ← حرف اضافه

این چه رفت با بونصر فارابی بگفتم: «با» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

آغاجی خادم را گفت: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

در هر سفری ما را از این بیارند: «را» معنای «به» می‌دهد ← حرف اضافه

۳۳۴- □ بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد ستدن.

امیرالمؤمنین ستدن آن را روا می‌دارد.

مفعول مضاف‌الیه

□ خویشتن را ضیعتکی حلال خرنند.

ضیعتکی حلال برای خویشتن خرنند.

متمم

مفعول

۳۳۵- نیک کوفته شد.

نیک: قید

نامه نبشته آمد.

نبشته آمد ← فعل مجهول: نوشته شد

پیغامی است سوی بونصر تا داده آید.

داده آید ← فعل مجهول

خداوند این سخت نیکو کرد.

سخت: قید قید

نیکو: قید فعل

۳۳۶- □ بونصر گفت: «ای سبحان‌الله» ← ای سبحان‌الله: صوت شگفتی

□ خدا خیرتان دهاد ← دهاد فعل در ساخت دعایی: الهی خیر به شما دهد.

□ امیر را هیچ ندیدمی ← هیچ: قید

۳۳۷- □ دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند.

م ← مفعول

از غصه: متمم

□ و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند.

م ← متمم

آب حیات: مفعول

□ که در آن جا خبر از جلوه‌ی ذاتم دادند.

م ← متمم

خبر: مفعول

□ مستحق بودم و این‌ها به زکاتم دادند.

م ← متمم

این‌ها: مفعول

□ که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند.

م ← متمم

صبر و ثبات: مفعول

۳۳۸- □ خسوف‌های کژخیم شکوهش را به ستیز بر می‌خیزند.

ش: ضمیر در نقش مضاف‌الیه / شکوه او

□ آن‌گاه که تاج بر سرش نهادند.

ش: ضمیر در نقش مضاف‌الیه / سر او

□ در کشاکشی پیاپی از هم پیشی می‌جویند.

هم: ضمیر مبهم در نقش متمم

۳۳۹- □ اگر با وی نباشد بی‌وفایی

وی: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی

□ در او شیرین بود امید دیدار

او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: جدایی

□ گهی پیراید او را گه دهد آب

او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل

□ گهی از بهر او خوابش رمیده

او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: گل

□ دهد او را شب و روز آب و دانه

او: آوردن ضمیر «ی» به جای «آن» ← مرجع ضمیر: بلبل

۳۴۰- □ از عکس ریاحین او پرزاغ چون دم طاووس نمودی

آوردن ضمیر «او» برای غیرجاندار

□ او را مطوقه گفتندی ← آوردن «ی» استمرار را بعد از شناسه

□ هر یک خود را می‌کوشید ← آوردن «رای» حرف اضافه

□ سر خویش گرفت ← حذف شناسه قرینه‌ی لفظی

□ آن موش را زبرا نام بود ← رای فک اضافه

۳۴۱- روزها گر رفت، گو رو، باک نیست

تو بمان، ای آن که چون تو پاک نیست

* تکواژها ← روز / ها / گر / رفت / Ø / گو / Ø / رو / Ø / باک / ن / است / Ø / تو / پ / مان / Ø / ای / آن /

که / چون / تو / پاک / ن / است / Ø / (۲۶ تکواژ)

* بیت ۷ جمله دارد.

۳۴۲- محرم این هوش جز بی‌هوش نیست

مر زبان را مشتری جز گوش نیست

* مشتری: نهاد

* مر: حرف زینت یا زائد است. از خصوصیات سبکی است. معمولاً با «را» همراه می‌شود. هر حالتی که آن «را»

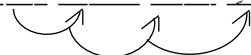
داشت، «مر» نیز همان حالت را دارد.

۳۴۳- به نمودار پیکانی گروه‌های زیر توجه کنید:

فریادِ عالمِ هستی



شوقِ ادراکِ حقیقتِ هستی



۳۴۴- در ادب فارسی، منظومه‌هایی به نام «الهی‌نامه» یا «مناجات‌نامه» به یادگار مانده است که سوز و شور، لطافت و ذوق و

زیبایی و رسایی در آن‌ها موج می‌زند.

* نامه ← ساده

* الهی‌نامه ← مشتق مرکب

* مناجات‌نامه ← مرکب

* زیبایی ← ۳ تکواژ

* رسایی ← ۳ تکواژ

۳۴۵- از رحمت و مغفرت خداوندی سخن گفتن، بخش عمده‌ی این مناجات‌ها را تشکیل می‌دهد. سپس گوینده به عجز و

نیاز می‌پردازد.

* سخن گفتن ← مشتق - مرکب

* مناجات ← ساده

* گوینده ← مشتق

۳۴۶- پروردگارا، به درگاه تو پناه می‌آورم و تو نیز پناهم بخش تا موجودی آزمند و خویشتن دوست نباشم. مگذار که صولت خشم، حصار بردباری مرا درهم بشکند و حمله‌ی حسد، مناعت فطرت مرا به خفت و مذلت فروکشاند.

* «ا» پروردگارا ← حرف ندا

* آزمند ← مشتق

* صولت خشم ← اضافه‌ی استعاری

* حصار بردباری ← اضافه‌ی تشبیهی

* حمله‌ی حسد ← اضافه‌ی استعاری

۳۴۷- همه عزّی و جلالی، همه علمی و یقینی / همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
* جملات: همه عزّی / و جلالی / همه علمی / و یقینی / همه نوری / و سروری / همه جودی / و جزایی
* بیت ۸ جمله دارد.
* همه عزّی: همه ← ضمیر مبهم / عزّ ← مسند

۳۴۸- ملکا ذکر تو گویم که تو پاکّی و خدایی / نروم جز به همان ره که توام راه نمایی
* جملات: ملکا / ذکر تو گویم / که تو پاکّی / و خدایی / نروم جز به همان ره / که توام راه نمایی
بیت، ۶ جمله دارد.

۳۴۹- «همه» اگر با هسته همراه شود، صفت مبهم است، در غیر این صورت ضمیر مبهم می‌باشد.

۳۵۰- معرّب کلمات زیر در جلوی آنها آورده شده است:
ازدها ← ضحاک / شوشتر ← تستر / کیش ← قیس / روستا ← روستاق
تریاق ← تریاق

۳۵۱- دادپیشگی ← مشتق مرکب (عدالت‌ورزی)

دادگری ← مشتق (عادل بودن)

جورپیشه ← مرکب (ستمگر)

طرد ← ساده (دفع)

۳۵۲- جا دارد چهره‌ی دلپذیر کاوه نموده شود. یعنی مردی زحمت‌کش و سال‌خورد و گوژپشت.

* نموده شود ← ساده

* زحمت‌کش ← صفت فاعلی مرکب مرخّم

* سال‌خورد ← صفت مفعولی مرکب مرخّم

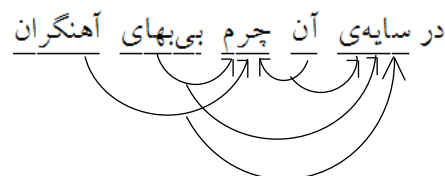
* گوژپشت ← خمیده

۳۵۳- در داستان‌های حماسی ایران و اساطیر باستان، چهره‌ی انقلابی کاوه‌ی آهنگر بی‌نظیر است و پیش‌بند چرمین او که بر نیزه کرد و مردم را به اتحاد و جنبش فراخواند، درفش بود انقلابی که وی بر ضد پادشاه وقت، ضحاک، برافراشت.

- * بی‌نظیر ← مشتق
- * چرمین ← صفت
- * جنبش ← مشتق
- * انقلابی ← صفت
- * ضحاک ← بدل
- * برافراشت ← فعل پیشوندی
- * اساطیر: جمع اسطوره
- * درفش: پرچم

۳۵۴- «در سایه‌ی آن بی‌بها چرم آهنگران»

نمودار پیکانی جمله‌ی بالا به صورت زیر است:



۳۵۵- هیونان به هیزم کشیدن شدند همه شهر ایران به دیدن شدند

* «شدند» در هر دو مصراع، اسنادی نیست و جمله دوجزئی می‌باشد.

* شهر ← مجاز از مردم

معنی بیت: شترها بارهای هیزم را می‌آوردند و تمام مردم ایران برای دیدن آمده بودند.

۳۵۶- زشت باید دید و انگارید خوب زهر باید خورد و انگارید قند

* انگارید خوب ← جمله‌ی ۴ جزئی با مفعول و مسند

(زشت را باید خوب انگارید.)

مفعول مسند

* بیت ۴ جمله دارد.

معنی بیت: باید بدی را دید و آن را خوب انگاشت. تلخی‌ها را چشید و آن را قند شیرین فرض کرد.

۳۵۷- امروزه، به جای بعضی فعل‌های قدیمی، معادل‌هایی جایگزین شده است. بعضی از آن‌ها عبارت‌اند از:

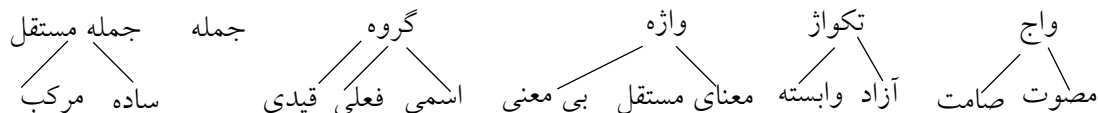
- * باز رفتند ← برگشتند
- * شوریدند ← شورش کردند
- * بیرون گرفت ← بیرون آورد
- * آواز داد ← فریاد کشید

- ۳۵۸- بگفتا رو صبوری کن در این درد
 * صبوری (در هر دو مصراع) ← مفعول
 * از ← حرف اضافه (بدون)
 * جان ← متمم
 * درد - کرد ← جناس
 * جان ← استعاره از شیرین
- ۳۵۹- بگفتا گر بخواهد هر چه داری؟
 * این بیت ۵ مفعول دارد.
 * مفعول فعل گفت، هر چیزی است که گفته شود.
 * داری - زاری ← جناس
- ۳۶۰- بگفتا گر کند چشم تو را ریش؟
 * بیت ۵ جمله دارد. (جمله‌ی «چه کار می‌کنی؟»، بین دو مصراع، به قرینه‌ی معنوی حذف شده اما در شمارش جملات به حساب می‌آید.)
 * «ش» در دارش ← مضاف‌الیه برای «پیش» (جهش ضمیر)
- ۳۶۱- بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟
 * «ش» در شبش ← مفعول
 * بیت ۶ جمله دارد.
 معنی بیت: خسرو گفت: آیا هر شب او را در خواب به زیبایی مهتاب می‌بینی؟ فرهاد گفت: آری به شرط آن که خواب به چشمان من بیاید. اما از خواب خبری نیست.
- ۳۶۲- گفتم بینمش مگرم درد اشتیاق
 * «ش» در بینمش ← مفعول
 * «م» در مگرم ← مضاف‌الیه برای اشتیاق
 * بیت ۵ جمله دارد.
- ۳۶۳- آه دست پسرم یافت خراش
 * آه - وای ← صوت (جمله محسوب می‌شود).
 * بیت ۴ جمله دارد.
 * دست - پا ← مراعات نظیر
- ۳۶۴- محاوره نوعی طرز بیان است که در آن جمله‌ها کامل گفته نمی‌شوند و معمولاً کاسته و کوتاه می‌گردند. «مگه چشت کوره؟» که در اصل بوده است: مگر چشم تو کور است. یا مثلاً «می‌خواستی زودتر بگی» که معادل است اگر می‌خواستی باید زودتر بگویی.... در داستان‌ها و رمان‌ها نقل قول مستقیم معمولاً به زبان شکسته نوشته می‌شود.
- ۳۶۵- نازک آرای تن ساق گلی / که به جانش کشتم / و به جان دادمش آب / ای دریغا به برم می‌شکند.
 * جانش ← ش مفعول است.
 * دادمش ← ش متمم است.
 * دریغا شبه جمله و صوت است.

۳۶۶- دستور علمی است که به نوع و نقش کلمات توجه می‌کند.

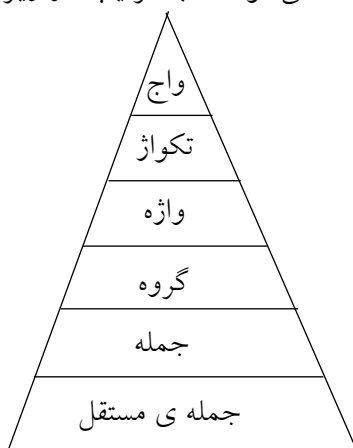
نوع کلمات: اسم، فعل، حرف، صوت، ضمیر، صفت، قید
نقش کلمات: فعل، نهاد، مفعول، مسند، قید، صفت، مضاف‌الیه، متمم، منادا، بدل، شاخص، ممیز

۳۶۷- واحدهای زبان (زنجیره‌ی گفتار) به ترتیب عبارتند از:



واحد (صدا) کوچک‌ترین واحد و جمله‌ی مستقل بزرگ‌ترین واحد زبانی است.

۳۶۸- جمله‌ی مستقل از واحدهای کوچک‌تری ساخته می‌شود که به ترتیب در زیر نشان داده شده‌اند:



۳۶۹- یکی از دشواری‌های زبان‌شناسی تعریف مقوله‌ها یا واحدهای زبانی است. می‌توان هر واحد زبانی را با توجه به واحد

بالتر یا پایین‌ترش تعرف و توصیف نمود. برای مثال در تعریف گروه می‌توان گفت:

- آن واحد زبانی است که از یک یا چند واژه تشکیل شده است.

یا:

- آن واحد زبانی است که بین واژه و جمله قرار دارد.

۳۷۰- واج: کوچک‌ترین واحد صوتی زبان است که معنایی ندارد اما تفاوت معنایی ایجاد می‌کند.

«واج» صورت گفتاری زبان است در حالی که «حرف» صورت نوشتاری زبان است.

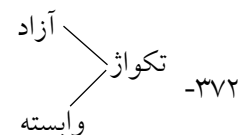
تعداد واج‌ها در زبان فارسی ۲۹ تاست و تعداد حرف‌ها در زبان فارسی ۳۳ تاست (با همزه)

۳۷۱- واج‌ها به دو قسمت مصوت‌ها و صامت‌ها تقسیم می‌شوند:

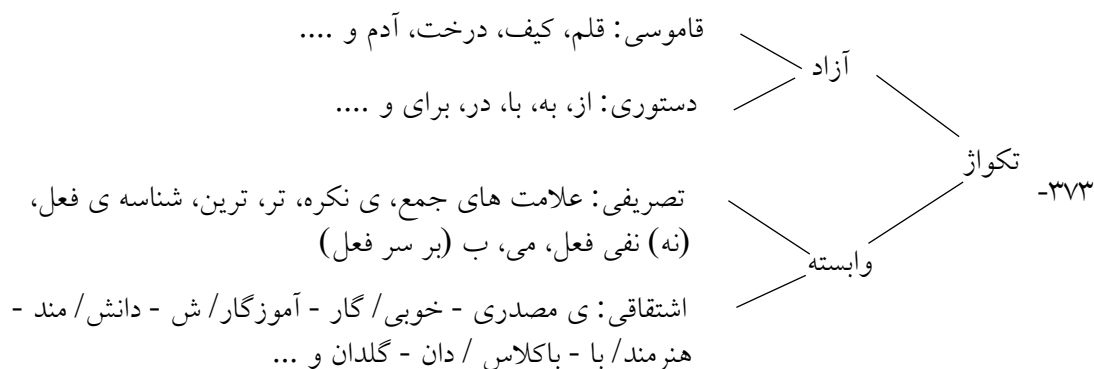
مصوت ← ا، ای و

صامت ← ب/پ/ت/ث/ج/چ/ح/خ/د/ذ/ر/ژ/ش/ع/غ/ف/ک/گ/ل/م/ن/و/ای
ط س ه ر
ص ظ
ض

پس ۶ مصوت و ۲۳ صامت داریم و در مجموع در زبان فارسی ۲۹ واج داریم.



تکواژ آزاد: تکواژی است که معنا و کاربرد مستقلی دارد، مانند: گوسفند، بیابان، ابریشم و
تکواژ وابسته: تکواژی است که کاربرد و معنای مستقلی ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود. مثل:
گار ← پرهیزگار / ی ← خوبی / هم ← هم صحبت / ها ← کتاب‌ها و



۳۷۴- تکواژهای وابسته را نیز می‌توانیم «وند» بنامیم. از این نظرگاه سه نوع «وند» داریم:

- ۱ - پیشوند: با ← با ادب / بی ← بی ادب / هم ← هم صحبت و ...
- ۲ - میانوند: ا ← سراسر / و ← گفت و گو / تا ← سرتاسر و
- ۳ - پسوند: بان ← آسیابان / ا ← کوشا / ستان ← کودکان و ...

۳۷۵- * در شمارش تعداد تکواژها، نقش نمای اضافه (کسره) یک تکواژ محسوب می‌شود.

* شناسه ی تهی (∅) اگرچه نمود آوایی ندارد اما یک تکواژ محسوب می‌شود.

۳۷۶- مثال: رفت ← ۲ تکواژ: رفت + ∅

* علی مریض است. ۲ تکواژ است ← است + ∅

* علی مریض بوده است. ۳ تکواژ است ← بوده + ه + است

۳۷۷- * فعل «است» اگر فعل اصلی باشد دو تکواژ است (است + φ)

* شناسه ی فعل یک تکواژ محسوب می‌شود.

رفته ام رفتند
۱ تکواژ ۱ تکواژ

۳۷۸- * واج میانجی تکواژ محسوب نمی‌شود.

دانشجو + صامت میانجی «ی» + ی نکره دانشجویی به کلاس آمد.

۳۷۹- واژه: واحدی از زبان است که از یک یا چند تکواژ تشکیل می‌یابد.

واژه گاهی مفهوم مستقل دارد ← کیف، رفته بودند، کتاب‌ها

یا گاهی مفهوم مستقل ندارد ← حروف اضافه، نقش نمای مفعولی «را»،

یا در جمله مفهوم پیدا می‌کند ← نقش نمای اضافه (کسره) حرف پیوند «و» و

۳۸۰- * نقش نمای اضافه (کسره) هم یک تکواژ و هم یک واژه است.
* حروف ربط و حروف اضافه هم یک تکواژ و هم یک واژه محسوب می‌شوند.

۳۸۱- * نقش نمای مفعول «را» هم یک تکواژ و هم یک واژه است.
* علامت‌های جمع یک واژه محسوب نمی‌شوند: علم = ۱ واژه ← علم‌ها = ۱ واژه

۳۸۲- گروه: از یک یا چند واژه تشکیل می‌شود که از یک هسته تشکیل می‌شود و می‌تواند وابسته‌هایی نیز داشته باشد.
* وابسته‌های پیش از هسته را وابسته‌های پیشین می‌نامیم.
* وابسته‌های پس از هسته را وابسته‌های پسین می‌نامیم.
* وجود هسته اجباری و وجود وابسته در گروه، اختیاری است.

۳۸۳- گروه‌ها را به سه دسته تقسیم می‌کنند:

- الف) گروه اسمی
- ب) گروه فعلی
- ج) گروه قیدی

۳۸۴- * گروه قیدی، نقش قید دارد و می‌توان آن را از جمله حذف کرد زیرا اولاً قید در جمله نقش توضیحی دارد. ثانیاً اگر از جمله حذف شود، به ارکان اصلی جمله آسیب نمی‌رسد و معنی جمله ناقص نمی‌شود: علی دیروز از مدرسه با اتوبوس گازسوز به خانه آمد ← علی آمد.

۳۸۵- الف) گروه اسمی

وابسته‌های پیشین

- ۱ - صفت اشاره + هسته
- ۲ - صفت مبهم + هسته
- ۳ - صفت پرسشی + هسته
- ۴ - صفت تعجبی + هسته
- ۵ - صفت شمارشی + هسته
- ۶ - صفت عالی + هسته
- ۷ - شاخص + هسته

۳۸۶- ۱ - صفت اشاره: این، آن، همین، همان، چنین، چنان، این چنین، آن چنان + هسته

۲ - صفت مبهم: هر، هیچ، فلان، چند، مقداری، تعدادی، برخی و ... + هسته

۳ - صفت پرسشی: چند، کدام، کدامین، چه، چندمین + هسته

۴ - صفت تعجبی: چه، عجب + هسته

اصلی: اعداد اصلی (یک، دو، سه، چهار و ...) + هسته

۵ - صفت شمارشی

ترتیبی نوع اول: (عدد + پسوند مین) - چهارمین، پنجمین و ... + هسته

۶ - صفت عالی (صفت + ترین) ← عالی‌ترین، زیباترین و ... + هسته

۳۸۷- ۷ - شاخص: عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نقش نما و نشانه‌ای بلافاصله قبل از هسته می‌آیند.

شاخص نزدیک‌ترین وابسته‌ی پیشین به هسته‌ی گروه اسمی خود است.

برخی شاخص‌ها عبارتند از: آقا، استاد، عمو، دایی، خاله، سرهنگ، دکتر، مهندس، علامه، امام، سید، حاج، کدخدا و ...

۳۸۸- * اگر شاخص همراه با نقش‌نما بیاید، دیگر شاخص نیست:
مهندس احمدی را دیدم (مهندس: شاخص / احمدی: هسته)
مهندس این ساختمان عموی حسن است (مهندس: هسته)

۳۸۹- بعضی از شاخص‌ها ممکن است بعد از هسته بیاید:

آقا علی را دیدم
شاخص هسته

علی آقا را دیدم.
هسته شاخص

* وابسته‌های پیشین هنگامی وابسته نامیده می‌شوند که همراه هسته بیایند و توضیحی به هسته بیفزایند در غیر این صورت وابسته نیستند:

آن کیف را دیدم (آن: وابسته‌ی پیشین ← صفت اشاره) / آن را دیدم (آن: ضمیر اشاره ← هسته)

۳۹۰- الف) چه + هسته

(صفت پرسشی)

چه کتابی خریدی؟

ب) چه + هسته

(صفت تعجبی)

چه کتاب جالبی!

۳۹۱- الف) چند + هسته

(صفت پرسشی)

چند کتاب خریدی؟

ب) چند + هسته

(صفت مبهم)

چند کتاب خریدم.

۳۹۲- وابسته‌های پسین

۱ - ی نکره

۲ - علامت‌های جمع

۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲

۴ - مضاف‌الیه

۵ - صفت بیانی

۳۹۳- ۱ - «ی» نکره

«ی» انواع مختلفی دارد که یکی از انواع آن «ی نکره» است.
دانشجویی وارد کلاس شد.

ی نکره

دوران دانشجویی یادش به خیر!
ی مصدری

۳۹۴- ۲ - علامت های جمع
علامت های جمع فارسی: ها، ان
علامت های جمع غیرفارسی: ین، ات، ون و ...

۳ - صفت شمارشی ترتیبی نوع ۲: (عدد + م) ← دوم، سوم و ...

۴ - مضاف الیه

۵ - صفت بیانی

برای تشخیص مضاف الیه و صفت بیانی، ابتدا باید انواع ترکیب را بشناسیم:

۳۹۵- انواع ترکیب:

۱ - ترکیب وصفی (موصوف + نقش نمای اضافه (-) + صفت)

۲ - ترکیب اضافی (مضاف + نقش نمای اضافه (-) + مضاف الیه)

کتابِ زیبا	کتابِ علی
صفت	مضاف الیه

۳۹۶- راه تشخیص صفت و مضاف الیه:

} - ۱	ترکیب وصفی
	+ است
} - ۲	ترکیب اضافی
	+ تر

اگر این دو سوال جواب منطقی داشت، آن ترکیب، وصفی است و در غیر این صورت اضافی است.

کتاب زیبا است ← با معنی
کتاب زیبا ← زیبا: صفت
کتاب زیباتر ← با معنی

۳۹۷- کتاب علی
کتاب علی است ← بی معنی
کتاب علی تر ← بی معنی
کتاب علی: مضاف الیه

لازم به ذکر است که موصوف و مضاف نقش نحوی نیستند و بنا بر جایگاه قرار گرفتن آنها در جمله نقش های متعددی از جمله نهاد، مفعول، مسند و ... می گیرند.

۳۹۸- توجه شود که گروه می‌تواند فقط از یک واژه (هسته) نیز تشکیل یافته باشد و وابسته‌های پیشین و پسین نداشته باشد:

<u>پسر</u>	<u>کتاب</u>	<u>خرید</u>
گروه اسمی	گروه اسمی	گروه فعلی

۳۹۹- هسته‌ی گروه اسمی به تنهایی نقش دستوری نیست و در جایگاه‌های مختلف می‌تواند نقش‌های متفاوتی بگیرد:

* آن پسر کوچک، مؤدب است.

گروه اسمی (هسته = پسر ← نهاد)

* من آن پسر کوچک را دیدم.

گروه اسمی (هسته = پسر ← مفعول)

۴۰۰- گروه اسمی نیز در جملات گوناگون، نقش‌های متفاوتی می‌گیرد:

* آن چهار کتاب جیبی، خواندنی است.

گروه اسمی (نقش: نهاد)

* آن چهار کتاب جیبی را خواندم

گروه اسمی (نقش: مفعولی)

۴۰۱- راه تشخیص هسته‌ی گروه اسمی:

هسته در صورتی که وابسته‌ی پیشین و حروف اضافه قبل از آن نیاید، اولین کلمه‌ی گروه اسمی است. پس می‌توان از راست به چپ شروع کرد و وابسته‌های پیشین را حذف نموده (در صورت وجود داشتن) و به هسته رسید.

آن دو کتاب زیبا (آن: صفت اشاره / دو: صفت شمارشی)

۴۰۲- کتاب‌های دانش‌آموز زرنگ کلاس پنجم

هسته

چون اولین واژه، وابسته پیشین نیست، پس خود هسته گروه اسمی است.

آن را خریدم.

هسته

«آن» هسته است و نه وابسته‌ی پیشین چون همراه جزء دیگری به نام هسته نیامده است که توضیحی به آن بیفزاید.

۴۰۳- گروه اسمی:

صفت اشاره / صفت پرسشی / صفت مبهم / صفت تعجبی / صفت شمارشی (اصلی و ترتیبی نوع اول) / صفت عالی /

شاخص / هسته / علامت‌های جمع / «ی» نکره / صفت شمارشی ترتیبی نوع دوم / مضاف‌الیه / صفت بیانی

۴۰۴- ب) گروه فعلی: همان فعل‌های گوناگون می‌باشد.

هسته‌ی هر گروه فعلی «بن فعل» است.

بن فعل ← بن ماضی ← مصدر بدون (ن) پایانی: گرفتن ← گرفت

بن فعل ← بن مضارع ← فعل امر بدون (ب) آغازی: گرفتن ← بگیر
بن مضارع ← بن مضارع ← بن مضارع ← بگیر

* بن ماضی را «مصدر مرخم» نیز می‌نامند.

۴۰۵- ج) گروه قیدی:

هسته‌ی هر گروه قیدی، اسم یا قید است.

قیدها یا نشانه‌دار هستند (یعنی از روی ظاهر می‌توان قید بودن آنها را تشخیص داد) یا بی‌نشانه.

۴۰۶- قید

جمله‌ها براساس نوع فعل دارای دو، سه یا چهار جزء اصلی‌اند. علاوه بر اجزای اصلی، می‌توان گروه‌ها و عناصر دیگری را نیز در جمله به کار برد که حذف آنها از جمله، به دستوری بودن آن آسیبی نمی‌رساند.

۴۰۷- (مثال: الف) دیروز عصر علی باعجله کتاب را از روی میز مطالعه‌اش برداشت.

در این جمله با توجه به فعل «برداشت»، اجزای اصلی جمله عبارتند از: نهاد + مفعول + فعل

یعنی: ب) علی کتاب را برداشت.

با وجود حذف گروه‌هایی از جمله‌ی «الف» و خلاصه کردن آن به صورت جمله‌ی «ب» باز جمله دستوری است. در

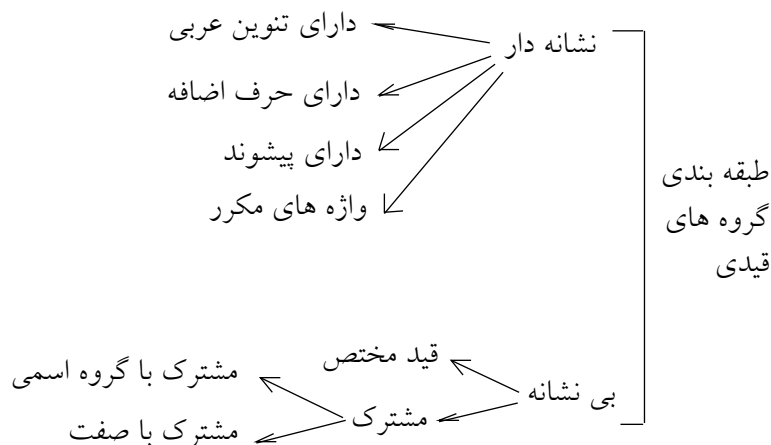
حالی که اگر هرکدام از سه جزء «ب» را بدون قرینه حذف کنیم، جمله غیردستوری می‌شود.

گروه‌هایی که در صورت حذف آنها از جمله، جمله غیردستوری نشود- یعنی فعل به آنها نیازمند نباشد- گروه‌های

قیدی هستند. گروه‌های قیدی جمله‌ی «الف» عبارتند از:

۱- دیروز عصر ۲- باعجله ۳- از روی میز مطالعه‌اش

۴۰۸- * ساده‌ترین راه شناخت گروه قیدی، امکان حذف آن از جمله است.



۴۰۹- الف) گروه‌های قیدی نشانه‌دار: این طبقه از گروه‌های قیدی علامت صوری دارند و به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

۱- کلمات تنوین‌دار: همه‌ی کلمات تنوین‌دار عربی در این دسته قرار می‌گیرند: مطمئناً، لطفاً، یقیناً، اصلاً، حتماً و ...

۲- قیده‌های دارای حرف اضافه/ متمم‌های قیدی (= حرف اضافه + اسم) چنانچه گروه «حرف اضافه + اسم» در

جمله به گونه‌ای بیاید که امکان حذف آن وجود داشته باشد و فعل به آن نیازمند نباشد، «متمم قیدی» است و تفاوت آن

با متمم (متمم فعلی) این است که حذف «متمم» موجب غیردستوری بودن جمله می‌شود اما متمم قیدی چنین نیست.

۳- قیده‌های پیشوندی

پیشوند + اسم، مانند: به تدریج، به ندرت، باشتاب، به سختی و ...

تفاوت‌های حرف اضافه با پیشوند: حرف‌های اضافه از نظر ظاهر مانند پیشوندند اما دارای دو تفاوت زیرند:

الف) حوزه‌ی عمل پیشوند واژه است، یعنی، پیشوند در واژه‌سازی فعالیت می‌کند. در حالی که حوزه‌ی عمل حرف

اضافه جمله است، در ساختمان جمله به کار می‌رود و متمم می‌سازد. به همین دلیل «پیشوند + اسم» معادل با یک

کلمه است، مثال: به چابکی = چابک/ به کندی = کند و ...

۴۱۰- مثال: او به گل می ماند (حذف متمم) ← او می ماند
در صورت حذف، جمله غیردستوری می شود. پس «به گل» متمم (متمم فعلی) است. او به مدرسه می رود (حذف متمم) ← او می رود.
با حذف «به مدرسه» جمله باز دستوری است پس «به مدرسه» متمم قیدی است.
متمم های قیدی، قیدهای نشانه دار هستند.

۴۱۱- ب) پیشوند یک تکواژ وابسته (وند اشتقاقی) است و معمولاً مقوله ی کلمه را عوض می کند:
به (پیشوند) + سختی (اسم) ← به سختی (قید)
در حالی که حرف اضافه یک تکواژ آزاد دستوری است و مقوله ی اسم را تغییر نمی دهد: به (حرف اضافه) + مدرسه (اسم) ← به مدرسه

۴۱۲- جمله

جمله سخنی است که بتوان آن را به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم کرد.
نهاد (صاحب خبر): کسی یا چیزی است که درباره ی آن خبر می دهیم:
آن دو پسر از مدرسه آمدند.
نهاد

گزاره: خبری است که درباره ی نهاد داده می شود:
آن دو پسر از مدرسه آمدند.
گزاره

۴۱۳- هر جمله حتماً فعل دارد یا می توان به آن فعل افزود.

* من مسلمانم قبله ام یک گل سرخ (سهراب سپهری)
من مسلمانم قبله ام یک گل سرخ (است) ← ۲ جمله (چون ۲ فعل دارد)

۴۱۴- فعل به تنهایی می تواند یک جمله باشد و به همین دلیل هسته ی هر جمله فعل آن است چون بدون فعل، جمله کامل نیست:

۱ - آمد ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)
۲ - کارکنان سازمان آتش نشانی در تمام ساعات شبانه روز، با دقت و دلسوزی و تلاش بسیار تمام مطالب و نکات مهم را به دانش آموزان و همه ی مراجعه کنندگان یاد می دادند ← ۱ جمله (چون یک فعل داریم)

۴۱۵- راه شناسایی نهاد:

چه کسی یا چه چیزی + فعل جمله ← گروه اسمی نهاد
مثال: لیلی ز گزاف یاوه گویان در خانه ی غم نشست مویان
چه کسی + (در خانه ی غم) نشست ← لیلی (گروه اسمی نهاد)

۴۱۶- راه شناسایی گزاره:

پس از شناسایی نهاد و البته مرتب کردن جمله از نظر دستوری (نهاد + ... + فعل) آنچه باقی می ماند، گزاره است.

لیلی ز گزاف یاوه گویان، مویان در خانه ی غم نشست
گزاره

۴۱۷- * فعل همواره جزئی از گزاره است یعنی گزاره ممکن است فقط از فعل تشکیل شده باشد یا از فعل و اجزای دیگری (مانند مفعول، مسند و ...)

* مرتب کردن جمله از نظر دستوری بدین صورت است:

نهاد + + فعل

قبل از مشخص کردن نهاد و گزاره‌ی هر جمله، آن جمله را بدین صورت مرتب می‌کنیم:

نهاد + + فعل

۴۱۸- شناسه‌ی فعل را نهاد پیوسته می‌نامیم زیرا همانند نهاد، شخص فعل را مشخص می‌نماید:

آمدم ← نهاد: من

نهاد پیوسته

آمدی ← نهاد: تو

نهاد پیوسته

۴۱۹- بدیهی است که در هر جمله اولین گروه آن جمله لزوماً گروه اسمی نهاد نیست. نهاد را می‌توان به راحتی از روی فعل و شناسه‌ی آن تشخیص داد:

به رغم دشمنان بنواز ما را

فعل

صورت دستوری جمله: نهاد + + فعل ← (تو) به رغم دشمنان ما را بنواز

فعل

۴۲۰- جمله‌ی مستقل

جمله‌ای است که معنای کامل و مستقلی دارد.

جمله‌ی مستقل بزرگ‌ترین واحد زبان است که از اجزای کوچک‌تری تشکیل یافته است و خود جزئی از یک واحد بزرگ‌تر نیست.

مثال: «اگر خوب درس بخوانید» اگرچه یک جمله است اما مستقل نیست چون معنای کاملی ندارد.

«اگر خوب درس بخوانید، موفق می‌شوید» یک جمله‌ی مستقل است چون معنای کاملی دارد.

۴۲۱- انواع جمله‌ی مستقل:

۱ - جمله‌ی مستقل ساده: جمله‌ای است که از نظر معنا کامل است و فقط دارای یک فعل است.

چو (مانند) عیاران سرمست آن پری‌چهر (شیرین) به پای شه در افتاد از سر مهر (نظامی)

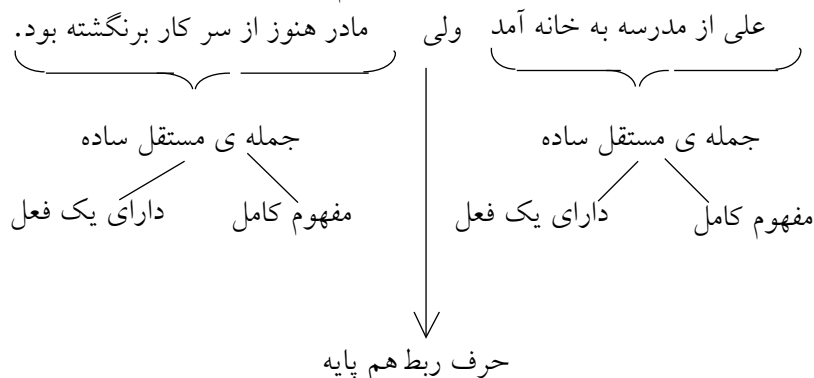
آن پری‌چهر چو عیاران سرمست از سر مهر به پای شه در افتاد.

مفهوم کامل

جمله‌ی مستقل ساده

یک فعل

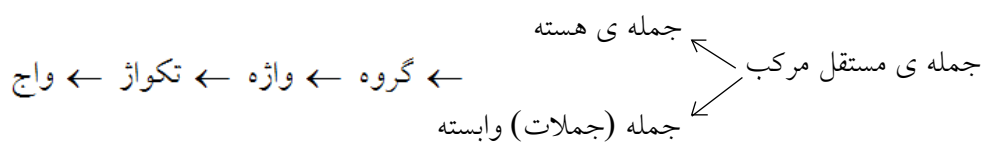
۴۲۲- جملات مستقل ساده را می‌توان جملات هم‌پایه نیز نامید که بین آنها حروف ربط هم‌پایه می‌تواند بیاید:



۴۲۳- ۲ - جمله ی مستقل مرکب:

جمله‌ای با مفهوم کامل است که بیش‌تر از یک فعل دارد. جمله ی مستقل مرکب از یک جمله به عنوان جمله ی هسته و یک یا چند جمله به عنوان جمله (جملات) وابسته تشکیل می‌شود. * جمله ی هسته را پایه و جمله ی وابسته را پیرو نیز می‌نامند.

۴۲۴- جمله ی مستقل مرکب بدین ترتیب تجزیه می‌شود:



اما جمله ی مستقل ساده بدین ترتیب تجزیه می‌شود:

جمله ی مستقل ساده ← گروه ← واژه ← تکواژ ← واج

۴۲۵- راه تشخیص جمله ی هسته و وابسته:

حرف ربط وابسته‌ساز + جمله ی وابسته

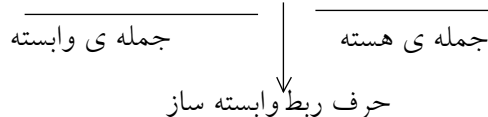
جمله ی باقی‌مانده جمله ی هسته (پایه) است.

مثال: اگر خوب درس بخوانید، حتما موفق می‌شوید.

حرف ربط وابسته‌ساز جمله ی وابسته جمله ی هسته

۴۲۶- جمله ی هسته می‌تواند جمله ی ابتدایی نیز باشد.

مثال: حتما موفق می‌شوید اگر خوب درس بخوانید.



* حرف ربط وابسته‌ساز عبارتند از: که، تا، اگر، چون، هنگامی که، زمانی که، با این که، زیرا، با وجود این که، اگرچه، وقتی که، همین که، همین طور که و

۴۲۷- «چو» و «چون» ← حرف ربط وابسته‌ساز: به معنی «وقتی که، زمانی که»

چون به بصره رسیدیم از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم.
وقتی که (حرف ربط وابسته‌ساز)

«چو» و «چون» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): به معنی «مانند، مثل»

از جای چو مار حلقه برجست
مانند (حرف اضافه)
در حلقه‌ی زلف کعبه زد دست

۴۲۸- «تا» ← حرف ربط وابسته‌ساز: اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی ندهد.

به بیمارستان رفتم تا دوستم را عیادت کنم.
حرف ربط وابسته‌ساز

۴۲۹- «تا» ← حرف اضافه (نقش نمای متمم): اگر معنی فاصله‌ی زمانی و مکانی بدهد.

از پاریز تا پاریس
حرف اضافه (فاصله‌ی مکانی)
به شب تا روز گوهر بار بودی
حرف اضافه (فاصله‌ی زمانی)
به روزش سنگ سفتن کار بودی

۴۳۰- * «که» در جملات مستقل مرکب گاهی ممکن است حذف شود.

من یقین داشتم (که) تو در کنکور موفق می‌شوی.

* اگر حروف ربط هم‌پایه‌ساز، دو یا چند جمله را به هم ارتباط دهد دیگر جمله‌ی وابسته و هسته نداریم و تمامی آن جملات، جملات مستقل ساده یا همان جملات هم‌پایه هستند.
حروف ربط هم‌پایه‌ساز: و، یا، اما، لیکن، سپس و
علی به کلاس آمد سپس سعید آمد اما محمد هرگز نیامد.
حرف ربط هم‌پایه‌ساز حرف ربط هم‌پایه‌ساز

۴۳۱- ساختمان فعل:

فعل از نظر اجزای تشکیل‌دهنده سه نوع است: ساده، پیشوندی، مرکب.

فعل ساده آن است که بن مضارع آن تنها یک تکواژ باشد به عبارت دیگر، ملاک ساده بودن فعل، بن مضارع آن است:

فعل	دیده شد	گفته اند	خوردیم	می آید	خندیده بودی	می نشیند
بن مضارع	بین	گو	خور	آ	خند	نشین

۴۳۲- اگر به اول برخی از فعل‌های ساده یک «وند» افزوده شود، به فعل پیشوندی تبدیل می‌گردند.

پیشوند	+ بن ساده	← فعل پیشوندی
بر، فرو	خورد	برخوردد، فروخوردد
باز، بر، در	آمد	باز آمد، برآمد، درآمد
باز، بر	گشت	بازگشت، برگشت
در، بر، باز	آورد	درآورد، برآورد، باز آورد

۴۳۳- تکواژهای «بر، باز، فرود، فرا، پس، وا» اگر پیش از فعل ساده بیایند و معنی آن را تغییر دهند یا نه، فعل پیشوندی می‌سازند. گاهی این پیشوندها در معنای فعل ساده تاثیر می‌گذارند و فعلی با معنای جدید می‌سازند، مثل: شمردن و برشمردن/ افزایش و برافزایش که هر دو (چه ساده و چه پیشوندی) یک معنی دارند. برخی از فعل‌های پیشوندی امروزه به شکل ساده کاربرد ندارند: برخاستن.

۴۳۴- ساختمان فعل‌های پیشوندی:

- ۱ - با پیشوند «بر»: برگرفتن، برچیدن، برافتادن، برخاستن، برداشتن، برآشتن، برانگیختن و ...
- ۲ - با پیشوند «در»: درآمدن، دریافتن، در رفتن، درگذشتن، درماندن، درگرفتن، در بردن و ...
- ۳ - با پیشوند «باز»: بازگشتن، بازماندن، باز یافتن، بازآوردن، بازگرداندن، باز فرستادن و ...
- ۴ - با پیشوند «فرو»: فروگرفتن، فرورفتن، فرودادن، فروبردن، فروماندن و ...
- ۵ - با پیشوند «وا»: واماندن، وادادن، واگذشتن، واخواستن، وارفتن و ...
- ۶ - با پیشوند «ور»: ورآمدن، ورافتادن، ورفتن.
- ۷ - با پیشوند «فرا»: فراخواندن، فراگرفتن.
- ۸ - با پیشوند «پس»: پس دادن، پس گرفتن، پس افتادن.

۴۳۵- فعل مرکب:

اگر پیش از فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ مستقل بیاید و با آن ترکیب شود، کلمه‌ی حاصل «فعل مرکب» است: حاصل کرد، روی داد، دل بست، گوش داد و ...

۴۳۶- در زبان فارسی بعضی از فعل‌های ساده به دو جزء تجزیه می‌شوند، یک جزء نقش مسندی یا مفعولی یا دارد و جزء دیگر یک فعل عمومی است با معنایی اندک:

- کوشید = کوشش کرد
- خراشید = خراش داد
- می‌سزد = سزاوار است
- می‌ماند = مانند است

۴۳۷- فعل‌های ساده‌ای که به دو جزء تجزیه می‌شوند، الزاماً فعل مرکب نیستند، بلکه مرکب بودن ضوابط دیگری دارد. مثلاً در کوشش کرد، «کوشش» مفعول است:

- کوششی بکن (مانند) ← کتابی بیاور
- کوششت را بکن (مانند) ← کتابت را بیاور
- کوشش بکن (مانند) ← کتاب بیاور

۴۳۸- طرز تشخیص فعل مرکب

وقتی دو کلمه با هم ترکیب می‌شوند، تشکیل یک واحد می‌دهند و دیگر جزء اول گسترش‌پذیر نیست، مثلاً کلمه‌ی رود که اسم ساده است به تنهایی گسترش‌پذیر است و می‌توان گفت: رود جاری، رودها، رودی و ... اما وقتی با کلمه‌ی خانه ترکیب شد، کلمه‌ی مرکب می‌سازد و دیگر نمی‌توان گفت: رودهاخانه، رود جاری خانه، رودی خانه.

این نکته در مورد فعل مرکب نیز صادق است، مثلاً می‌گوییم: «سعادت‌ی بزرگ به من دست داد» دست داد در این جمله مرکب است و نمی‌توان آن را گسترش داد و گفت: سعادت‌ی به من دست‌ها داد/ دستی داد/ دست زیاد داد. اما «کوشش کرد» به این دلیل فعل مرکب نیست که می‌توان گفت: کوشش‌ها کرد/ کوششی کرد/ کوشش خود را کرد و ...

۴۳۹- فعل در صورتی مرکب است که:

۱ - فعل عمومی آن با کلمه یا کلمات پیش از خود رابطه‌ی نحوی نداشته باشد، یعنی کلمه‌ی همراه فعل، مسند، مفعول و ... نباشد.

۲ - جزء پیش از فعل گسترش‌پذیر نباشد. اگر بتوان جزء پیش از فعل را گسترش داد، فعل مرکب نیست. زیرا دو واژه که با هم ترکیب می‌شوند، جزء نخست آن گسترش‌پذیر نیست.

۴۴۰- واژه‌ی «کار» در جمله‌ی «او کار کرد» گسترش‌پذیر است زیرا می‌توان گفت: کاری کرد، کارها کرد، کارهایش را کرد، پس «کرد» فعل ساده و «کار» در همه مثال‌های بالا مفعول است.

اما واژه‌ی «دریافت» در جمله‌ی «او امانت را دریافت کرد» گسترش‌پذیر نیست مثلاً نمی‌توان گفت: امانت را دریافتی کرد یا امانت را دریافت خوبی کرد و ... پس «کرد» در این مثال فعل ساده نیست.

۴۴۱- در فعل مرکب دو معیار زیر مورد توجه است:

۱ - هر فعل باید دقیقاً در همان جمله و بافتی که به کار رفته در نظر گرفته شود چون در کاربرد دیگر احتمالاً معنایی دیگر خواهد داشت و این دو با شباهت ساختی نباید از یک مقوله تلقی شوند، مثل دو مثال زیر:

۱ - علی کتاب را دوست دارد (فعل مرکب: دوست دارد)

۲ - علی تعداد زیادی دوست دارد. (فعل غیرمرکب: دارد)

۴۴۲- ۲ - معیار ساده یا مرکب بودن، کاربرد طبقه‌ی تحصیلکرده در زبان نوشتاری کتاب‌های درسی است؛ یعنی ساخت مورد نظر باید عملاً به کار رود و تنها کافی نیست که بگوییم اگر به کار رود، مردم آن را می‌فهمند، مثلاً اگر جمله‌ی «علی جشنی ترتیب داد» به صورت «علی جشنی را ترتیب خوبی داد» گفته شود، معنای آن فهمیده می‌شود اما عملاً کاربردی ندارد چون جمله‌ی درستی نیست.

۴۴۳- برخی از افعال مرکب در حقیقت عبارات کنایی هستند که امروزه دیگر از نظر ادبی جزء کنایه‌های غیرزایا (= مرده) محسوب می‌شوند، بنابراین افعال مرکب را می‌توان بر این اساس تقسیم‌بندی کرد:

الف) فعل مرکب با همکرد (فعل عمومی)

ب) فعل مرکب (عبارت‌های کنایی مرده یا عبارت‌های فعلی)

۴۴۴- الف) فعل‌های مرکب با فعل عمومی:

* مصدرهای زیر در حکم مثال است. مرکب یا غیرمرکب بودن آنها را باید در جمله بررسی کرد:

۱ - «کردن»: بازگو کردن، فروگذار کردن، عوض کردن، مطرح کردن، اداره کردن و ...

۲ - «داشتن»: نگاه داشتن، دوست داشتن، وجود داشتن، دریافت داشتن و

۳ - «آمدن»: فراهم آمدن، پدید آمدن، سرآمدن

۴ - «یافتن»: انتقال یافتن، خلاص یافتن، راه یافتن، دست یافتن، رهایی یافتن و

۵ - «دادن»: انجام دادن، راه دادن، سوق دادن، جای دادن و ...

۶ - «گذاشتن»: کنار گذاشتن، باقی گذاشتن.

۷ - «شدن»: بیان شدن، عوض شدن، حاصل شدن، شروع شدن، قبول شدن و

۸ - «ماندن»: باقی ماندن، جا ماندن

۴۴۵- ب) بقیه‌ی فعل‌های مرکب (کنایی و عبارت‌های فعلی):

به حرف آمدن، به سر آمدن، بر هم زدن، از اعتبار افتادن، از رونق افتادن، به تنگ آمدن، به وجود آمدن، به خرج دادن، به صدا درآوردن، به شمار آوردن، دست گذاشتن، دست برداشتن، به گردن گرفتن، به هدر دادن، (ابرو) درهم کشیدن، به جریان افتادن، در نظر گرفتن، به حساب آوردن و

۴۴۶- اصولاً برخی از واژه‌ها که پیش از فعل عمومی می‌آیند، خود گسترش‌پذیر نیستند، مانند «بیدار» در «بیدار شد». به عبارت دیگر، بیدار در این جمله - گرچه گسترش نمی‌یابد- مسند است. زیرا بیدارتر در برابر بیدار وجود ندارد چون انسان یا خواب است یا بیدار. اما صفت بیدار (آگاه و هوشیار) درجاتی دارد که براساس آن معنی می‌توان گفت: «این ملت کم‌کم بیدارتر شد»

۴۴۷- **فعل کمکی**: برای ساختن فعل‌های ماضی بعید، التزامی، نقلی، مستمر و مضارع مستمر و آینده و فعل‌های مجهول علاوه بر فعل اصلی از فعل‌های دیگر نیز به شرح زیر استفاده می‌شود. این فعل‌ها را کمکی می‌خوانیم:

۱ - بودم، بودی، بود، بودیم، بودید، بودند

۲ - باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند

۳ - ام، ای، است، ایم، اید، اند

۴۴۸- ۴ - داشتم، داشتی، داشت، داشتیم، داشتید، داشتند

۵ - دارم، داری، دارد، داریم، دارید، دارند

۶ - خواهم، خواهی، خواهد، خواهیم، خواهید، خواهند

مثال: داشتیم می‌گفتم (ماضی مستمر)

مثال: داریم می‌گوییم (مضارع مستمر)

مثال: خواهیم گفت (آینده)

۴۴۹- **فعل کمکی مجهول**:

«شدن» در همه‌ی زمان‌هایش): شد، می‌شد، شده باشند، می‌شوی، خواهیم شد و ...

مثال: گفته شد، گفته شده بود، گفته می‌شود و

فعل‌های کمکی و وندهای «ن»، «می»، «ب» در ساختمان فعل تغییری ایجاد نمی‌کنند، چون در همه‌ی فعل‌های ساده، مرکب و پیشوندی می‌آیند، بنابراین اگر فعل ساده‌ای این وندها یا فعل‌های کمکی را گرفت باز هم ساده است.

۴۵۰- در فعل مرکب حتماً باید فعل با یک کلمه‌ی غیرفعل ترکیب گردد.

«دیروز در اتوبان حادثه‌ی بدی روی داد» ← «روی داد» ← روی = کلمه‌ی غیرفعل / داد = فعل
فعل مرکب

اما در جمله‌ی «معلم برای من کتاب تاریخ بیهقی را خواهد آورد» ← خواهد آورد ← خواهد = فعل + آورد = فعل
فعل ساده

۴۵۱- ساختمان واژه

کلمه (واژه) به آن واحد زبان گفته می‌شود که از یک تکواژ یا بیشتر ساخته شده است و خود در ساختمان واحد بالاتر یعنی گروه به کار می‌رود. در سلسله مراتب واحدها، کلمه پایین‌تر از گروه و بالاتر از تکواژ قرار می‌گیرد. تقسیم‌بندی ساخت واژه منحصر به اسم نیست بلکه همه‌ی واژه‌ها را دربرمی‌گیرد.

۴۵۲- عناصر ساختمانی کلمه: در قشر اول تجزیه، ساختمان کلمه را می‌توان مرکب از سه عنصر دانست: پیشوند، پایه و پسوند.

بارش (بار + ش)	/ سازگار (ساز + گار)	/ پرورشگاه (پرور + ش + گاه)
پایه پس	پایه پس	پایه پسوند ۱ پسوند ۲
شرفیابی (شرف + یاب + ی)	/ دوچرخه‌رانی (دو + چرخ + ه + ران + ی)	
پایه ۱ پایه ۲ پس	پایه ۱ پایه ۲ پس	پایه ۱ پایه ۳ پس ۲

۴۵۳- انواع واژه‌ها

واژه‌ها به دو نوع ساده و غیرساده تقسیم می‌شوند:

واژه‌ی ساده واژه‌ای است که تنها یک تکواژ دارد و نمی‌توان آن را تجزیه کرد. مانند: پندار، شکوه، بد، مرگ، بلبل و ...
واژه‌ی غیرساده آن است که بیش از یک تکواژ دارد و می‌توان آن را به اجزای سازنده تقسیم کرد.
مانند: شادمانی، کردار، پرهیزگار، سربازگیری، سرتاسر و ...

در مورد واژه‌های غیرساده وضعیت امروز آن‌ها را در نظر می‌گیریم، به این معنا که ممکن است واژه‌ای از نظر تاریخی غیرساده باشد ولی تشخیص اجزای آن در فارسی امروز به سادگی ممکن نباشد. چنین واژه‌هایی را امروزه ساده تلقی می‌کنند.

۴۵۴- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواژ بررسی می‌کنیم:

سیب زمینی ← سیب + زمین + ی
آمادگی ← آماده + ی
بی‌حوصلگی ← بی + حوصله + ی
دستاورد ← دست + آورد

۴۵۵- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواژ بررسی می‌کنیم:

شکيه ← (۱ تکواژ)
بستنی ← بست + ن + ی
دارا ← دار + ا
نمک ← (۱ تکواژ)

۴۵۶- هریک از واژه‌های زیر را از نظر تعداد تکواژ بررسی می‌کنیم:

قاصدک ← قاصد + ک

کم حوصله ← کم + حوصله

بی‌سروسامان ← بی + سر + و + سامان

نادانسته ← نا + دانست + ه

۴۵۷- واژه‌هایی از این قبیل امروزه ساده شمرده می‌شوند: خلبان، شبان، تابستان، دبستان، شبستان، دستگاه، بنگاه، پارچه، کوچه، سنگین، شیرین، نستوه و

واژه‌های غیرساده را از جهت اجزای سازنده‌ی آن‌ها به سه دسته تقسیم می‌کنند: «مرکب، مشتق، مشتق - مرکب».

۴۵۸- مرکب: واژه‌ای است که در ساختمان آن بیش از یک تکواژ آزاد به کار رفته باشد: گل‌خانه، مداد پاک‌کن، کارخانه، سفیدپوست و

مشتق: آن است که در ساختمان آن فقط یک تکواژ آزاد و دست‌کم یک تکواژ وابسته وجود دارد: درازا (دراز + ا)، بی‌ادب (بی + ادب)، کوفته (کوفت + ه)، رفتن (رفت + ن) و ...

۴۵۹- مشتق - مرکب: واژه‌ای است که بیش از یک تکواژ آزاد و دست‌کم یک تکواژ وابسته دارد:

دانشنامه	(دان + ش + نامه)	/ بی‌سر و سامان	(بی + سر + و + سامان)	/ سر تا سر	(سر + تا + سر)
آزاد	وابسته	آزاد	وابسته	آزاد	وابسته

۴۶۰- در مورد انواع واژه نکات زیر را باید در نظر گرفت:

۱) در واژه‌های غیرساده هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد. مثلاً در واژه‌های خوش‌نویس، کتابخانه، دانشسرا، دو پهلوی، سه گوشه و... آوردن گروه‌های اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است:

۴۶۱- خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس، خوش‌نویس ممتاز

کتابخانه‌ها، این کتابخانه، کدام کتابخانه، کتابخانه‌ی عمومی

دانشسراها، این دانشسرا، کدام دانشسرا، دانشسرای ادبیات

۴۶۲- اما به شکل‌های زیر یا مانند آن نمی‌تواند بیاید:

خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس‌ها؟ خوش ممتاز نویس

کتاب‌هاخانه، کتاب این خانه، کتاب کدام خانه؟ کتاب عمومی خانه

۴۶۳- اگر بتوان در میان دو تکواژ، تکواژ دیگری قرار داد این امر نشان می‌دهد که تکواژها از هم جدا هستند؛ مثال:

گل سرخ ← گلی سرخ، گل‌های سرخ

گل بنفشه ← گل‌های بنفشه

این ملاک را می‌توان در تشخیص واژه‌ی ساده از غیرساده به کار برد.

۴۶۴- اجزای واژه‌های غیرساده گاه آن چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیرساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم

که «دشوار» از دو جزء «دش + خوار» ساخته شده است اما امروزه این نوع واژه‌ها را اهل زبان، ساده به شمار می‌آورند.

۴۶۵- چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند؛ بنابراین واژه‌های مثل تابستان، زمستان، دبستان، ساربان، خلبان، شبان، زنخندان، ناودان، خاندان، سیاوش، سهراب، رستم، تهمینه، شیرین، دستگاه، استوار، بنگاه، پگاه، غنچه، پارچه، کلوچه، کوچه، مژه، دیوار، دیوانه و وادار را باید ساده حساب آورد. در موارد مشابه نیز وضعیت امروز واژه‌ها مورد نظر است نه شکل تاریخی آن‌ها.

۴۶۶- (۳) می‌دانیم که هر واژه، تنها یک تکیه دارد. اگر واژه‌ی ساده همراه «وند» بیاید و واژه‌ی مشتق بسازد، باز هم همان یک تکیه را خواهد داشت. تنها ممکن است جای آن تغییر کند؛

۴۶۷- مثلاً واژه‌ی «مرد» یک تکیه دارد و اگر وند صرفی «ان» بگیرد، باز هم یک تکیه دارد اما جای تکیه به هجای پایانی یعنی «دان» منتقل می‌شود: مردان.

اگر به واژه‌ی اخیر وند «ها» بیفزاییم، باز هم تکیه به «ها» منتقل می‌شود: مردانگی‌ها. اما از این پس اگر چیزی به این کلمه افزوده شود تکیه را هم به خود اختصاص نمی‌دهد: مردانگی‌هایی که... .
اگر به «مرد» وند اشتقاقی «انه» بیفزاییم، تکیه روی هجای «نه» قرار می‌گیرد: مردانه و اگر به واژه‌ی اخیر، «گی» بیفزاییم، تکیه روی وند پایانی می‌آید: مردانگی.

۴۶۸- در مورد واژه‌های مشتق مرکب نیز وضع چنین است.
ریش + سفید پیش از ترکیب، هر کدام یک تکیه دارد اما مجموع این دو یعنی ریش سفید گرچه از دو جزء جدا از هم تشکیل شده، چون فقط یک واژه است تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

۴۶۹- هم‌چنین‌اند واژه‌های:

نخست + وزیر ← نخست‌وزیر
جوش + شیرین ← جوش شیرین
کشت + و + کشتار ← کشت و کشتار
آموزش + و + پرورش ← آموزش و پرورش

۴۷۰- (۴) مجموع مضاف و مضاف‌الیه با موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی هنگامی که با هم تشکیل یک کلمه بدهند تنها یک تکیه می‌گیرند نه بیشتر؛ در صورتی که پیش از آن، هر یک از تکواژهای آزاد آن‌ها یک تکیه داشته است؛

۴۷۱- پسر دایی، صاحب خانه، شاگرد خیاط، نخود و لوبیا، چلو و کباب و کار دستی در اصل هر کدام دارای دو تکیه بوده‌اند اما پس از آن که با هم تشکیل یک واژه داده‌اند، تنها آخرین تکیه‌شان باقی مانده است.

۴۷۲- پسر دایی ← پسردایی
صاحب خانه ← صاحب‌خانه
شاگرد خیاط ← شاگردخیاط

۴۷۳- ترکیب وصفی:

کار دستی ← کاردستی

ترکیب عطفی:

نخود و لوبیا ← نخودلوبیا
چلو و کباب ← چلوکباب

۴۷۴- نکته‌ی دیگر این که در این ترکیب‌ها حذف تدریجی تکواژ میانی (وند) صورت می‌پذیرد؛ یعنی، این واژه‌ها پس از مدتی به صورت: پسر‌دایی، صاحب‌خانه، شاگردستی درمی‌آیند.

۴۷۵- در زیر، اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌های «مرکب» را بررسی می‌کنیم:

واژه‌های مرکب:

(۱) اسم + اسم ← اسم: کتابخانه، گل‌خانه، کارخانه، صندوق‌خانه، خون‌بها، شب‌کلاه، کمربند، گردن‌بند، دست‌بند، شب‌بو، روزمزد، هنرپیشه، خارپشت، سنگ‌پشت، شترمرغ، شاهکار، دست‌مایه، آلو بخارا، چوب‌لباس، نی‌شکر، جانماز، گاه‌گل، گلاب، صورت‌حساب و ...

۴۷۶- (۲) اسم + بن مضارع ← اسم: گوش‌مال، دست‌بوس، هواپیما، آشپز، نامه‌رسان، کف‌گیر، نمک‌پاش، مدادتراش، دم‌کن، دماسنج، خطکش و ...

۴۷۷- (۳) صفت + اسم ← اسم: سفیدرود، سیاه‌چادر، هزارپا، چهارپا، سه‌تار، دو پهلوی، سه گوش، نخست‌وزیر، چهل چراغ و ...

۴۷۸- (۴) ضمیر + بن مضارع ← اسم: خودنویس، خودرو، خودتراش، خودآموز و ...

(۵) صفت/قید + بن مضارع ← اسم: زیرنویس، بالاپوش، روان‌داز، زیرگذر، روکش، زودپز، دوربین، دورنما، بالابر و ...

۴۷۹- (۶) صفت + اسم ← اسم: بالادست، بالاخانه، زیرجامه، زیرزمین، زیربنا، پس‌کوچه، پیش‌پرده، پیشخوان و ...

۴۸۰- (۷) اسم + صفت ← صفت: قدبلند، بالابلند، گردن‌کلفت، ریش‌سفید، پابره‌نه و ...

(۸) صفت + اسم ← صفت: رادمرد، بلندقد، زیردست، بدبخت، خوش‌بخت، خوش‌حساب، خوش‌حال، سفیدپوست، تنگ‌چشم، تنگ‌حوصله، خوش‌خط، خوش‌برخورد، بدگمان، پرزور، کم‌دوام، کوچک‌سال، بزرگ‌سال و ...

۴۸۱- (۹) اسم + بن مضارع ← صفت: دروغ‌گو، خدانشناس، روان‌شناس، وطن‌خواه، هیجان‌انگیز، تأسف‌انگیز، نفرت‌بار، تعجب‌آور، طالع‌بین، خدای‌پسند، چادرنشین، بیابان‌گرد، راه‌گذر، محبت‌آمیز، دست‌نویس، راهنما و ...

۴۸۲- (۱۰) ضمیر + بن مضارع ← صفت: خودپسند، خودخواه، خودبین، خوددار، خودروی، خودجوش، خویش‌تن‌دار، خویش‌شناس، خویش‌تن‌دوست و ...

۴۸۳- (۱۱) صفت + بن مضارع ← صفت: نزدیک‌بین، دوربین، تندنویس، زودگذر، پرخور، خوش‌نویس، دیریاب، زودرس، نوآموز، زودجوش، دیرپز

۴۸۴- واژه‌سازی به کمک «وند» ها در زبان فارسی بسیار رایج است. بنابراین شناخت «وند»ها از اهمیت خاصی برخوردار است. وندها را بر حسب اینکه در کجای واژه قرار گیرند به سه دسته تقسیم می‌کنند: پیشوند، میانوند، پسوند.
الف) پیشوند:

- به + اسم ← صفت/ قید: بجا، به سرعت، به دقت.
- بی + اسم ← صفت / قید: بی‌سواد، بی‌ملاحظه.
- ن + اسم و صفت ← صفت / قید: نسنجیده، نفهم، ندیده.
- نا + اسم و صفت ← صفت/ قید / اسم: ناسپاس، نادانسته، نادرستی.
- هم + اسم ← اسم / صفت: همکار، همسایه، هماهنگ.
- با + اسم ← صفت: باادب، باسواد، بانشاط.

۴۸۵- ب) پسوند:

- اسم + ی ← صفت نسبی: اصفهانی، کتابی
- صفت/ اسم + ی ← حاصل مصدر: خوبی، مردی، جوانی
- مصدر + ی ← صفت لیاقت: دیدنی، رفتنی، خواندنی.

۴۸۶- صفت + گری ← اسم / اسم مصدر: وحشی‌گری، یاغی‌گری.

- اسم / صفت + یت ← اسم: مسئولیت، مأموریت.
- بن ماضی + ار ← اسم مصدر: کردار، گفتار، رفتار.
- بن ماضی + ار ← صفت فاعلی: خریدار، خواستار.

۴۸۷- بن مضارع + ا ← صفت فاعلی: گویا، دانا، بینا.

- صفت + ا ← اسم: درازا، پهنا، گرما.
- بن مضارع + ش ← اسم: خورش، پوشش، گویش.
- بن مضارع + ش ← اسم مصدر: گزینش، نگرش.

۴۸۸- بن مضارع + ان ← صفت فاعلی (بیان حال): گریان، مویان، خندان.

- بن مضارع + ه ← اسم مصدر: گریه، ناله، خنده.
- بن مضارع + ه ← اسم ابزار: ماله، پوشه، گیره.
- بن ماضی + ه ← صفت مفعولی: رفته، خورده، مرده، دیده.
- اسم + گر ← صفت شغلی: آهنگر، کوزه‌گر، زرگر، صورتگر.

۴۸۹- اسم + چی ← اسم / صفت شغلی: درشکه‌چی، تماشاچی، معدنچی.

- اسم + بان ← اسم / صفت شغلی: دربان، پاسبان، کشتی‌بان.
- اسم + دان ← اسم: نمکدان، شمعدان، چینه‌دان.
- بن مضارع + نده ← صفت فاعلی: گوینده، شنونده، گیرنده

۴۹۰- بن فعل + گار ← صفت فاعلی: پروردگار، آموزگار، آفریدگار.

- اسم + ستان ← اسم: گلستان، قلمستان، افغانستان.
- اسم + گاه ← اسم: خوابگاه، سحرگاه، دانشگاه، پالایشگاه.
- اسم + زار ← اسم: چمنزار، گندم‌زار، لاله‌زار، بنفشه‌زار، نمکزار.

۴۹۱- اسم + یه ← اسم / صفت: ترکیه، جوادیه، خیریه، نقلیه.
 اسم + ک ← اسم: طفلک، شهرک، مردک، عروسک، چشمک.
 صفت + ک ← اسم: زردک، سفیدک، سیاهک.
 اسم + چه ← اسم: قالیچه، دریاچه، نایچه، بازارچه، صندوقچه.

۴۹۲- اسم + ور ← صفت: پهناور، بارور، نامور، سخنور.
 اسم + ناک ← صفت: نمناک، سوزناک، خطرناک، اندوهناک.
 اسم + وار ← صفت / قید: امیدوار، سوگوار، علی‌وار، رودکی‌وار.

۴۹۳- اسم + واره ← اسم: گوشواره، جشنواره، ماهواره، غزل‌واره.
 اسم + گین ← صفت: غمگین، شرمگین.
 اسم / صفت + ین و ینه ← صفت: پشمین، زرین، چوبین، چوبینه، خونین، رنگین، آهنین، دروغین.
 صفت شمارشی + گانه ← صفت: دوگانه، هفده‌گانه.

۴۹۴- ج) میان‌وند

تکواژهایی هستند که بین دو اسم مکرر و گاهی نیز بین دو اسمی که با هم سنخیت دارند می‌آیند و از اجتماع آنها واژه‌ی جدید ساخته می‌شود از قبیل «ا، تا، در، -، و ...»
 برخی از دستورنویسان میان‌وندها را حرف اضافه می‌دانند (در - تا) یا حرف ربط (و). اولاً دو تکواژ (کسره) (= نقش نمای اضافه = کسره) و «ا» از مقوله‌ی حرف ربط و حرف اضافه نیستند، ثانیاً حرف اضافه متمم‌ساز است آن هم در جمله، نه میان دو واژه، حرف ربط هم دو جمله را به هم پیوند می‌دهد یا دو واژه را معطوف می‌سازد بی آنکه آن دو واژه به یک واژه بدل شوند.

۴۹۵- میان‌وندها

الف «ا»: سراسر، لبالب، دمام، بناگوش، سراسیب، پیایی، سراپا و ...
 تا: سرتاسر
 در: پیچ در پیچ، رو در رو و ...
 (کسره) (نقش نمای اضافه): تختِ خواب
 و: زد و خورد، دید و بازدید، گفت‌وگو، کسب و کار.

۴۹۶- می‌دانیم که تک‌واژه‌های وابسته دو دسته‌اند: اشتقاقی
 تصریفی

۴۹۷- تکواژه‌های اشتقاقی دو ویژگی عمده دارند:
 الف) نسبت به پایه‌ی واژه، دسته یا مقوله‌ی دستوری واژه‌ی حاصل را متفاوت می‌سازند.
 کار + (گر) ← کارگر
 توان + (مند) ← توانمند
 ب) با هم‌پایه‌های واژگانی از یک دسته یا مقوله به کار نمی‌روند.

۴۹۸- تکواژه‌های تصریفی:

الف) برای هم‌پایه‌های هر دسته یا مقوله به طور یکسان و فعال به کار می‌روند.
 ب) مقوله‌ی واژه‌ی حاصل را نسبت به پایه‌ی واژه تغییر نمی‌دهند.

۴۹۹- تکواژهای زیر تصریفی اند:

- ۱ - نشانه‌های جمع (ها، ان، ون و ...) برای واژه‌های اسم: میزها، درختان و ...
- ۲ - نشانه‌ی نکره (ی) برای واژه‌های اسم: مانند کتابی، دانشمندی.
- ۳ - نشانه‌های برتر (تر) و برترین (ترین) برای واژه‌های صفت: مانند خوب‌تر - خوب‌ترین.
- ۴ - نشانه‌های برتر (تر) برای واژه‌های قید: شجاعانه‌تر، سریع‌تر.
- ۵ - پیشوندهای فعلی (ب، می، -، ن و جز اینها) برای واژه‌های فعل: بخوان، می‌گوید، نروید.
- ۶ - نشانه‌های ماضی، (ه) صفت مفعولی و پیوندهای فعل ماضی نقلی (ام، ای، است، ایم، ید، ند): خواند، پرسید، گفت، افتاد، خوانده‌ام، گفته‌ایم.
- ۷ - شناسه‌های فعل (م، ی، د، یم، ید، ند): گفتم، خواندند، رفتی و ...

۵۰۰- از دو نوع تکواژ وابسته‌ی اشتقاقی و تصریفی تنها نوع اشتقاقی است که واژه‌ای را تبدیل به واژه‌ی مشتق یا مشتق مرکب می‌کند ولی تکواژ تصریفی در ماهیت واژه تغییری حاصل نمی‌کند:

کتاب (ساده) ← کتاب‌ها (ساده) ← ها: وند تصریفی
دان (ساده) ← دانش (مشتق) ← ش: وند اشتقاقی

۵۰۱- جمله‌ی ساده و اجزای آن

می‌دانیم که جمله به دو بخش نهاد و گزاره تقسیم می‌شود.
مجموعه‌ای از کلمات که دارای معنی مستقل و تمام باشد جمله نامیده می‌شود.
مثال: دانش‌آموزان به کلاس وارد شدند.

۵۰۲- **نهاد:** کسی یا چیزی یا مفهومی است که کاری یا حالتی به آن نسبت داده شود.
گزاره: قسمتی از جمله است که حکمی را درباره‌ی نهاد بیان می‌کند.
* جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد: نهاد و فعل.
مثال: علی آمد/ آن‌ها دویدند.

۵۰۳- گزاره که هسته‌ی جمله است، کلمه یا گروهی از کلمات است که گوینده به وسیله‌ی آن مطلب اصلی خود را بیان کند.
هسته‌ی گزاره معمولاً فعل یا گروه فعلی است.
معمولاً نهاد پیش از گزاره می‌آید، فعل مرکز جمله و مهم‌ترین بخش گزاره و جمله است.

۵۰۴- ساختمان گزاره:

گزاره با توجه به نوع فعل در جمله‌های متفاوت، ساختمان جداگانه‌ای دارد و در حالت کلی سه نوع است:

- ۱ - گزاره‌ی جمله‌های دو جزئی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود:
نهاد + گزاره (گروه فعلی)

۵۰۵- ۲ - گزاره‌ی جمله‌های سه جزئی، علاوه بر گروه فعلی، ممکن است دارای مفعول یا مسند یا متمم باشد:

* نهاد + گزاره (مفعول + فعل)
* نهاد + گزاره (مسند + فعل)
* نهاد + گزاره (متمم + فعل)

۵۰۶-۳ - گزاره‌ی جمله‌های چهارجزئی، به یکی از حالات زیر است:

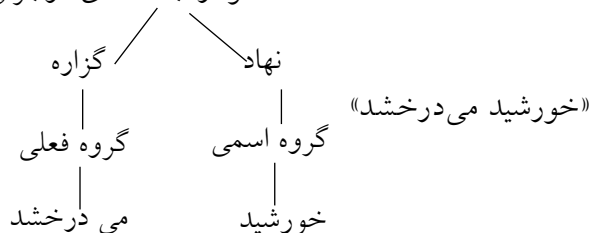
- * نهاد + گزاره (مفعول + متمم + فعل)
- * نهاد + گزاره (مفعول + مسند + فعل)
- * نهاد + گزاره (متمم + مسند + فعل)
- * نهاد + گزاره (مفعول + مفعول + فعل)

۵۰۷-الف) ساختمان گزاره در جمله‌های دوجزئی: گزاره‌ی جمله‌های دوجزئی، فقط از گروه فعلی تشکیل می‌شود، چنین فعلی همیشه ناگذر است.

در چنین جمله‌هایی، گروه فعلی به تنهایی جایگاه گزاره را اشغال می‌کند.

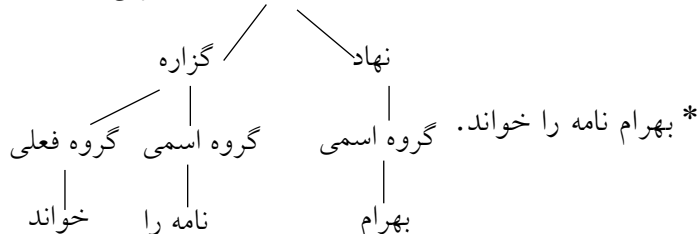
۵۰۸- مثال: «خورشید می‌درخشد» ← خورشید: نهاد / می‌درخشد: گزاره است که فقط دارای گروه فعلی است.

نمودار جمله‌های دوجزئی



۵۰۹- ساختمان گزاره در جمله‌های سه‌جزئی: گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی علاوه بر گروه فعلی ممکن است دارای مفعول یا مسند یا متمم باشد.

نمودار جمله‌های سه‌جزئی



۵۱۰- ب) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی گذرا به مفعول، علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگری نیز می‌آید که مفعول نام دارد. مفعول گروه اسمی است که پس از آن «را» مفعولی می‌آید یا می‌تواند بیاید.

مصدر فعل‌هایی که جمله‌های سه‌جزئی با مفعول می‌سازند:

انداختن، افراختن، آوردن، خوردن، دیدن، زدن، ساختن، شستن، نشناختن، فرستادن، فریفتن، کاشتن، کشیدن، گذاردن، گذاشتن، تراشیدن، تکاندن، بردن، بستن، پاشیدن، پروردن، پسندیدن، پوشیدن، پیمودن، تراشیدن، تکاندن، راندن، زدن، دریدن، جویدن و ... و نیز فعل‌هایی که با تکواژ سببی گذرا ساز «ان» گذرا می‌شوند.

۵۱۱- ج) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه‌جزئی با مسند علاوه بر گروه فعلی، یک گروه اسمی دیگری نیز وجود دارد. این جزء مسند نامیده می‌شود، مسند گروه اسمی است که فعل اسنادی برای تکمیل جمله به آن نیاز دارد.

مثلاً در فارسی امروز دوجمله‌ی «علی شد» و «هوا است» کاربرد ندارد و غلط است و باید به هر یک از این دو جمله،

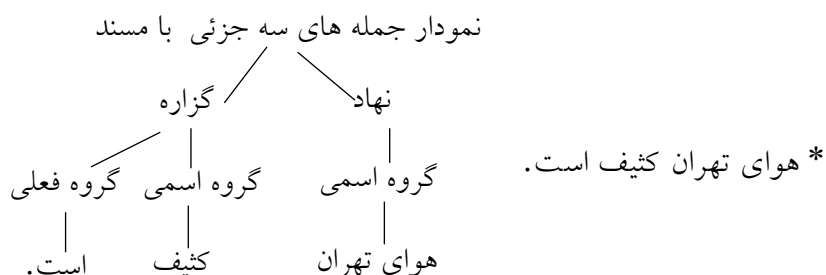
یک جزء یعنی مسند افزوده گردد تا کامل شوند: «علی مریض شد» و «هوا ابری است»

مسند

مسند

۵۱۲- فعل‌های اسنادی: «شدن» و هم معنی‌های آن (گشتن و گردیدن) و «بودن» و مشتقات آنها مانند: است، می‌باشد، بود، نمی‌شود، نخواهد گشت و ...

این افعال علاوه بر نهاد «مسند» نیز می‌گیرند و جمله‌های سه جزئی مسنددار می‌سازند.



۵۱۳- لازم به ذکر است که نهاد یا فاعل است یا مسندالیه (نهاد «فاعل و مسندالیه»)
نهاد را در جمله‌های گذرا به مسند، مسندالیه می‌نامیم و در سایر جملات نهاد را فاعل می‌نامیم.

۵۱۴- دو فعل «است و بود» و مشتقات آن اگر به معنی «وجود داشتن» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

* کتابی روی میز است.
وجود دارد
روی میز: متمم قیدی ← قید

۵۱۵- فعل «شد» و مشتقات آن اگر به معنی «رفتن، راهی شدن، روان شدن، رهسپار شدن و ...» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

* آن مرد بشد و طعام بخريد.
رفت
* خرامان بشد سوی آب روان
راهی شد، رفت

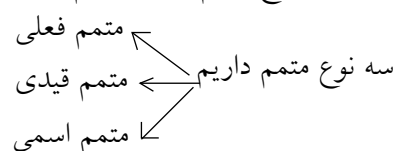
۵۱۶- دو فعل «گشت و گردید» و مشتقات آن اگر به معنی «چرخیدن، دور زدن، گشت‌زدن و ...» باشد، جمله‌ی دو جزئی ناگذر داریم:

* زمین دور خورشید می‌گردد.
می‌چرخد
* علی در باغ همراه دوستش گشت.

دور زدن، گشت و گذار کردن

۵۱۷- (د) در بخش گزاره‌ی جمله‌های سه جزئی با متمم (متمم فعلی) علاوه بر گروه فعلی یک گروه اسمی دیگر نیز وجود دارد.

ابتدا باید انواع متمم را بشناسیم:



۵۱۸- هر سه نوع متمم از نظر ظاهر یکسان هستند.

حرف اضافه + متمم فعلی
 حرف اضافه + متمم قیدی
 حرف اضافه + متمم اسمی

یعنی

۵۱۹- تفاوت متمم فعلی با قیدی: بعضی از فعل‌ها در زبان فارسی به متمم فعل نیاز دارند یعنی با حرف اضافه‌ی اختصاصی همراهند و با حذف این نوع متمم، جمله ناقص می‌شود: با دانایان درآمیز/ از نادانان پرهیز.

اما متمم قیدی مانند قید جنبه‌ی توضیحی داد و فعل به آن نیاز ندارد. علاوه بر آن، فعل‌هایی که به متمم نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند. این فعل‌ها تنها یک متمم دارند، اما متمم قیدی در هر جمله می‌تواند متعدد باشد:

رضا با اتوبوس از مدرسه به خانه آمد
 یا جمله متمم قیدی نداشته باشد:
 رضا آمد.

۵۲۰- دو جمله‌ی زیر را مقایسه کنید:

الف) وحید با دسته‌ی گل می‌آید. (دسته‌ی گل: متمم قیدی ← قید)
 ب) وحید به دسته‌ی گل می‌ماند. (دسته‌ی گل: متمم فعلی)

«دسته‌ی گل» در هر دو جمله متمم است، چون با حرف اضافه آمده است. با این تفاوت که اگر در جمله‌ی «الف»، «دسته گل» را حذف کنیم، به ساخت و معنای جمله آسیبی نمی‌رسد (فعل به آن نیازمند نیست)، حال آنکه در جمله‌ی «ب»، «دسته‌ی گل» را نمی‌توان حذف کرد، زیرا فعل به آن نیازمند است.

۵۲۱- متمم‌های قابل حذف از جمله را «متمم قیدی» می‌نامند که «قید» محسوب می‌شوند و همانند قید می‌توان در هر جمله‌ای یک یا چند متمم قیدی را به کار برد، اما متممی که فعل به آن نیاز دارد، «متمم فعل» نامیده می‌شود و یکی از «اجزای اصلی» گزاره به حساب می‌آید و هر گزاره یا جمله تنها می‌تواند یک متمم فعل داشته باشد.

۵۲۲- مصدر برخی از فعل‌های گذرا به متمم فعلی با حرف اضافه‌ی ویژه‌ی آنها:

حرف اضافه	مصدر
به	اندیشیدن، بالیدن، نازیدن، نگریستن، برآزیدن، پیوستن، تاختن، چسبیدن، گرویدن، برخوردن، پرداختن
با	جنگیدن، درآمیختن، ساختن (= سازگار بودن)، ستیزیدن، آمیختن (مخلوط شدن)
از	پرهیزیدن، ترسیدن، رنجیدن، گذشتن

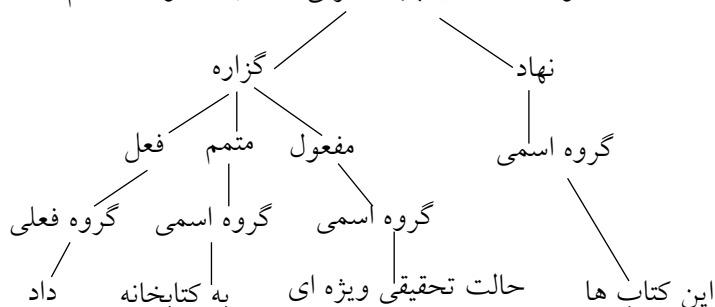
۵۲۳- متمم اسمی

برخی از اسم‌ها نیز حرف اضافه‌ی اختصاصی دارند و متممی که با این حروف اضافه می‌آیند، متمم اسمی نامیده می‌شوند:

نگاه (به) / برخورد (با) / معاشرت (با) / ترس (از)
 استفاده (از) / سرشار (از) / دشمنی (با) / نفرت (از)
 مصاحبه (با) / تسلط (بر) / نیاز (به) / علاقه (به) / مهارت (در)

۵۲۴- ه) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم:
* این کتاب‌ها حالت تحقیقی ویژه‌ای به کتابخانه داد.

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و متمم

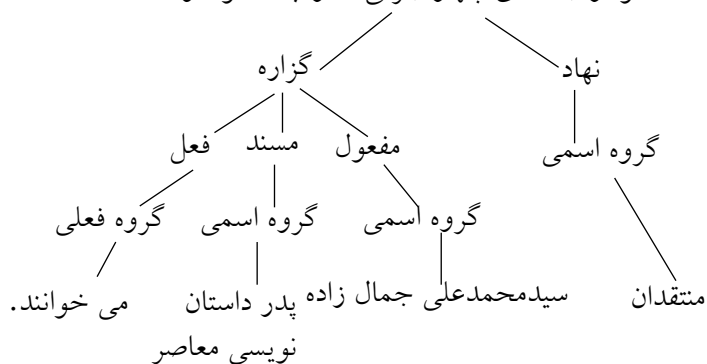


۵۲۵- مصدر فعل‌های با مفعول و متمم (این فعل‌ها علاوه بر مفعول، به متمم هم نیاز دارند و به عبارت دیگر، حرف اضافی اختصاصی نیز دارند):

حرف اضافه	مصدر
به	آموختن (تعلیم دادن)، آویختن (نصب کردن، وصل کردن)، افزودن، آلودن، بخشیدن، چسباندن، سپردن، فروختن، گفتن، دادن
با	اندودن، آمیختن (مخلوط کردن)، سنجیدن
از	پرسیدن، ترساندن، خریدن، دزدیدن، ربودن، رهاندن، شنیدن، کاستن، گرفتن، آموختن (فراگرفتن)
در	گنجاندن

۵۲۶- و) جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند:
* منتقدان، سیدمحمدعلی جمال‌زاده را پدر داستان‌نویسی معاصر می‌خوانند.

نمودار جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند

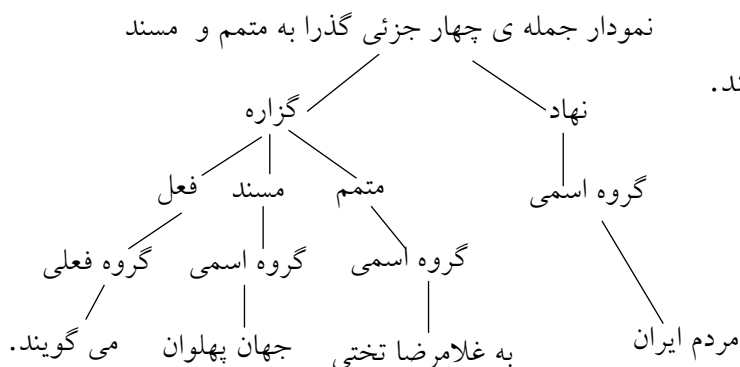


۵۲۷- عمده فعل‌های جملات چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند عبارتند از:

- * گردانیدن (= گذرای سببی گشتن و گردیدن) و فعل‌های هم‌معنی آن مثل: «نمودن»، «کردن»، «ساختن».
- * «نامیدن» و فعل‌های هم‌معنی آن مثل: «خواندن»، «گفتن»، «صدا کردن/ زدن»
- * «پنداشتن» و فعل‌های هم‌معنی آن مثل: «دیدن»، «دانستن»

۵۲۸- ز) جمله‌ی چهارجزئی گذرا به متمم و مسند:

* مردم ایران به غلامرضا تختی «جهان‌پهلوان» می‌گویند.



۵۲۹- * جملات چهارجزئی گذرا به متمم و مسند فقط با مصدر «گفتن» می‌آید.

* در این گونه جملات معمولاً (متمم = مسند) است.

۱ - سهراب سپهری به این ساختمان متروکه، اتاق آبی می‌گوید.

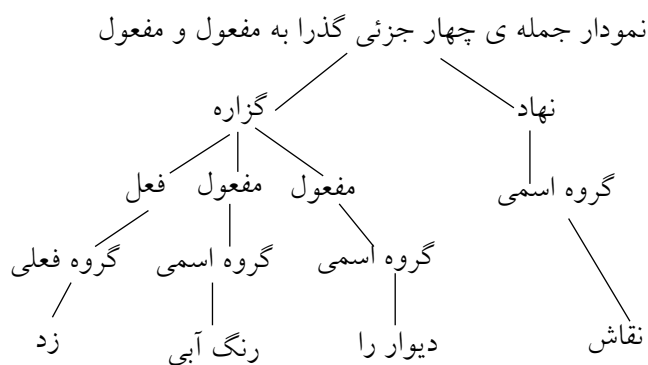
«ساختمان متروکه = اتاق آبی»

۲ - سیمین دانشور به این درخت، درخت گیسو می‌گوید.

«این درخت = درخت گیسو»

۵۳۰- ح) جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول

نقاش دیوار را رنگ آبی زد.



۵۳۱- * مادر کودک را غذا داد ← چهار جزئی گذرا به مفعول و مفعول

* مادر به کودک غذا داد ← چهارجزئی گذرا به مفعول و متمم

* در جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مسند ← مفعول = مسند

همه او را علی می‌نامند او = علی

* اما در جمله‌ی چهارجزئی گذرا به مفعول و مفعول ← مفعول ۱ ≠ مفعول ۲

مادر کودک را غذا داد کودک ≠ غذا

۵۳۲- مصدر «ساختن» در جملات گوناگون حالت‌های متفاوتی دارد:

۱ - اگر به معنی «درست کردن و ساختن» باشد ← سه جزئی گذرا به مفعول

مثال: مهندس خانه را ساخت.

۲ - اگر به معنی «سازش داشتن» باشد، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی است ← سه جزئی گذرا به متمم

مثال: آن زن با شوهرش نمی‌سازد.

۵۳۳-۳ - در حالت زیر جمله‌ی چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند داریم:

الف) «تنوع آثار، تفاوت مکاتب و سبک‌ها و انواع ادبی، اختلاف ذوق و پسند مخاطبان، انتخاب را بسیار مشکل می‌سازد.»

یا:

ب) «شهریار با بهره‌گیری از زبانی صمیمی و عاطفی، ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل بیت آشکار می‌سازد.»

۵۳۴- روش شناسایی برخی از اجزای جمله که بدان نیازمندیم:

* نهاد: چه کسی یا چه چیزی + فعل ← گروه اسمی نهاد

* مفعول: چه کسی را یا چه چیزی را + فعل ← گروه اسمی مفعول

* مسند: چگونه یا چطور + فعل اسنادی ← گروه اسمی مسند

* متمم: هر واژه یا گروه اسمی که بعد از حروف اضافه قرار می‌گیرد:

حرف اضافه + گروه اسمی متمم

۵۳۵- (ط) فعل‌های دووجهی:

این فعل‌ها بدون تغییر معنی و تغییر شکل به دو صورت گذرا به مفعول و ناگذر به کار می‌رود که در فارسی حدود

۴۲ عدد هستند: شکستن، پختن، ریختن، گذاختن، سوختن، پژمردن، گسستن، گسیختن، برافروختن و ...

مثال: ۱ - غذا پخت ۲ - مادر غذا را پخت.

۱ - شیشه شکست ۲ - کودک بازیگوش، شیشه را شکست.

۵۳۶- جمله‌های استثنایی (بی‌فعل)

می‌دانیم که جملات از نهاد و گزاره‌ی دارای فعل تشکیل یافته است اما برخی از جمله‌ها امکان دارد یکی از شروط

جمله‌های معمولی را نداشته باشند که به این گونه جمله‌ها، جمله‌های استثنایی می‌گویند.

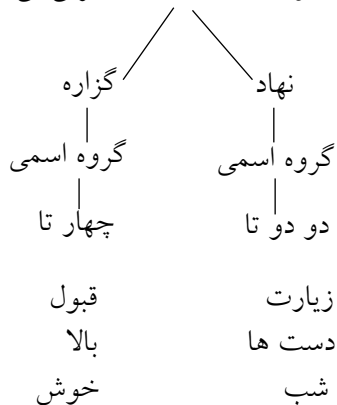
در اینجا با سه نوع جمله‌ی استثنایی آشنا می‌شویم. گزاره‌ی این سه نوع جمله بدون فعل می‌آید به همین دلیل آن‌ها را

«جمله‌های بی‌فعل» می‌نامیم.

الف) جمله‌های یک جزئی بی‌فعل: سلام، به سلامت، احسنت، دریغ، به امید دیدار و ...

ب) جمله‌های دو جزئی بی‌فعل: این جملات تنها از دو گروه اسمی ساخته می‌شوند و گزاره‌ی آن‌ها بدون فعل می‌آید.

نمودار جمله‌های دو جزئی بی‌فعل



۵۳۷- اگر در ساختمان جملات دو جزئی بی‌فعل، فعل به کار رود به جمله‌های سه جزئی با مسند تبدیل می‌شوند:

نوروزتان پیروز ← نوروزتان پیروز باشد.

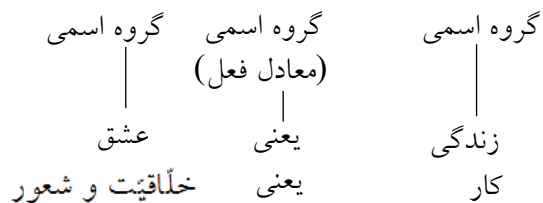
نهاد مسند فعل اسنادی

توقف ممنوع ← توقف ممنوع است.

نهاد مسند فعل اسنادی

۵۳۸- ج) جمله‌های سه‌جزئی بی‌فعل: این جمله‌ها نیز بی‌فعلند اما در تمامی آنها واژه‌ی «یعنی» به کار می‌رود که دقیقاً کار

فعل را انجام می‌دهد و بین نهاد و گزاره ارتباط برقرار می‌کند.
زندگی یعنی عشق ← زندگی عشق است.
کار یعنی خلاقیت و شعور ← کار خلاقیت و شعور است.



۵۳۹- گروه فعلی

* فعل کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کردن کاری یا روی دادن امری یا داشتن حالتی در زمان گذشته یا اکنون یا آینده.
«دکتر ناتل خانلری»

۵۴۰- * مهم‌ترین عضو گزاره، گروه فعلی است. گروه فعلی از «یک بن فعل + شناسه» تشکیل می‌شود که می‌تواند «ن» نشانه‌ی نفی یا «می» استمرار بگیرد.
«دکتر وحیدیان - عمرانی»

۵۴۱- دستورنویسان برای فعل معمولاً ویژگی‌های زیر را برشمرده‌اند:

۱- شخص ۲- زمان ۳- گذر ۴- وجه ۵- معلوم و مجهول

۵۴۲- الف) شخص: شخص در فعل همان شناسه‌ی فعل است که همیشه همراه آن می‌آید.

شخص و شمار	فعل مضارع	شناسه	فعل ماضی	شناسه
اول شخص (گوینده)	گوی	م	گفت	م
دوم شخص (شنونده)	گوی	ی	گفت	ی
سوم شخص (دیگری)	گوی	د	گفت	ϕ
اول شخص (گویندگان)	گوی	یم	گفت	یم
دوم شخص (شنوندگان)	گوی	ید	گفت	ید
سوم شخص (دیگران)	گوی	ند	گفت	ند

۵۴۳- شناسه‌های ماضی و مضارع جز در سوم‌شخص مفرد یکسان است؛ شناسه‌ی سوم‌شخص مفرد مضارع (د) و

سوم‌شخص ماضی به جز ماضی التزامی صفر (تهی) است یعنی نشانه‌ی ظاهری ندارد؛ نداشتن شناسه را با علامت ϕ (= شناسه‌ی صفر) نشان می‌دهیم؛ پس نداشتن علامت در این مورد خودش علامت است.

۵۴۴- (ب) زمان: دوّمین ویژگی فعل، داشتن زمان است. در زبان فارسی سه زمان اصلی وجود دارد: گذشته / مضارع / آینده ← گفت / می‌گوید / خواهد گفت
زمان فعل‌ها در فارسی:

زمان	گروه مطلق	گروه نقلی	گروه التزامی
الف: گذشته	ساده - استمراری بعید - مستمر	ساده‌ی نقلی - استمراری نقلی بعید نقلی - مستمر نقلی	التزامی
ب: مضارع	اخباری - مستمر	---	التزامی
ج: آینده	آینده	---	---

۵۴۵- پیش از بررسی زمان فعل‌ها، به این دو دسته فعل توجه کنید:

۱- می‌نویسند - بنویسد - بنویس

۲- نوشتند - نوشته بودیم - می‌نوشتم - خواهید نوشت

در فعل‌های دسته‌ی یک «نویس» مشترک است و در فعل‌های دسته‌ی دو «نوشت»، این قسمت از فعل را «بن» می‌نامند.
* تکواژ بن: بن، آن بخش از فعل است که در هر شش ساخت آن مشترک است. هر فعل یکی از دو بن زیر را دارد: مضارع - ماضی.

۵۴۶- بن مضارع فعل‌های ساده یک تکواژ است: پوش، کار، خور، بین، نویس.

بن مضارع این چنین ساخته می‌شود: فعل امر مفرد با حذف «ب» آغازی.

مثال: بخوان ← خوان / بگیر ← گیر

۵۴۷- بن ماضی این‌گونه ساخته می‌شود: مصدر فعل بدون علامت مصدری «ن».

مثال: شنیدن ← شنید

* نام دیگر بن ماضی، مصدر مرخم است.

۵۴۸- دستور ساخت افعال در زمان‌های گوناگون

۱- گذشته‌ی ساده: بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی

۲- گذشته‌ی استمراری: می + بن ماضی + شناسه‌ی فعل ماضی / (می + گذشته‌ی ساده)

۳- گذشته‌ی بعید: صفت مفعولی + بودم / بودی / ...

۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم / داشتی / ... + گذشته‌ی استمراری

۵- گذشته‌ی نقلی: صفت مفعولی + ام / ای / ...

۶- گذشته‌ی استمراری نقلی: می + صفت مفعولی + ام / ای / ...

۷- گذشته‌ی بعید نقلی: صفت مفعولی + بوده‌ام / بوده‌ای / ...

۸- گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته‌ام / داشته‌ای / ... + گذشته‌ی استمراری نقلی

۵۵۰- ۹- گذشته‌ی التزامی: صفت مفعولی + باشم / باشی / ... (صفت مفعولی + باش + شناسه‌ی فعل مضارع)

۱۰- مضارع اخباری: می + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۱- مضارع مستمر: دارم / داری / ... + مضارع اخباری

۱۲- مضارع التزامی: ب + بن مضارع + شناسه‌ی فعل مضارع

۱۳- آینده: خواهم / خواهی / ... + بن ماضی

۵۵۱- کاربرد زمان افعال

ساخت برخی افعال فقط یک کاربرد دارد. مانند «آینده» که فقط به زمان آینده تعلق دارد اما ساخت برخی از فعل‌ها دارای کاربردهای گوناگون است؛ مثلاً ماضی ساده و نقلی پنج کاربرد دارد حتی بر حال و آینده نیز دلالت می‌کند گرچه نامش ماضی است؛ مثل دستگاهی که گرچه چرخ‌گوش نام دارد، پیاز و سیب‌زمینی را هم می‌تواند چرخ کند.

۵۵۲- ۱- کاربردهای گذشته‌ی ساده:

الف) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته بدون توجه به دوری و نزدیکی زمان؛ مانند: «چندی پیش دانشمندی یافته‌های جدیدش را به صورت مقاله‌ای انتشار داد.»

ب) برای احتمال به جای مضارع التزامی؛ مانند: «شاید کسی در کودکی از وطن دور شد (= شود) و در محیط دیگری بزرگ شد (= شود) در آن صورت عاطفه و احساسات او نسبت به وطن ضعیف نخواهد بود؟»

ج) آینده‌ی قریب‌الوقوع: مریم به سارا می‌گوید: «بیا» و او در حالی که هنوز کتاب می‌خواند در پاسخ می‌گوید: «آدم» یعنی: «خواهم آمد.»

۵۵۳- ۲- کاربردهای گذشته‌ی استمراری: می‌ساختم / می‌ساختی / ...

الف) برای بیان عملی که در گذشته به صورت مستمر ادامه داشته است: چون فرمانروایان ایرانی، سربازان و سرداران را به یک چشم می‌دیدند و با همه برابر رفتار می‌کردند، سربازان هم در جنگ به جان می‌کوشیدند.

ب) برای بیان تکرار عملی در گذشته: هربار که به دیدن آن مرحوم می‌رفتیم او را غرق در مطالعه و مکاشفه می‌دیدیم. غالباً هنگام دیدن ما شعری از مولوی را زمزمه می‌کرد.

ج) برای بیان آرزوی انجام عملی در آینده: کاش ما هم تابستان آینده به مسافرت می‌رفتیم. (برویم)

۵۵۴- ۳- کاربردهای گذشته‌ی بعید: دیده بودم / دیده بودی / ...

برای بیان عملی که در گذشته پیش از عمل دیگری اتفاق افتاده باشد: وقتی گاندی در پنجم آوریل ۱۹۳۰ به ساحل دریا رسید، عده‌ی همراهان او چند هزار تن شده بودند. (همراه با ماضی ساده)

رفته بود که بیمارش را از بیمارستان مرخص کند. (همراه با مضارع التزامی)

پدری را می‌شناختم که برای فرزندش ثروت سرشار اندوخته بود. (همراه با ماضی استمراری)

در افریقای جنوبی گاندی به این نتیجه رسیده بود که باید در مقابل زور و ستم پایداری کرد.

۵۵۵- ۴- گذشته‌ی مستمر: داشتم می‌گفتم / داشتی می‌گفتی / ...

این فعل در فارسی سابقه‌ی زیادی ندارد و مربوط به سده‌ی اخیر است. علت به‌وجود آمدن آن، این است که دلالت ماضی استمراری بر تداوم کار در گذشته ضعیف شده است بنابراین برای نشان دادن تداوم و استمرار عمل در گذشته

از این فعل استفاده شد. ساخت‌های مستمر ابتدا در فارسی گفتاری به‌وجود آمد و به تدریج وارد فارسی نوشتاری شد: اندک‌اندک داشتیم از توفان‌های حوادث رها می‌شدیم که آن بزرگ‌ترین توفان رسید.

۵۵۶- ۵- کاربرد گذشته‌ی نقلی: گفته‌ام / گفته‌ای / ...

(الف) برای نقل وقایع گذشته که گوینده ناظر آن نبوده است. «(از قرار معلوم / مثل این که / می‌گویند / گویا) علی غذایش را خورده است.» بدیهی است در صورتی که گوینده خود حضور می‌داشت، جمله این چنین بیان می‌کرد: (علی غذایش را خورد. ← نقل قول مستقیم)

(ب) برای بیان عملی که در گذشته انجام گرفته و اکنون نتیجه‌ی آن مورد نظر است. علی غذایش را خورده است. (در نتیجه اکنون سیر است. اکنون نمی‌تواند غذا بخورد. پس می‌تواند بخوابد.)

(ج) در فعل‌های لحظه‌ای - تداومی بر مضارع اخباری دلالت می‌کند: علی خوابیده است.

۵۵۷- ۶- کاربردهای گذشته‌ی استمراری نقلی: می‌رفته‌ام / می‌رفته‌ای / ...

برای بیان اعمالی که در گذشته به‌طور مداوم در جریان بوده و گوینده خود ناظر آن نبوده است بلکه آن را از روایت دیگران نقل می‌کند. علی گفت: «امروز صبح باغچه را بیل می‌زدم». اگر این جمله را به‌صورت نقل قول غیرمستقیم بیان کنیم (← نقل قول به این شکل درمی‌آید: علی گفت (که) امروز صبح باغچه را بیل می‌زده است). اگر گشتاسب صفتان برای خود قائل به رسالتی بوده‌اند و از اقامه‌ی توجیهی انسانی یا دینی برای اعمال خویش امتناع نمی‌ورزیده‌اند.

مارشال ادعا کرد که گروه‌های کوچک انقلابی را در نواحی روستایی تعلیم می‌داده و در تمرین‌ها به جای تفنگ از چماق استفاده می‌کرده است.

۵۵۸- ۷- کاربردهای گذشته‌ی بعید نقلی: رفته بوده (است)

برای بیان عملی در گذشته‌ی دور بدون حضور گوینده در صحنه:
«از قرار معلوم / گویا» او را دیده بوده‌اند.

گویا در پایان کار به آن حد از نومییدی رسیده بوده‌اند که فکر می‌کرده‌اند دیگر کاری از آن‌ها ساخته نخواهد بود. حتی یک‌بار هم خودشان نرفته بوده‌اند که اوضاع و احوال را از نزدیک ببینند.

۵۵۹- ۸- کاربردهای گذشته‌ی مستمر نقلی: داشته می‌رفته (است)

(الف) برای بیان اعمالی که به‌طور مداوم در گذشته جریان داشته و گوینده شاهد آن نبوده است و نقل قول می‌کند. شورشیان در واقع داشته‌اند برای انجام مأموریت دیگری می‌رفته‌اند که با این خشونت مواجه شده‌اند. اگر گوینده در صحنه حضور داشت این چنین می‌گفت: داشتند می‌رفتند.

(ب) در فعل‌های لحظه‌ای، لحظه‌ی پیش از وقوع فعل را می‌رساند: داشته می‌افتاده که آن‌ها کشمکش کرده‌اند.

۵۶۰- ۹- کاربردهای گذشته‌ی التزامی: دیده باشم / دیده باشی / ...

برای احتمال، آرزو، شرط تحذیر و الزام در گذشته، همراه با عوامل التزامی‌ساز: اگر، شاید، باید، مبادا، کاش، خدا کند، امید است، لازم است و ...
علی رفت. ← کاش علی رفته باشد.
* ای کاش جهان پر حرص و شریه‌ی ما پیام‌گاندی را شنیده باشد.

۵۶۱- نکته: ماضی التزامی از فعل داشتن گرچه از نظر مفهوم مترادف مضارع التزامی می‌باشد از نظر ساخت جزء ماضی‌های التزامی به حساب می‌آید.
* اگر پول داشته باشم، آن کتاب را می‌خرم.

۵۶۲- ۱۰- کاربردهای مضارع اخباری: می نویسم / می نویسی / ...

- الف) برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام گرفتن است یا جنبه‌ی عادت و استمرار و تکرار دارد: چه کار می‌کنی؟ ← کتاب می‌خوانم. / نامه می‌نویسم.
- ب) برای بیان حقایق مسلم و بیان مسائل علمی: شهید همیشه از میان ستم و جهل سر برمی‌آورد. بر اثر پیشرفت طب دردها آسان‌تر علاج می‌شود.
- ج) برای آینده: دو ماه بعد برای شرکت در مسابقه‌ی مقاله‌نویسی به اصفهان می‌روم.

۵۶۳- ۱۱- کاربردهای مضارع مستمر: دارم می‌آیم / داری می‌آیی / ...

- برای بیان عملی که هم‌اکنون در حال انجام است.
ما رفته‌رفته داریم از گذشته‌ی خود گسیخته می‌شویم.
از این رو است که می‌بینیم گروهی از نسل کنونی دارد می‌رود به طرف تعالی روحی و ...

۵۶۴- ۱۲- کاربردهای مضارع التزامی: شاید بروم / شاید بروی / ...

- برای احتمال، آرزو و التزام در آینده همراه با عوامل التزامی‌ساز: کاش، شاید، ممکن است، خدا نکند و ...
* ویژگی شناختی این زمان داشتن تکواژ التزامی‌ساز «ب» است: «شاید باران ببارد».
* هنگام منفی ساختن، «ب» می‌افتد: شاید برود. ← شاید نرود.
عبید رندانه اندرز می‌دهد که اگر مالی و منالی دارید انبار کنید نه ایثار، که هر که چنین کند به افلاس گرفتار می‌شود.
* طبق مثال بالا تکواژ التزامی‌ساز «ب» در برخی از افعال پرکاربرد مثل «داشتن و کردن» و هم‌چنین فعل‌های پیشوندی و مرگب حذف می‌شود.

۵۶۵- ۱۳- کاربرد آینده: خواهم رفت / خواهی رفت / ...

- اگر جوّ فرهنگی ما به همین صورت بماند نسل جوان کنونی از گذشته منقطع خواهد شد و به آینده نیز نخواهد پیوست؛
نه ایرانی خواهد ماند و نه فرنگی خواهد شد.

- ۵۶۶- * به‌جای ساخت آینده، امروزه معمولاً از مضارع اخباری استفاده می‌شود؛ لذا کاربرد آن کم شده است:
سال آینده به مسافرت می‌رویم: سال آینده به مسافرت خواهیم رفت.

۵۶۷- ج گذر

- گذر، سومین ویژگی فعل است. به جمله‌های زیر دقت کنید:
- ۱- علی می‌خواند.
 - ۲- هر روز می‌بینیم که سر کار می‌رود.
 - ۳- رفاه‌طلبی تمدن‌های کهن را می‌کند.
 - ۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را بخشیده‌ایم.

- ۵۶۸- هر یک از جمله‌های بالا یک جزء کم دارد و بدون آن ناقص است. چنان‌که در همین مثال‌ها می‌بینیم کاهش و افزایش اجزای جمله تفنّنی یا سلیقه‌ای نیست بلکه فعل عامل اصلی تعیین‌کننده‌ی اجزای جمله است. در جمله‌ی اول و دوم جای مفعول، در جمله‌ی سوم جای مسند و در جمله‌ی چهارم جای متمم خالی است و هیچ‌یک از جمله‌های بالا بدون اجزای یاد شده کامل نمی‌شوند زیرا فعل جمله‌ها به این اجزا نیاز دارد.

۵۶۹- ویژگی گذر در فعل، بررسی همین جنبه از فعل است که تحت دو عنوان گذرا و ناگذر می‌آید. به صورت کامل شده‌ی جمله‌های بالا توجه کنید:

۱- علی روزنامه می‌خواند.

۲- هر روز او را می‌بینیم که سر کار می‌رود.

۳- رفاه‌طلبی، تمدن‌های کهن را نابود می‌کند.

۴- ما یکی از انسانی‌ترین فرهنگ‌ها را به جامعه‌ی بشری بخشیده‌ایم.

تمام فعل‌های جمله‌های بالا، از آن رو که علاوه بر نهاد به اجزای دیگری نیاز دارند، گذرا نامیده می‌شوند.

۵۷۰- ناگذر فعلی است که تنها به نهاد نیاز دارد. گذرا فعلی است که علاوه بر نهاد، به مفعول، متمم یا مسند نیز نیاز داشته باشد: نهاد + فعل ⇐ ناگذر

نهاد + مفعول + فعل

نهاد + متمم + فعل

نهاد + مسند + فعل

نهاد + مفعول + متمم + فعل

نهاد + متمم + مسند + فعل

نهاد + مفعول + مسند + فعل

نهاد + مفعول + مفعول + فعل

گذرا ⇐

در درس دهم به تفصیل درباره‌ی ویژگی گذرا و ناگذر بحث می‌شود.

۵۷۱- * دووجهی فعلی است که بدون تغییر معنای اصلی ویژگی گذر و ناگذر در کاربردهای مختلف آن متفاوت باشد.

مثال: غذا پخت.

مادر غذا پخت.

۵۷۲- گذرا کردن فعل‌ها

برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «ان» به بن مضارعشان گذرا ساخت.

این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. برخی از فعل‌های گذرا نیز این تکواژ را می‌پذیرند و به گذرای سببی تبدیل می‌شوند.

بن مضارع	بن مضارع گذرا شده با «ان»	بن ماضی گذرا شده
پَر	پَر + ان	پَر + ان + د / ید
خَند	خَند + ان	خَند + ان + د / ید
دو	دو + ان	دو + ان + د / ید

۵۷۳- بن مضارع بقیه‌ی فعل‌های این گروه را می‌بینیم:

پیچ، تَرک، جُنُب، پوش، جوش، جَه، چرخ، چک، خشک، خواب، دو، رقص، لرز، رُو (ی میانجی هم اضافه می‌شود)، کش (گذرا است)، گرد (گشت)، گری، لرز، لغز، نشین (خلاف قاعده ← نش + ان)

۵۷۴- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به متمم افزوده شود، آن را به فعل گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

ترسیدن (از) ← ترساندن (را) (از) / چسبیدن (به) ← چسباندن (را) (به) / رهیدن (از) ← رهاندن (را) (از)

رستن (از) ← رهاندن (را) (از)

۵۷۵- اگر این تکواژ به فعل‌های گذرا به مفعول اضافه شود، آن را به فعل‌های گذرا به مفعول و متمم تبدیل می‌کند. به مصدرهای زیر توجه کنید:

پوشیدن (را) ← پوشاندن (را - به) خوردن (را) ← خوراندن (را - به)
چشیدن (را) ← چشاندن (را - به) فهمیدن (را) ← فهماندن (را - به)

۵۷۶- برخی از فعل‌های ناگذر که از مصدرهای «افتادن، آمدن، رفتن و ماندن» ساخته می‌شوند، به گونه‌ای دیگر گذرا می‌شوند. شکل گذرای آن‌ها به ترتیب از این قرار است:
«انداختن، آوردن، بردن و گذاشتن»

۵۷۷- تغییر معنی در فعل

به این جمله‌ها توجه کنید:

خورشید گرفت.
گرفتم که شما حقیقت را می‌گویید.
رستم پس از ماجرای سیاوش انتقام سختی از تورانیان گرفت.
علی کتاب را از دوستش گرفت.
باران گرفت.

۵۷۸- فعل «گرفت» در هر یک از جمله‌های بالا معنای خاصی دارد که با دیگری متفاوت است؛ مثلاً به معنای شروع شدن و کسوف و مسدود شدن، دو جزیی و به معنای تأثیر کردن، سه جزیی و به معنای ستاندن، چهارجزیی گذرا به مفعول و متمم است.
این اشتراک در لفظ است و فعل «گرفتن» در هر معنا، فعل دیگری به حساب می‌آید و نباید آن را همان فعل پیشین دانست.

۵۷۹- این مسأله منحصر به فعل نیست بلکه هر کلمه دو رویه دارد؛ رویه‌ی لفظ و رویه‌ی معنا و هر یک از آن‌ها که تغییر کند، کلمه‌ای دیگر می‌شود مثلاً در فارسی امروز واژه‌ی «شیر» با وجود اشتراک صوری چون به سه معنای متفاوت (حیوان، لبن و شیر آب) می‌آید، سه واژه است.

۵۸۰- پس افعالی را دوجهی می‌نامیم که در همه‌ی کارکردهایشان به یک معنا بیایند؛ مثل «سوختن» که در گذرا و ناگذر یک معنا دارد اما اگر فعلی به دو یا چند معنا به کار رود در هر یک از معانی خود، فعل جدیدی است؛ بنابراین در شمار فعل‌های دو یا چندوجهی نمی‌گنجد.

۵۸۱- (د) وجه

چهارمین ویژگی فعل، وجه آن است. تلقی گوینده یا نویسنده از جمله، مسلم یا نامسلم بودن یا امری بودن و نبودن فعل را وجه می‌گویند. در زبان فارسی امروز، سه وجه اصلی اخباری، التزامی و امری وجود دارد.

اخباری }
التزامی } وجه
امری }

۵۸۲- وجه اخباری

- ۱- اگر گوینده به وقوع فعل یقین داشته باشد یا سخنش را قطعی مطرح سازد یا به تعبیری بی‌طرف باشد آن فعل از وجه اخباری است. همه‌ی ساخت‌های افعال جز ماضی التزامی و مضارع التزامی و دو ساخت امر، از وجه اخباری‌اند.
- ۲- هرگاه فعل گذشته از فعل‌های کمکی «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» خالی باشد (از این افعال کمکی نباشد)، از وجه اخباری است.
- ۳- وجه اخباری در مضارع با تکواژ وجهی «می» همراه است.

۵۸۳- وجه التزامی

- فعل در صورتی به وجه التزامی به‌کار می‌رود که وقوع آن به‌صورت الزام، تردید، آرزو، توصیه، شرط دعا یا میل مطرح شود: کاش بیاید، شاید نیاید و ...
- ساختمان فعل ماضی التزامی چنین است: صفت مفعولی + باشم، باشی، باشد و ... (به شرط آن‌که صفت مفعولی آن، کاربرد صفتی نداشته باشد).
- جمله‌ای که در وجه التزامی باشد با یکی از عوامل التزامی ساز «باید، شاید، اگر، کاش، مبادا و ...» و برخی از فعل‌های دیگر مثل «خواستن و توانستن» همراه است. هم‌چنین بعد از فعل‌هایی که معنی یقین در آن‌ها نباشد: رفتم که او را ببینم.

- ۵۸۴- نشانه‌های وجه التزامی در ماضی، یکی از فعل‌های معین «باشم، باشی، باشد، باشیم، باشید، باشند» پس از صفت مفعولی فعل اصلی، و در مضارع «ب» پیش از فعل است. این تکواژ در فعل‌های مرکب معمولاً و در فعل‌های ساده به ندرت حذف می‌شود:
- اگر نتیجه را اعلام کنند ... / اگر کتاب داری ... /

- ۵۸۵- در برابر هشت ساخت ماضی اخباری تنها یک ماضی التزامی وجود دارد. به عبارت دیگر، ماضی استمراری و ماضی بعید ساخت التزامی خاصی ندارد و بعد از عوامل التزامی هم، همان ساخت اخباری آن‌ها به‌کار می‌رود. به این ترتیب:
- ماضی ساده: سعید آمد. ← کاش سعید آمده باشد.
- ماضی نقلی: سعید آمده است. ← کاش سعید آمده باشد.
- ماضی استمراری: سعید می‌رفت. ← کاش سعید می‌رفت.
- ماضی بعید: سعید رفته بود. ← کاش سعید رفته بود.

- ۵۸۶- در برابر دو مضارع غیرالتزامی تنها یک مضارع التزامی وجود دارد:
- مضارع اخباری: سعید می‌رود. ← کاش سعید برود.
- مضارع مستمر: سعید دارد می‌رود. ← شاید سعید دارد می‌رود.

- ۵۸۷- فعل آینده التزامی ندارد و در صورت لزوم از مضارع التزامی استفاده می‌شود.
- آینده: سعید خواهد رفت. ← کاش سعید برود.

- ۵۸۸- فعل التزامی گاه بدون همراهی با عوامل التزامی ساز نیز می‌آید که بیش‌تر جنبه‌ی توصیه، دعا یا آرزو دارد:
- نامه بنویسی، غذا هم بخوریم، این چند نفر با ما بیایند، خدا خیرتان بدهد.
- صورت پرسشی برخی از این ساخت‌ها بر کسب اجازه دلالت می‌کند:
- علی برود؟ ← یعنی: آیا اجازه می‌دهید که علی برود؟

۵۸۹- وجه امری

فعلی که از وجه التزامی و اخباری نباشد، از وجه امری است. وجه امری دو ساخت بیش تر ندارد:
 دوّم شخص مفرد ← برو + Φ
 دوّم شخص جمع ← بروید
 امر مفرد دارای شناسه‌ی Φ و امر جمع شناسه‌ی «ید» دارد که با دوم شخص جمع وجه التزامی مشترک است. اما پیش از وجه التزامی عوامل التزامی ساز می‌آید:
 بروید ← امر دوّم شخص جمع / اگر، کاش، شاید بروید. ← التزامی دوّم شخص جمع

۵۹۰- فعل امر پرسشی نمی‌شود. نشانه‌ی وجه امری تکواژ وجهی «با» پیش از فعل امر است.
 اگر فعل امر منفی شود آن را «نهی» می‌نامند. منفی شدن آن در فارسی امروز با «نَ» که به جای «با» می‌آید، صورت می‌گیرد: بروید (امر) ← نروید (نهی)
 تکواژ «م» برای منفی ساختن فعل امر مخصوص زبان ادبی است:
 بروید (امر) ← مروید (نهی ادبی)

۵۹۱- ه) معلوم و مجهول

ابتدا لازم است به بررسی فعل گذرا به مفعول پرداخته، سپس به شناخت معلوم و مجهول و روش مجهول‌سازی توجه می‌کنیم.
 در جمله‌ی «نامه‌رسان نامه را آورد»، فعل جمله به «نامه‌رسان» یعنی نهاد نسبت داده شده است. کلمه‌ی «نامه» مفعول واقع شده و نشانه‌ی آن «را» می‌باشد. حذف مفعول در این جمله ناممکن است زیرا مفعول در این‌گونه جمله‌ها یکی از اجزا (گروه‌ها)ی اصلی است. می‌توان در چنین جمله‌هایی نهاد را نگفت و فعل را به صورت زیر به مفعول یعنی «نامه» نسبت داد: «نامه آورده شد.»

۵۹۲- «کتاب خریده شد»، در این جمله، «خریده شد» به مفعول نسبت داده شده است. فعل «خریده شد» را که به مفعول نسبت داده شده، فعل مجهول می‌گویند؛ چون فقط فعل گذرا به مفعول می‌تواند مجهول داشته باشد:
 پس فعل مجهول همیشه از فعل‌های گذرا به مفعول ساخته می‌شود.

۵۹۳- فعل ناگذر را نمی‌توان در جمله به صورت مجهول به کار برد.
 مثلاً «رفته شد» فعل مجهول نیست. چون از فعل «رفت» که ناگذر است، ساخته شده است؛ فعل معلوم فعلی است که به نهاد (فاعل) نسبت داده می‌شود و فعل مجهول فعلی است که به مفعول نسبت داده می‌شود.
 هم‌چنین نهاد جمله‌ای که در آن فعل مجهول باشد، در واقع مفعول جمله‌ای بوده است که فعل آن معلوم است.

۵۹۴- حال به بررسی کامل فعل معلوم و مجهول می‌پردازیم:

۱- سیامک ماشینش را فروخته است.

۲- ماشین سیامک فروخته شده است.

خبر در هر دو جمله‌ی بالا «فروش ماشین سیامک» است. اما نحوه‌ی بیان خبر در دو جمله‌ی بالا متفاوت است:
 اولی معلوم است و دومی مجهول.

* فعل معلوم را به نهاد نسبت می‌دهند: ویکتور هوگو «بینوایان» را نوشت.

فعل مجهول را به مفعول جمله‌ی معلوم - که اکنون نهاد شده - نسبت می‌دهند: «بینوایان» نوشته شد.

۵۹۵- جمله چگونه مجهول می‌شود؟ به جمله‌ی: «علی آن دو دوستش را دید»، توجه کنید:

مراحل مجهول ساختن جمله‌ی معلوم	نهاد	مفعول	فعل
۱- نهاد را حذف می‌کنیم.	آن دو دوستش را	_____	دید ϕ
۲- مفعول جمله را نهاد قرار می‌دهیم نشانه‌ی مفعولی را حذف می‌کنیم.	آن دو دوستش	_____	دید ϕ
۳- فعل جمله را به صفت مفعولی تبدیل می‌کنیم.	آن دو دوستش	_____	دیده
۴- از «شدن» فعلی متناسب با زمان اصلی به صفت مفعولی می‌افزاییم.	آن دو دوستش	_____	دیده شد
۵- شناسه را با نهاد جدید مطابقت می‌دهیم.	آن دو دوستش	_____	دیده شدند

۵۹۶- هم‌چنان که دیدیم، همیشه پس از مجهول ساختن فعل، شناسه‌ی آن با نهاد جدید مطابقت داده می‌شود:

نهاد مفرد	شناسه‌ی مفرد
سهراب	کتاب‌ها را به دانشگاه می‌پر - د.
نهاد جمع	شناسه‌ی جمع
کتاب‌ها	به دانشگاه برده می‌شو - ند.

۵۹۷- مجهول «خریده» در زمان‌های مختلف:

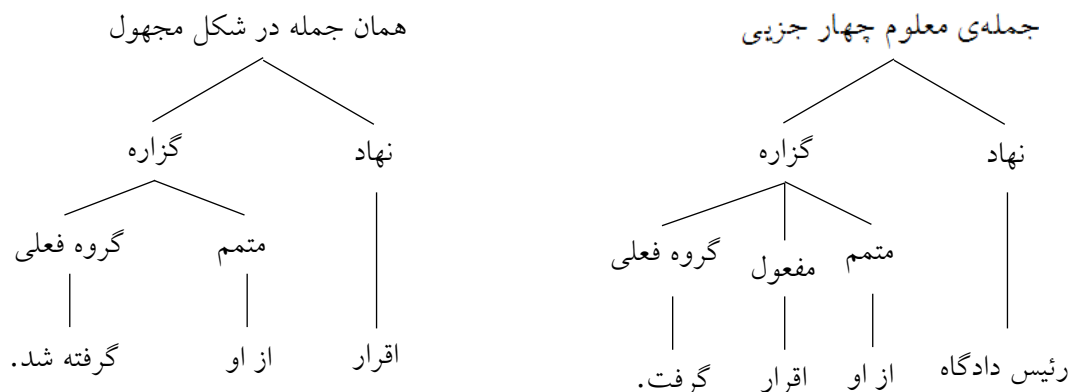
فعل معلوم	فعل مجهول	زمان
خرید	خریده شد	ماضی ساده
می‌خرید	خریده می‌شد	ماضی استمراری
خریده بود	خریده شده بود	ماضی بعید
داشت می‌خرید	داشت خریده می‌شد	ماضی مستمر
خریده است	خریده شده است	ماضی نقلی
می‌خریده	خریده می‌شده	استمراری نقلی
خریده بوده	خریده شده بوده	بعید نقلی
داشته می‌خریده	داشته خریده می‌شده	مستمر نقلی
می‌خرد	خریده می‌شود	مضارع اخباری
بخرد	خریده شود	مضارع التزامی
خواهد خرید	خریده خواهد شد	آینده

مثال

۵۹۸- فعل امر هم به ندرت مجهول می‌شود ← بروید و در راه دفاع حق کشته شوید.
در زبان فارسی تمایل بر این است که اگر نهاد مشخص باشد، تا وقتی که می‌توان از ساختمان معلوم استفاده کرد، از مجهول استفاده نشود:

این منظومه توسط نیما یوشیج سروده شده است. ← این منظومه را نیما یوشیج سروده است.

۵۹۹- اگر فعل به صورت مجهول به کار رود، نهاد اولیه‌ی آن حذف می‌شود؛ یعنی یک جزء آن کاسته می‌شود در حالی که فعل در اصل جزء نهاد را نیز دارد:



۶۰۰- با توجه به مثال بالا فعل، «گرفتن» است نه «گرفته شدن». هم‌چنان که مثلاً در فعل ماضی بعید «رفته بودند»، فعل اصلی «رفتن» است و ساده به حساب می‌آید نه مرکب.

کاربرد فعل مجهول در فارسی زیاد نیست و تنها در موارد زیر ممکن است:

- ۱- در مواردی که گوینده نهاد را نمی‌شناسد یا نمی‌خواهد نامش را فاش کند.
- ۲- در مواردی که گوینده یا نویسنده فکر می‌کند خواننده نهاد را می‌شناسد.

مثال

۳- در مواردی که گوینده یا نویسنده، اطلاعات را بدیهی و بسیار روشن فرض می‌کند. ← زمین و آسمان آفریده شد.

۶۰۱- منفی کردن فعل‌ها

هر فعلی ممکن است به صورت منفی نیز به کار رود. نشانه‌ی فعل نفی، تکواژ منفی‌ساز «ن» است که پیش از بن فعل به کار می‌رود. ← نرفت، نیامد
در فعل‌هایی که بیش از یک جزء دارند، جزء اول پیش از حرف نفی قرار می‌گیرد: برنیامد، فرونرفت، روی نداد.

۶۰۲- در فعل‌هایی که با جزء پیشین «می» به کار می‌رود، حرف نفی پیشین از «می» درمی‌آید نه پیش از ماده‌ی فعل: «نمی‌رفتم، نمی‌گویم». صورت منفی فعل امر، «نهی» خوانده می‌شود. نهی یعنی کسی را از کاری بازداشتن. نشانه‌ی نهی در گذشته، به جای «ن» تکواژ «ما» بوده است: مکن، مرو، مدان
اما در فارسی امروز برای نهی نیز همان تکواژ «ن» به کار می‌رود: نکن، نرو، ندان

۶۰۳- پرسشی کردن جمله

این عمل به دو طریق صورت می‌گیرد:

- ۱- پرسشی کردن با واژه‌های پرسشی: آیا حسن را دیدی؟
در نثر امروز معمولاً، یک کلمه‌ی پرسشی در جمله می‌آید نه بیش‌تر.
آهنگ این نوع جمله‌ها خیزان است و جواب ...

۶۰۴- جواب این نوع پرسش‌ها اغلب آری یا نه است.
مانند: حسن را دیدی؟ آری.

جز جمله‌ی امری، هر جمله‌ای را می‌توان با کلمات پرسشی مانند: «آیا، چرا، چگونه» به صورت پرسشی درآورد.
۲- پرسشی کردن با آهنگ: نرفتی؟ باز هم درس می‌خوانی؟

۶۰۵- صفت بیانی

صفت‌های بیانی عبارت‌اند از: صفت بیانی عادی - فاعلی - مفعولی - نسبی - لیاقت

۱- **صفت بیانی عادی:** این واژه‌ها از نظر ساختمان چهار دسته‌اند:

(الف) صفت ساده: آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد: روشن، تاریک، خوب، سفید
(ب) صفت مرکب: از دو یا چند تکواژ آزاد یا مستقل ساخته می‌شود: جوان مرد، خوش‌سیما، روشن‌دل، سرخ‌رو

۶۰۶- (ج) صفت مشتق: صفتی است که در ساختمان آن دست‌کم یک تکواژ وابسته بیاید و فقط یک تکواژ آزاد داشته باشد:
خردمند، کارگاه، شادمان

(د) صفت مشتق - مرکب: آن است که ویژگی‌های مرکب و مشتق بودن را با هم دارد. مانند: سرخ و سفید، سراسری،
پررفت‌وآمد، دوساله

۶۰۷- ۲- **صفت فاعلی:** این صفت به اشکال گوناگون ساخته می‌شود و هر یک را نیز می‌توان از نظر ساختمان به انواع مشتق، مرکب و مشتق مرکب تقسیم کرد و در عین حال که برای هر یک قاعده‌ای داده می‌شود، نباید آن را قیاسی پنداشت.

گونه‌های مختلف صفت فاعلی به شرح زیر است:

۶۰۸- (الف) بن مضارع + نده ← شنونده، گوینده، رونده

(ب) بن مضارع + ا (= مشبهه = دائمی) ← بینا، روا، شنوا

(پ) بن مضارع + ان (حالیه) ← خندان، دوان، نالان

(ت) بن ماضی یا مضارع یا اسم + گار ← خواستگار، آفریدگار، آموزگار، کامگار

(ث) بن ماضی یا مضارع یا اسم و صفت + گر ← دادگر، توانگر، کارگر، روشنگر

۶۰۹- (ج) بن مضارع، اسم، صفت یا فعل امر + کار ← تراشکار، ریاکار، نیکوکار، بستانکار

(چ) اسم + بن مضارع ← درس‌خوان، کینه‌جو، تیرانداز

(ح) پیشوند + بن مضارع یا صفت ← نادان، نسوز، ناهل، ناوارد

(خ) اسم، صفت، قید یا ضمیر مشترک + بن مضارع ← دادرس، خوش‌نویس، تندرو، خودجوش

۶۱۰- * اگر پسوند «گر» و «کار» به آخر اسم ذات افزوده شوند، اغلب صفتی می‌سازند که بر پیشه و حرفه دلالت می‌کند:

زرگر، مسگر، آهنگر، سیمان‌کار، سنگ‌کار

۶۱۱- * صفت فاعلی که با «ان» همراه است گاهی تکرار می‌شود و در این صورت بعضی اوقات «ان» از آخر اولی می‌افتد و

در هر حال، این ترکیب معمولاً در جمله نقش قیدی دارد: دوان‌دوان، لرزان‌لرزان، پرسیان‌پرسیان، لنگان‌لنگان

۶۱۲- * گاهی ساخت فعل امر به تنهایی یا به صورت ترکیب، نوعی صفت فاعلی می‌سازد:

بگو بخند، بساز بفروش، تو دل برو

۶۱۳- * از ترکیب بن مضارع با اسم یا کلمه‌ی دیگر نوعی صفت فاعلی مرگب به دست می‌آید که گروهی آن را منخفف صفت فاعلی که با نشانه‌ی «نه» می‌آید دانسته‌اند و برخی دیگر نیز آن را صفت فاعلی مرگب مرخم می‌نامند: دانشجو = دانش‌جوینده، خداپرست = خداپرستنده

۶۱۴- ترکیب «اسم یا ... + بن مضارع» برخی فعل‌ها به جای فاعلی معنای مفعولی می‌دهد: لگدکوب = لگدکوب شده، دست‌دوز = با دست دوخته شده، نوساز = نوساخته شده

۶۱۵- ۳- **صفت مفعولی:** که بر دو گونه است:

(الف) بن ماضی + ه / ه (= e): گفته، خورده، دیده، رمیده

(ب) اسم، صفت + بن ماضی = خوش‌دوخت، بادآورد

۶۱۶- * هر فعلی از نظر ساخت دارای صفت مفعولی است و شرط گذرا بودن فعل، ملاک ساخت آن نیست. صفت‌های مفعولی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

(الف) کاملاً صفت که می‌توانند به عنوان وابسته‌ی اسم در ساختمان گروه اسمی به کار روند از قبیل: (در) گشوده، (پنجره) بسته، (پرچم) برافراشته، (دل) سوخته، آدم (خفته) و ...

۶۱۷- (ب) واژه‌هایی که از نظر ساختمان، صفت مفعولی هستند اما کارکرد صفتی ندارند و در ساختمان فعل مجهول و ماضی بعید و التزامی و نقلی و بعید نقلی به کار می‌روند: دیده (شد)، شنیده (بود)، خورده (باشد)، کشیده (بوده است) بعضی از این صفت‌ها اساساً کلمه‌ی مستقل نیستند و تنها در ساخت بعضی از زمان‌ها مانند ماضی نقلی و فعل مجهول به کار می‌روند مثل: آورده، فروخته، پرسیده

۶۱۸- اغلب صفت‌های مفعولی که به تنهایی کاربرد صفتی ندارند، وقتی با واژه‌های دیگر ترکیب شوند، صفت مفعولی مرگب می‌سازند. مانند: «دیده، کشیده، باخته و رفته»، کاربرد صفتی ندارند اما در ترکیب‌های «رنج‌دیده، ستم‌کشیده، مال باخته، بر باد رفته» به کار رفته‌اند و صفت مرگب ساخته‌اند.

۶۱۹- اگر به اول صفت مفعولی، اسم یا صفت یا لفظی دیگر افزوده شود، گاهی حرکت «ه / ه» از آخر آن می‌افتد: گل‌اندوده = گل‌اندود / پشمالوده = پشمالود و گاهی نمی‌افتد: آب‌دیده، دل‌داده

۶۲۰- ۴- **صفت لیاقت:** ساختمان آن چنین است:

مصدر + ی = صفت لیاقت: دیدنی، خوردنی، مُردنی و ...

۶۲۱- ۵- **صفت نسبی:** به صورت‌های زیر ساخته می‌شود:

(۱) اسم + ی ← نیلوفری، محمدی، تهرانی، عقده‌ای.

برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای «ی» پسوند «گی» می‌گیرند و «ه / ه» از آخر آن‌ها می‌افتد: خانگی، هفتگی پسوند «ی نسبت» تنها پسوند زایا در زبان فارسی امروز است: لاستیکی، تلویزیونی

۶۲۲- (۲) اسم / صفت + انه ← روزانه، شبانه، عصرانه، محترمانه

برخی از واژه‌های پایان به «ه / ه» به جای انه، گانه می‌گیرند: بچگانه

(۳) اسم یا گروه اسمی + ه ← کناره، ده‌ساله، سه‌روزه، همه‌کاره، چندماهه

- ۶۲۳- (۴) اسم + ین / ینه ← زرّین، زرّینه / پشمین، پشمینه / سیمین، سیمینه
 (۵) اسم / صفت + گان / گانه ← دوگانه، چندگانه، جداگانه
 (۶) اسم + انی ← خسروانی، نورانی، روحانی، جسمانی

۶۲۴- ویژگی مذکر و مؤنث بودن در نوع صفت بی‌تأثیر است اما برخی ترکیب‌های وصفی دخیل به ظاهر چنین مطابقتی دارند. گرچه از نظر فارسی‌زبانان چنین صفت‌هایی مؤنث شمرده نمی‌شوند، زیرا در زبان فارسی تمایز میان مذکر و مؤنث نیست جز به ندرت، آن هم در فارسی اداری مانند مدیره‌ی محترمه و در برخی اسم‌های خاص مثل: وحید ← وحیده / طاهر ← طاهره

۶۲۵- گروه اسمی (۲) وابسته‌های وابسته

جمله اصلی‌ترین واحد زبان است و اجزایی دارد. بعضی از این اجزا قابل حذف هستند. ← «وابسته» و برخی دیگر غیرقابل حذف‌اند. ← «هسته»

گاه اجزای اصلی جمله برای برخورداری از وضوح، دقت و معنای کامل‌تر به وابسته‌هایی نیاز دارند. این وابسته‌ها را می‌توان از زنجیره‌ی کلام حذف کرد؛ مانند: قید، صفت، مضاف‌الیه و بدل.

۶۲۶- علاوه بر وابسته‌های یاد شده که با هسته رابطه‌ی مستقیم دارند - جز قید - وابسته‌های دیگری نیز هستند که از طریق وابسته‌ی مستقیم با هسته‌ی گروه اسمی ارتباط می‌یابند.
 به این‌گونه اجزا، وابسته‌های وابسته (وابسته‌ی غیرمستقیم) می‌گویند:

۶۲۷- ۱- ممیز:

اغلب ممیزها در مورد غیر انسان (حیوان و اشیا) به کار می‌روند. ظاهراً تنها ممیز مخصوص انسان در زبان معیار امروزی «نفر» است. در گذشته این ممیز برای «شتر» هم به کار می‌رفت. برخی از ممیزها مثل «تا» میان انسان و غیر انسان مشترک‌اند؛ مثال:

چندتا آدم تحصیل کرده می‌شناسید؟

این ممیز از جمله قابل حذف است؛ مثال: چند آدم تحصیل کرده می‌شناسید؟

۶۲۸- مشهورترین ممیزها عبارت‌اند از:

- اصله / برای درخت: سه اصله درخت
- باب / برای خانه، دکان، کاروان سرا و ...: دو باب خانه، ده باب مغازه
- بند / برای کاغذ: سه بند کاغذ
- تخته / برای قالی، فرش و پتو و ...: یک تخته قالی و ...

۶۲۹- تن / برای انسان به‌جای نفر: صد تن سرباز، ده تن آدم

- توپ / برای پارچه: دو توپ فاستونی

- جلد / برای کفش و جوراب و ...: هفت جفت جوراب

۶۳۰- حلقه / برای چاه و فیلم و نوار: دو حلقه چاه

- دست / برای شش عدد ظرف و قاشق و لباس: سه دست قاشق

- دستگاه / برای اتومبیل، رادیو، تلویزیون: یک دستگاه رادیو

- دوجین / برای هر دسته یا بسته‌ی دوازده‌تایی: یک دوجین قرقره

۶۳۱- - دهنه / برای دکان: یک دهنه دکان ناوایی
 - رأس / برای گاو و گوسفند و ...: سه رأس گاو
 - رشته / برای گردن‌بند و دست‌بند و نیز برای قنات و چاه و جز آن (به‌جای حلقه): سه رشته گردن‌بند، دو رشته چاه
 - زنجیر / برای فیل: چهار زنجیر فیل

۶۳۲- - سر / هم برای انسان (به‌جای نفر) و هم برای گاو و گوسفند: پنج سر عائله، چهار سر گاو
 - سنگ / برای آبیاری و آسیا: سه سنگ آب
 - شاخه / برای سیم و لوستر و نبات: سه شاخه سیم، چهار شاخه لوستر، پنج شاخه نبات
 - طاقه / برای شال و پتو و پارچه: دو طاقه شال

۶۳۳- - عدل / برای پارچه و پنبه: یک عدل پنبه
 - عزّاده / برای توپ: دو عزّاده توپ
 - فروند / برای کشتی و هواپیما: چهارده فروند کشتی
 - قبضه / برای اسلحه‌ی سبک: دو قبضه هفت تیر، سه قبضه شمشیر


۶۳۴- - قرص / برای نان: چهار قرص نان
 - نفر / برای انسان: چهار نفر انسان
 - ورق / برای کاغذ: پنج ورق کاغذ
 امروزه به‌جای اغلب ممیزهای یاد شده «تا» به‌کار می‌رود که شامل انسان هم می‌شود؛ مثال:
 چهار تا فرش، هفت‌تا گاو، چندتا هواپیما و ...

۶۳۵- نکته

واژه‌هایی مثل «نوع، جور، گونه» نیز ممیز هستند که برای انسان و غیر انسان به‌کار می‌روند ولی در هیچ‌یک از کتاب‌های دستور به آن اشاره نشده است؛ مثال:
 سه نوع غذا آماده کردیم. / سه جور جوراب داریم. / چهارگونه گیاه در این باغچه دیده می‌شود.

۶۳۶- ۲- «صفتِ صفت»

درباره‌ی «صفتِ صفت» دو نکته گفتنی است:
 الف) «صفتِ صفت» را نباید با تعدد صفت برای موصوف اشتباه گرفت؛ مثال:
 مرد خوش‌لباس قدبلندی وارد مغازه شد.
 در این مثال دو وابسته‌ی «خوش‌لباس» و «قدبلند» هر دو به هسته‌ی جمله - یعنی مرد - مربوط اند و هیچ‌یک وابسته‌ی دیگری نیست و نمودار ییکانی آن چنین می‌شود:

مرد خوش‌لباس قدبلند


۶۳۷- در مثال: «چشمِ آبی روشن او به رنگ آسمان بود»، واژه‌ی «آبی» وابسته‌ی «چشم» و واژه‌ی «روشن» وابسته‌ی «آبی» (وابسته‌ی وابسته) به شمار می‌رود و در نمودار پیکانی این‌گونه نشان داده می‌شود.

چشمِ آبی روشن

ب) «صفتِ صفت» اغلب درباره‌ی رنگ‌ها به کار می‌رود؛ مانند: پیراهن قهوه‌ای تیره.

۶۳۸- ۳- مضاف‌الیه مضاف‌الیه

مضاف‌الیه اگرچه خود وابسته‌ی هسته است اما گاهی مضاف‌الیه دیگری وابسته‌ی آن می‌شود.

دیوارِ باغِ کدخدا

«دیوار: هسته / باغ: مضاف‌الیه / کدخدا: مضاف‌الیه مضاف‌الیه = وابسته‌ی وابسته»

۶۳۹- ۴- قید صفت

گاهی ممکن است بین موصوف (هسته) و صفت قیدی برای توضیح صفت آورده شود که در این صورت، صفت و قید همراه آن، یک‌جا وابسته‌ی هسته (موصوف) می‌شوند.

مثال: دختر باهوش ← دختر: هسته / باهوش: صفت (وابسته)

دختر فوق‌العاده باهوش ← دختر: هسته / فوق‌العاده: قید صفت (وابسته‌ی وابسته) / باهوش: صفت (وابسته)

۶۴۰- نمودار «قید صفت» چنین رسم می‌گردد:

دختر فوق‌العاده باهوش

* گاهی صفت‌های بیانی نیز که در جایگاه اسم (هسته) قرار می‌گیرند، قید می‌پذیرند:

وقت خیلی دیر است. (صفت «دیر» در جایگاه مسند)

لقمان بسیار دانا بود. (صفت «دانا» در جایگاه مسند)

۶۴۱- ۵- صفت مضاف‌الیه

در یک ترکیب اضافی گاهی یک صفت قبل یا بعد از مضاف‌الیه می‌آید و در مورد مضاف‌الیه توضیحی می‌آورد که به آن «صفت مضاف‌الیه» می‌گوییم:

کتابِ پسرِ بزرگ‌تر ← کتاب: هسته (مضاف) / پسر: مضاف‌الیه (وابسته) / بزرگ‌تر: صفت مضاف‌الیه (وابسته‌ی وابسته)

۶۴۲- مثال: کتاب این مرد ← کتاب: هسته / مرد: مضاف‌الیه / این: صفت مضاف‌الیه (صفت «مرد»): وابسته‌ی وابسته

روش همان معلم ← روش: هسته (مضاف) / معلم: مضاف‌الیه (وابسته) / همان: صفت مضاف‌الیه: وابسته‌ی وابسته

۶۴۳- نمودار مثال‌های قبل، از این قرار است:

کتاب پسر بزرگ‌تر

کتاب این مرد

روش همان معلم

۶۴۴- نمودار «صفت صفت»، «مضاف‌الیه مضاف‌الیه»، «قید صفت» و «ممیز» همواره به یک روش است اما نمودار «صفت مضاف‌الیه» به دو گونه‌ی زیر است:

کتاب پسر بزرگ‌تر

کتاب این مرد

۶۴۵- ۱- ممیز:

عدد ممیز هسته

۸ رأس گوسفند

۴ قبضه اسلحه

۶۴۶- ۲- صفت صفت:

هسته صفت صفت

رنگ آبی آسمان

رنگ سبز شیمی

۶۴۷- ۳- مضاف‌الیه مضاف‌الیه:

هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه

دیوار کدخدای ده

کیف پسر همسایه

۶۴۸-۴- قید صفت:

هسته قید صفت
 ↖ ↗
 هوای کاملاً بارانی
 ↖ ↗
 معلم بسیار باسواد
 ↖ ↗

۶۴۹-۵- صفت مضاف‌الیه:

هسته مضاف‌الیه صفت
 ↖ ↗ (۱) (مضاف)
 کتاب پسر بزرگ‌تر
 هسته صفت مضاف‌الیه
 ↖ ↗ (۲) (مضاف)
 کتاب این مرد

۶۵۰- * لازم به یادآوری است که آخرین فلش هر گروه اسمی در نهایت به هسته ختم می‌شوند:

عدد ممیز هسته
 ↖ ↗
 هسته قید صفت
 ↖ ↗
 هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه
 ↖ ↗
 هسته صفت مضاف‌الیه
 ↖ ↗
 هسته صفت صفت
 ↖ ↗
 هسته مضاف‌الیه مضاف‌الیه
 ↖ ↗

۶۵۱- * این نکته مهم است که «مضاف‌الیه صفت» نداریم؛ یعنی در ترکیب «هوای خوب تهران»، تهران مضاف‌الیه خوب

نیست یعنی وابسته‌ی وابسته نیست. تهران و خوب هر دو وابسته‌ی هسته «هوا» هستند:

هوای خوب تهران
 ↖ ↗

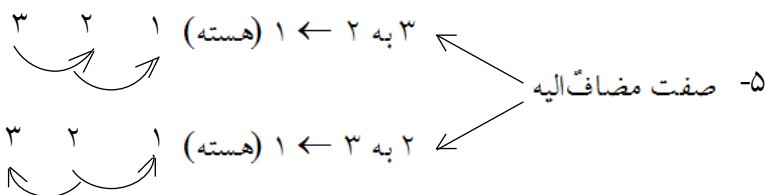
۶۵۲- نمایش عددی رابطه‌ی وابسته و هسته به قرار زیر است:

۱- ممیز: ۲ به ۱ ← ۳ (هسته)
 ↖ ↗

۲- صفت صفت: ۳ به ۲ ← ۱ (هسته)
 ↖ ↗

۳- مضاف‌الیه مضاف‌الیه: ۳ به ۲ ← ۱ (هسته)
 ↖ ↗

۶۵۳- ۴- قید صفت: ۲ به ۳ ← ۱ (هسته)



۶۵۴- متمم اسم

همان‌طور که می‌دانیم متمم گروه اسمی است که پس از یکی از حروف اضافه می‌آید:

حرف اضافه + گروه اسمی

* سه نوع متمم داریم که همگی از نظر ظاهر مانند فرمول بالا هستند ولی تفاوت‌های عمده‌ای از نظر دستوری با یک‌دیگر دارند.

۶۵۵- انواع متمم: ۱- متمم فعل ۲- متمم قیدی ۳- متمم اسم

۱- متمم فعل: یکی از اجزای اصلی جمله است (در جمله‌های «سه جزیی با متمم»، «چهارجزیی با مفعول و متمم» و «چهار جزیی متمم و مسند»).

* خردمندان از جنگ می‌پرهیزند.

* او کتاب را به دوستش داد.

* مردم به او لسان‌الغیب می‌گفتند.

۶۵۶- ۲- متمم قیدی: قابل حذف از جمله است و وجود و حضور آن در جمله اختیاری است:

علی از مدرسه با اتوبوس به خانه آمد.

علی آمد. (مدرسه و اتوبوس و خانه: متمم قیدی)

۶۵۷- ۳- متمم اسم: گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه همراه اسم می‌آید و توضیحی به آن می‌افزاید. متمم اسم

برای اسم در حکم متمم اجباری برای فعل است؛ یعنی بعضی از اسم‌ها به حروف اضافه‌ی اختصاصی نیاز دارند تا معنای کاملی داشته باشند.

۶۵۸- همان‌گونه که متمم اجباری (فعلی) جز با قرینه از زنجیره‌ی جمله قابل حذف نیست، متمم اسم را هم بدون قرینه از

جمله نمی‌توان حذف کرد.

برخی از این اسم‌ها و حروف اضافه‌ی اختصاصی آن‌ها از این قرار است:

مهارت (در)، نفرت (از)، مصاحبه (با)، ترس (از)، دشمنی (با)، گفت‌وگو (با)، آشنایی (با)، انتقاد (از)، جنگ «جنگیدن»

(با)، علاقه (به)، نیاز (به) و ...

۶۵۹- متمم‌های اسمی گاه چنان با اسم همراه‌اند که گویی جزیی از آن هستند و بدون آن نمی‌توانند نقش خود را در زنجیره‌ی

جمله ایفا کنند؛ مثال:

الف) اشاره‌ای به موضوع می‌کنیم و می‌گذریم. (متمم اشاره)

ب) برای مورخان بزرگ ما، وفاداری به حقیقت امری اساسی است. (متمم وفاداری)

ج) لشکرکشی‌های محمود به هندوستان را غزوات نامیده‌اند. (متمم لشکرکشی)

۶۶۰- همان‌طور که در مثال‌های زیر خواهیم دید، اسم‌هایی که نیاز به متمم دارند، نقش‌های مختلفی چون نهاد، مفعول، متمم و مسند می‌گیرند.

علاقه‌ی او به نقاشی زیاد است. (علاقه: نهاد (مسندآلیه))
 علاقه‌ی او را به نقاشی می‌ستایم. (علاقه: مفعول)
 از علاقه‌ی او به نقاشی سخن‌ها شنیدم. (علاقه: متمم قیدی)

۶۶۱- * گاهی میان اسم و متمم آن فاصله می‌افتد؛ مثال:

این مسأله با روش‌های تحقیقی که در دسترس علمای روان‌شناسی است، قابل تحقیق و اندازه‌گیری است. (متمم اندازه‌گیری)

۶۶۲- * بخشی از اسم‌هایی که متمم می‌گیرند، با ممیز می‌آیند. در این حالت، متمم همیشه جمع و حرف اضافه‌ی آن «از» است.

چهار نفر از علما - پنج اصله از درخت‌ها
 دو سه فروند از کشتی‌ها - شش قبضه از اسلحه‌ها

۶۶۳- * پاره‌ای دیگر از اسم‌ها بدون ممیز هم متمم می‌گیرند. این متمم نیز نشانه‌ی جمع دارد و این گروه همیشه با حرف اضافه‌ی «از» می‌آیند؛ مثال:

عده‌ای از - بعضی از
 کسی از - یکی از
 پاره‌ای از - قدری از
 تعدادی از - بسیاری از
 رقمی از - بخشی از

۶۶۴- * در بعضی از گروه‌های اسمی همراه با عدد کسری، وجود متمم اسم، اجباری است اما در صورت حذف حرف اضافه‌ی اختیاری به جای آن، نقش‌نمای اضافه (کسره) می‌آید و متمم به شکل مضاف‌آلیه اسم پیش از خود ظاهر می‌شود.

۶۶۵- مثال:

یک‌چهارم از باغچه را بیل زد. = یک‌چهارم باغچه را بیل زد.
 دوسوم از کارها تمام شد. = دوسوم کارها تمام شد.
 یک‌صدم از درآمد کارخانه را خرج کرد. = یک‌صدم درآمد کارخانه را خرج کرد.

۶۶۶- * گاهی حرف اضافه به نقش‌نمای اضافه (= کسره) تبدیل می‌شود؛ مثال:

از مصاحبت با شما بهره بردم. = از مصاحبت شما بهره بردم.
 احترام به پدر و مادر واجب است. = احترام پدر و مادر واجب است.
 یادی از ما نمی‌کنی. = یاد ما نمی‌کنی.

۶۶۷- * گاهی حرف اضافه از زنجیره‌ی جمله قابل حذف می‌گردد و جزیی دیگر جانشین آن نمی‌شود؛ مثال:

بعضی از مطالب غیر علمی = بعضی مطالب غیر علمی

۶۶۸- * گاهی متمم اسم می‌تواند متمم داشته باشد که به آن «متمم متمم» می‌گویند؛ مثال:

از آشنایی با شما خوشحال شدیم.

متمم اسم متمم متمم

انتقاد از دیگران نباید با توهین به آنها همراه باشد.

متمم اسم متمم متمم

(همراه)

۶۶۹- * گاهی متمم اسم - یا به‌طور کلی متمم - به سبب وجود قرینه یا بی‌اهمیت بودن یا مشخص بودن آن، از جمله حذف

می‌شود؛ مثال:

بحث (با تو) بی‌فایده است. انتقاد (از دولت) سازنده است.

۶۷۰- ابلاغ و انتقال پیام از ذهنی به ذهن دیگر، به وسیله‌ی زبان صورت می‌گیرد و برای انتقال این پیام از واحدهایی استفاده

می‌شود که به آن واحدهای زبانی می‌گوییم که به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواژ ۳- واژه ۴- گروه ۵- جمله.

نخستین مرحله‌ی سخن یعنی کوچک‌ترین واحد زبانی واج است و سرانجام نیز به واج تجزیه می‌شود.

۶۷۱- ترکیب واحدهای زبانی به ترتیب (واج تا جمله) پیامی را ایجاد می‌کنند ولی باید توجه داشت که هر واحدی را به

صورت دلخواه نمی‌توان ترکیب کرد یعنی درست است که واحدها را با هم ترکیب می‌کنیم و تکواژ به دست می‌آید

ولی همین ترکیب باید با قواعد خاصی انجام بگیرد؛ مثلاً می‌توان واحدهای /ب/، /ا/، /ر/ ترکیب کرد و تکواژ

«بار» به دست آورد ولی به هیچ وجه نمی‌توان این واحدها را به صورت /ا/، /ر/، /ب/ کنار هم قرار داد و تکواژ

بی‌معنی و «ارب» ساخت.

۶۷۲- با توجه به شکل‌های الگوی هجایی باز هم می‌بینیم برخی از واژه‌ها نمی‌توانند ساخته بشوند، گرچه دقیقاً منطبق بر

الگوهای یاد شده هستند. علت این امر را زبان‌شناسان در این نکته می‌دانند که واحدهایی که واحدهای مشترک یا نزدیک

به هم دارند، معمولاً نمی‌توانند بی‌فاصله در کنار هم قرار گیرند. به عنوان مثال، واحدهای جفت‌های /ب/، /پ/ و /ج/،

/ش/ و /ت/، /د/ به هم نزدیک است و به این دلیل، کنار هم قرار گرفتن آنها در یک «هجا» ممکن نیست.

۶۷۳- آموختیم که ابلاغ و انتقال پیام به وسیله‌ی «زبان» صورت می‌گیرد و در این مرحله نیز ما از جمله استفاده می‌کنیم، پس

جمله‌ی (مستقل) بزرگترین واحد زبانی است که از واحدهای کوچک‌تر ساخته شده است و خود جزئی از یک واحد

بزرگ‌تر نیست. مثال:

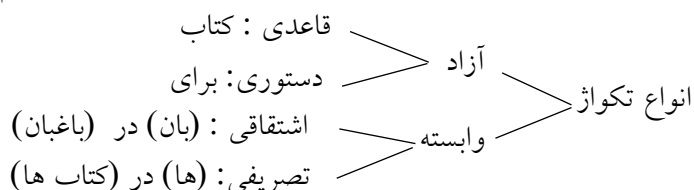
«اخترشناسی علمی است که به مطالعه‌ی اجرام آسمانی می‌پردازد.»

۶۷۴- برای بیان هر مطلب قابل انتقال پیامی، ما از واحدهای زبانی استفاده می‌کنیم که هر کدام از این واحدها در ترکیبشان

واحد بزرگ‌تر از خود را می‌سازند؛ مثلاً ترکیب واحدها با هم «تکواژ» را به وجود می‌آورند و یا از ترکیب تکواژها

«واژه» بدست می‌آید. این واحدهای زبانی به ترتیب عبارتند از: ۱- واج ۲- تکواژ ۳- واژه ۴- جمله ۵- جمله‌ی مستقل

۶۷۵- یکی از واحدهای زبانی که به دلیل تنوع در انواع دارای اهمیت خاصی نیز است، «تکواژ» است. تکواژ، واحد زبانی است که از یک یا چند واج ساخته می شود که گاهی معنا و کاربرد مستقل دارد؛ گاهی نیز کاربرد و معنای مستقل ندارد و در ساختمان واژه‌های دیگر به کار می‌رود. اگر بخواهیم نمودار انواع تکواژ را نشان دهیم، این‌گونه خواهد بود.



۶۷۶- گروه‌های سازنده‌ی جمله به دو شیوه در پی هم قرار می‌گیرند: ۱- شیوه‌ی عادی ۲- شیوه‌ی بلاغی. در شیوه‌ی عادی معمولاً نهاد همه جمله‌ها در ابتدای جمله و فعل آنها در انتهای جمله می‌آید و در صورت سه یا چهار جزئی بودن مفعول بعد از نهاد و متمم و مسند و بعد از مفعول می‌آیند. ولی شیوه‌ی بلاغی بیشتر به طرز نوشتن نویسنده و سبک وی بستگی دارد تا اینکه دستوری باشد. یعنی اجزای کلام بر حسب تشخیص نویسنده و برای تأثیر بیشتر سخن، جابجا می‌شوند.

۶۷۷- از میان همه‌ی اجزای جمله، نهاد جدا و نهاد پیوسته، در شخص و شمار با هم مطابقت می‌کنند، یعنی با فعل مفرد، نهاد مفرد می‌آید و با فعل جمع، نهاد جمع. به همین جهت، جمع بستن هیچ یک گروه‌های اسمی جمله، به جز نهاد، در فعل تأثیرگذار نخواهد بود. مثال برای مطابقت نهاد جدا با نهاد پیوسته:
دانش آموزان همگی به اردو رفتند. / علی به تنهایی به مسافرت رفت.

۶۷۸- در برخی موارد به جهت احترام، ضمائر و حتی افعال را نیز تغییر می‌دهیم؛ مثلاً اگر بخواهیم به مخاطب احترام بگذاریم، به جای ضمیر «تو» از ضمیر «شما» استفاده می‌کنیم و یا به جای ضمیر «او» از ضمیر «ایشان». گاهی نویسندگان و سخنرانان نیز ضمیر اول شخص مفرد را به صورت «ما» استفاده می‌کنند، آن هم به دلیل اینکه خوانندگان و شنوندگان را با خود شریک بدانند: من معتقدم ← ما معتقدیم.

۶۷۹- گروه فعل مهم‌ترین عضو گزاره است و دست کم از یک فعل و شناسه درست می‌شود. به طور کلی گروه فعلی پنج ویژگی دارد: (شخص، زمان، وجه، گذر و معلوم و مجهول. یکی از ویژگی‌های مهم فعل، زمان آن است. هر فعل ممکن است یکی از سه زمان اصلی ماضی، مضارع و آینده را داشته باشد که جز آینده زمان‌های دیگر هر کدام به انواع مختلف تقسیم می‌شوند. یعنی ماضی به ۶ زمان و مضارع به ۳ زمان تقسیم‌بندی می‌شوند.

۶۸۰- از ویژگی‌های دیگر فعل، گذر است یعنی فعل یا ناگذر است یا گذرا. برخی از فعل‌ها را می‌توان با افزودن تکواژ «ان» گذرا ساخت. «ان» تکواژ سببی گذرا ساز است. این تکواژ به بن مضارع بعضی از فعل‌های ناگذر افزوده می‌شود و آن‌ها را گذرا به مفعول می‌کند. مانند: پرنده پرید. ← پرنده را پراند.
همه‌ی فعل‌های گذرا یا ناگذری که تکواژ «ان» را می‌پذیرند، گذرای سببی نامیده می‌شوند.

۶۸۱- فعل از نظر ساختمان و اجزای تشکیل دهنده‌ی آن بر سه نوع است: اگر بن مضارع آن فقط یک تکواژ باشد، «ساده» می‌نامند؛ اگر پیش از فعل ساده وندهایی از قبیل «بر، در، فرو، ...» بیاید، فعل پیشوندی ساخته می‌شود و در صورتی که به فعل ساده یا پیشوندی یک یا چند تکواژ آزاد اضافه شود، فعل مرکب خواهد شد.
برای تشخیص فعل ساده از مرکب، به دو ویژگی اساسی باید توجه داشت:
۱- گسترش پذیری
۲- نقش پذیری جزء همراه فعل

۶۸۲- هر جمله‌ی ساده از اجزایی تشکیل شده است که حداقل از دو و حداکثر از چهار جزء است و مقصود از چند جزئی بودن جملات هم وجود همین اجزای اصلی در جمله است و تعداد اجزای جمله را فعل آن تعیین می‌کند؛ پس برای یافتن پاسخ درست باید به فعل جمله مراجعه کرد، زیرا بعضی از فعل‌ها تنها به نهاد نیاز دارند و بعضی علاوه بر نهاد، اجزای دیگری نیز می‌طلبند.

۶۸۳- جمله‌ی ساده حداقل دو جزء دارد یعنی متشکل از نهاد و فعل است. اگر جمله جزء نهاد و جزء دیگری نیز بخواهد، سه جزئی خواهد شد که بر اساس فعل، سه جزئی با مفعول، متمم یا مسند می‌شود و اگر به دو جزء نیاز داشته باشد جمله‌ی چهار جزئی می‌شود. جمله‌ی چهار جزئی: مفعول با مسند - مفعول با متمم - متمم با مسند و دو مفعولی. پس بزرگترین جمله از لحاظ تعداد اجزا چهار جزئی است.

۶۸۴- جمله‌های سه جزئی اسنادی دو نوعند: یا با مسند می‌آیند یا با متمم. فارسی امروز، تنها دو فعل «بودن» و «شدن» و هم معنی‌های «شدن» مثل «گشتن» و «گردیدن» و دیگر مشتق‌های آن‌ها (مانند: است، می‌باشد، می‌شود و...) علاوه بر نهاد، مسند می‌گیرند و جمله‌های سه جزئی مسنددار می‌سازند. در پاره‌ای از جمله‌های سه جزئی (اسنادی) گاهی به جای مسند، متمم می‌آید.

۶۸۵- متمم دو نوع است: یا متمم فعل است یا متمم قیدی. متمم‌های قیدی نوعی از گروه‌های قیدی هستند و تفاوتشان با متمم‌های فعل در آن است که متمم فعل در جمله یکی بیش‌تر نیست: «با دانایان در آمیز»، اما تعداد متمم‌های قیدی را می‌توان افزایش داد: «علی به همراه دوستش با اتوبوس از خانه به مدرسه آمد»، یا آن را از جمله حذف کرد: «علی آمد»، زیرا متمم قیدی جنبه‌ی توضیحی دارد و فعل به آن نیاز ندارد اما با حذف متمم، جمله ناقص می‌شود: «در آمیز».

۶۸۶- یکی دیگر از تفاوت‌های متمم قیدی با فعلی در آن است که فعل‌هایی که به متمم نیاز دارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی هستند اما فعل‌هایی که به متمم نیاز ندارند، دارای حرف اضافه‌ی اختصاصی نیستند، مثلاً «رفتن» هم با حرف اضافه‌ی «از» کاربرد دارد، هم «به» و هم «با». مانند علی از خانه رفت، علی به خانه رفت. اما نمی‌توان گفت: علی با پدرش می‌نازد.

۶۸۷- هر جمله دارای نهاد و گزاره است؛ شرط جمله‌های معمولی هم همین است. اما برخی از جمله‌ها ممکن است یکی از شرط‌های جمله‌های معمولی را نداشته باشند. این جمله‌ها استثنایی‌اند. گزاره‌ی این نوع جمله‌ها بدون فعل می‌آید. جمله‌های استثنایی سه نوع‌اند: جمله‌های یک جزئی بی‌فعل، دو جزئی بی‌فعل و سه جزئی بی‌فعل. در جمله‌های سه جزئی بی‌فعل واژه‌ی «یعنی» کار فعل را انجام می‌دهد؛ به عبارت دیگر «یعنی» معادل فعل است.

۶۸۸- هر گروه اسمی از یک اسم به عنوان هسته و یک یا چند وابسته‌ی پسین یا پیشین ساخته می‌شوند که یکی از آن وابسته‌های پیشین «شاخص» است. شاخص‌ها عناوین و القابی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی پیش از اسم‌ها می‌آیند و نزدیک‌ترین وابسته به هسته‌ی گروه اسمی‌اند. این واژه‌ها خود اسم یا صفت‌اند و در جای دیگر می‌توانند هسته‌ی گروه اسمی قرار گیرند.

۶۸۹- برای نشان دادن تعدد اسم از وابسته‌های پسین جمع (ها، ان و ...) استفاده می‌شود. برخی از واژه‌ها عربی هستند که به دو صورت مفرد و جمع وارد زبان فارسی شده‌اند. گاهی مفرد این واژه‌ها را با (ها/ان) جمع می‌بندند: عَلت ← عَلت‌ها/ شریک ← شریکان و گاهی نیز جمع عربی آن‌ها یعنی صورت مکسر را به کار می‌برند: عَلت ← عَلت/ شریک ← شرکا.

۶۹۰- گروه اسمی از هسته و وابسته تشکیل می‌شود. هر یک از وابسته‌ها در صورت لزوم می‌تواند خود، وابسته داشته باشد. مانند: ممیز، صفت صفت، مضاف‌الیه. یکی از این وابسته‌ها «ممیز» است. بین عدد و معدود (صفت شمارشی و موصوف آن) برای شمارش تعداد یا اندازه و وزن موصوف، اسمی می‌آید که وابسته‌ی عدد است و «ممیز» نام دارد. ممیز با عدد همراه خود یک جا وابسته‌ی هسته می‌شود.

۶۹۱- خواندیم که متمم بر دو نوع است: متمم قیدی و متمم فعلی. برخی از متمم‌ها نیز هستند که مانند متمم‌های قیدی قابل حذف نیستند و مثل متمم‌های فعلی نیز وابسته به فعل نیستند. این گروه از متمم‌ها را «متمم اسم» می‌نامند. «متمم اسم»، خود گروه اسمی است که با کمک حرف اضافه، وابسته‌ی اسم قرار می‌گیرد و توضیحی بدان می‌افزاید. مانند: علاقه‌ی او به $\frac{\text{مطالعه}}{\text{متمم اسم}}$ زیاد است.

۶۹۲- نویسنده و گوینده می‌توانند برای جلوگیری از تکرار آنچه را که خواننده و شنونده حدس می‌زنند، حذف نمایند. به این ترتیب، هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف بر اثر تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را حذف به قرینه‌ی لفظی گویند اما اگر خواننده یا شنونده از سیاق سخن به بخش حذف شده پی ببرد، حذف به قرینه‌ی معنوی است.

۶۹۳- واژه ممکن است یک تکواژ یا بیش‌تر باشد، با توجه به تعداد تکواژهای تشکیل‌دهنده‌ی واژه‌ها، می‌توان آنها را به واژه‌های ساده و غیر ساده تقسیم کرد. واژه‌ی ساده یک تکواژ دارد: آب، ولی واژه‌ی غیر ساده بیش از یک جزء دارد. که به سه صورت: مرکب (کتابخانه)، مشتق (دانشمند) و مشتق - مرکب (دانش آموز) می‌آید.

۶۹۴- در واژه‌های غیر ساده، هیچ تکواژی نمی‌تواند در میان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی واژه قرار گیرد؛ مثلاً در واژه‌ی خوش‌نویسان آوردن گروه اسمی وابسته‌دار، تنها به این شکل درست است: خوش‌نویس‌ها، این خوش‌نویس، کدام خوش‌نویس و خوش‌نویس ممتاز. اما به شکل‌های روبه‌رو یا مانند آن نمی‌تواند بیاید: خوش‌هانویس، خوش این نویس، خوش کدام نویس و خوش ممتاز نویس.

۶۹۵- اجزای واژه‌های غیر ساده گاه آن‌چنان با هم ادغام می‌شوند که تشخیص ساده از غیر ساده ممکن نیست؛ مثلاً می‌دانیم که «دُشخوار» از دو جزء «دُش + خوار» ساخته شده است. اما امروزه این نوع واژه‌ها از نظر اهل زبان، ساده به شمار می‌آیند، چون اهل زبان پیشینه‌ی باستانی زبان را در نظر نمی‌گیرند، بنابراین واژه‌هایی مثل تابستان، دبستان، سیوش و ... را باید ساده به حساب آورد.

۶۹۶- هر واژه، تنها یک تکیه دارد: گفت. اگر به این واژه، یک «وند» بیفزاییم و از آن کلمه‌ی مشتق بسازیم، باز هم یک تکیه دارد: گفتار و اگر باز هم به آن کلمه یا «وند» دیگری بیفزاییم، به طوری که حاصل آن، یک واژه‌ی مرکب، مشتق یا مشتق - مرکب باشد، باز هم یک تکیه دارد: گفتارها، گفتار درمانی؛ بنابراین هر واژه، گرچه از اجزایی تشکیل شده باشد، چون در نهایت یک کلمه است، تکیه‌ی آن هم فقط یکی است.

۶۹۷- مجموع مضاف و مضاف‌الیه یا موصوف و صفت یا ترکیب‌های عطفی، هنگامی که به هم می‌پیوندند و تشکیل یک کلمه بدهند، تنها یک تکیه می‌گیرند؛ مثلاً: پسرِ عمو ← پسرِ عمو. «وند» میانی این واژه‌ها به تدریج حذف می‌شود: پسرِ عمو، کاژ دستی. تکواژ میانی این واژه‌ها از نوع نقش‌نمای متمم، نقش‌نمای اضافه و صفت و نقش‌نمای پیوند و در نتیجه، واژه بوده است، از قبیل تخت - خواب/ جست‌وجو اما امروزه با توجه به این که در ساختن واژه‌ی جدید به کار می‌رود، «وند» است نه واژه.

۶۹۸- واژه از نظر ساختمان به چهار دسته تقسیم می‌شود: ساده، مشتق، مرکب و مشتق-مرکب. واژه‌های مشتق از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته تشکیل می‌شود. تکواژ آزاد را «پایه» و تکواژ وابسته را «وند» می‌نامند. «وند» را از نظر جای قرار گرفتن آنها در ساختمان واژه، به سه نوع پیش‌وند و میان‌وند و پس‌وند تقسیم می‌کنند.

۶۹۹- یکی از مهم‌ترین پسوندهایی که در ساختمان واژه از آنها جهت ساختن واژه‌های مشتق و مشتق-مرکب استفاده می‌شود، «ی» است که اگر به اسمی اضافه شود که آن اسم به ه/ه ختم شود، «ی» به «گی» تبدیل می‌شود؛ مثل واژه‌های خانگی، خانوادگی، مردانگی و ... باید به این نکته توجه داشت که در این نوع ترکیب واج آخر (ه/ه) از واژه حذف می‌شود.

۷۰۰- «گری» یکی دیگر از پسوندهای مهم در ساختمان واژه‌هاست. این پسوند با صفت ترکیب می‌شود و اسم می‌سازد مانند وحشی‌گری، موزی‌گری، یاغی‌گری و ... البته این واژه‌ها را نباید با واژه‌های دیگر نظیر کوزه‌گری اشتباه گرفت چون پسوند واژه‌های وحشی‌گری، موزی‌گری و ... «گری» است ولی پسوند «کوزه‌گری» تنها «ی» است. چرا که کوزه‌گر به تنهایی استعمال می‌شود اما وحشی‌گر و موزی‌گر مستعمل نیستند.

۷۰۱- واژه‌های غیرساده را می‌توان به عناصر سازنده تقسیم کرد. مثلاً واژه‌های «همکاری» و «بی‌سر و سامانی» را می‌توانیم به صورت همکار + ی / بی‌سر و سامان + ی تقسیم کنیم و حتی در تجزیه‌ی بعدی صورت‌های دیگر آنها را می‌توان به شکل روبه‌رو نشان داد: هم + کار / بی + سروسامان. ولی تجزیه‌ی واژه‌ها به عناصر روبه‌رو نادرست است: هم + کار / بی‌سر + و + سامانی؛ چون همه‌ی صورت‌های اخیر، رایج نیستند و واژه‌ها همیشه با عناصر رایج زبان ساخته می‌شوند.

۷۰۲- متون نظم و نثر قدیم از نظر جمله و ویژگی‌های آن با نظم و نثر امروزی متفاوت است. برخی از ویژگی‌هایی که امروزه مردود شمرده می‌شود و عیوب جمله است، در متون گذشته رایج بوده است؛ مثلاً تکرار یکی از مواردی است که در نظم و نثر امروزی تا حد امکان سعی می‌شود از آن پرهیز شود؛ درحالی‌که در متون گذشته تکرار در جمله رایج بوده است و عیب هم شمرده نمی‌شد. مثال: به نام آن خدای که نام او راحت روح است و پیغام او مفتاح فتوح است.

۷۰۳- مطابقت نهاد با فعل جمله موضوعی است که امروزه کاملاً رعایت می‌شود و عدم رعایت آن (عدم مطابقت نهاد اختیاری با شناسه) موجب نادرستی جمله می‌شود (مگر چند مورد از استثناهایی که قبلاً خوانده شده است). در حالی‌که این امر در متون قدیم رایج بوده و عیب نیز شمرده نمی‌شده است. مثلاً برای نهاد جمع (انسان) فعل مفرد می‌آورند: خورش‌ها بیاراست خوالیگران / مفرد جمع

۷۰۴- برای بیان جمله نظم و ترتیبی لازم است که تا حد امکان باید رعایت شود، از قبیل ابتدا آمدن نهاد جمله و آمدن فعل در انتهای جمله؛ ولی در متون قدیم گاهی جای اجزای جمله تغییر می‌کرد و ظاهراً نظم امروزی را نداشت که از جمله دلایل آن اقتضای بلاغت کلام و عامل وزن و قافیه بود. مثال: تقدیم مفعول برای تأکید که هم رحم اگر نکند مدعی خدا بکند.

۷۰۵- در فعل نیز همانند جمله در متون گذشته ویژگی‌هایی بوده است که ما آن‌ها را در متون نظم و نثر قدیم و آثار گذشتگانمی‌بینیم. برای مثال ساختن زمان ماضی استمراری که جز آن چه امروز معمول است (می + ماضی ساده)، سه شیوهی دیگر نیز معمول بوده است: ۱- همی + ماضی ساده (هم‌چنین بانگ همی کرد و حلوا همی ستد) ۲- ماضی ساده + ی (وی پاره‌ای حلوا بدو دادی) ۳- همی / می / بی + ماضی ساده + ی (مادر ابراهیم روز او را شیر همی دادی)

۷۰۶- روش ساختن مضارع اخباری نیز ویژگی فعلی متون گذشته است که علاوه بر روش فعلی (می + بن مضارع + شناسه) از چهار شیوهی دیگر نیز استفاده می‌شده است:

۱- بن مضارع + شناسه ← مردی از در درآید که منظور حق است.

۲- «ب» + بن مضارع + شناسه ← بخواهد هم از تو پدر کین من / چو بیند که خاک است بالین من

۳- می / همی + ب + بن مضارع + شناسه ← پسر گفتش ای بابک نامجوی / یکی مشکلت می‌پیرسم بگوی

۴- همی + بن مضارع + شناسه ← دل من همی بر تو مهر آورد / همی آب شرمم به چهره آورد

۷۰۷- در شعر و نثر کهن، برای دعا نیز فعل خاصی وجود داشته است؛ مثلاً فعل «بادی» برای دوم شخص مفرد در مضارع «همواره جوان بادی و تن‌درست» از شاهنامه‌ی فردوسی که از «بن مضارع + ا + شناسه» ساخته می‌شود. گاهی نیز تکواژ «ا» پس از شناسه می‌آمده است: «منشیندا از نیکوان جز تو کسی بر جای تو / کم بیندا جز من کسی آن روی شهرآرای تو» گاهی نیز در فعل دعایی مثبت یا منفی «بودن» پس از شناسه «ا» می‌افزوده‌اند: «تا باد چنین بادا»

۷۰۸- قبلاً خوانده‌ایم که یکی از ویژگی‌های فعل «گذرا» یا «ناگذرا» بودن آن است یعنی اگر فعل فقط به نهاد نیاز داشته باشد «ناگذر» و اگر علاوه بر نهاد به جزء دیگری هم نیاز داشته باشد «گذرا» است. در متون گذشته برخی از فعل‌ها که امروزه گذرا هستند، به صورت ناگذرا نیز به کار رفته‌اند: مثل فعل «افزودن» در بیت زیر:

«سنگ بد گوهر اگر کاسه‌ی زرین بشکست قیمت سنگ نیفزاید و زرکم نشود»

۷۰۹- هر گروه اسمی از یک هسته‌ی جدا (اجباری) و یک یا چند وابسته‌ی (اختیاری) تشکیل می‌یابد که برخی از وابسته‌ها قبل از هسته می‌آیند (وابسته‌ی پیشین) و برخی دیگر بعد از هسته (وابسته‌ی پسین) در نظم و نثر کهن وابسته‌ها نیز با متون امروزی تفاوت‌هایی داشته است. مثلاً برای «نکره» در متون گذشته دو نشانه وجود داشته است: یکی وابسته‌ی پسین «ی» و دیگری وابسته‌ی پیشین «یکی» یا «یک» مانند:

«یکی خنجر آبگون بر کشید همی خواست از تن سرش برآید»

۷۱۰- از ویژگی‌های دیگر فعل در متون گذشته می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- در ساختن فعل مجهول علاوه بر فعل «شدن» با افعال «آمدن و گشتن»: گفته آمده است ده تن بدست سمک کشته گشتند.

۲- افزودن «ب» بر سر انواع فعل حقی فعل‌های منفی: هیچ خلق آن خواب آشکار نکرد و بنگفت.

۳- فعل «گفت» گاهی به صورت «گفتا» هم به کار رفته است:

گفتا برون شدی به تماشای ماه نو از ماه ابروان منت شرم باد، رو

۷۱۱- یکی از انواع نقش‌نماها، «را» است که در گذشته انواع گوناگونی داشته است از آن جمله:

- ۱- نشانه‌ی فک اضافه (اضافه‌ی گسسته): او را دلارام نام است = نام او
- ۲- به جای حرف اضافه‌ی «ب»، «بر»، «برای» و «از» می‌آمده است: تن سرت را که خواهد گریست = بر تن
- ۳- نشانه‌ی مالکیت: در این کاربرد، همیشه با فعل «بودن» و مشتقات آن می‌آید: ما به فلک می‌رویم، عزم تماشا که راست؟
- ۴- نشانه‌ی قید: شب را به بوستان با یکی از دوستان به اتفاق مبيت افتاد.

۷۱۲- متمم که امروزه با یک حرف اضافه می‌آید، در گذشته گاهی دو حرف اضافه می‌گرفته است. مانند:

- بگیر و به گیسوی او بر بدوز
به نیک‌اختر و فال‌گیتی فروز
- گاهی به جای حرف اضافه‌ی ساده‌ی «برای» در متون گذشته، حرف اضافه‌ی مرکب «از برای» می‌آمده است: «این چه سختی و مشقت است که تو از برای دانه‌ای بر خود نهادی؟» و «که» نیز از جمله‌ی نقش‌نماهاست و امروزه فقط حرف ربط است اما در گذشته گاهی حرف اضافه نیز بوده است: به نزدیک من صلح بهتر که جنگ (= از جنگ)

۷۱۳- حذف در جمله نیز با وجود قرینه در متون نظم و نثر رایج است که در گذشته نیز حذف تمام یا بخشی از جمله، نمونه‌های متعدّد و متنوع دارد، از آن جمله:

- ۱- حذف یک جمله که بخشی از یک جمله‌ی مرکّب است: بگو اگر بیایی و مسلمان شوی | ___ | و اگر نه، که سپاهی بفرستم سوی شما که طافت ایشان ندارید.
- ۲- حذف فعل معین به قرینه‌ی لفظی جمله‌ی هم‌پایه با ناهم‌پایه: هرگز از دور زمان ننالیده بودم و روی از گردش آسمان در هم نکشیده | ___ |.

۷۱۴- از موارد دیگر حذف که می‌توان به آن اشاره کرد، حذف فعل اسنادی به قرینه‌ی معنوی از جمله‌هایی که مسند آنها صفت برتر است: از گرسنگی مردن، به که به نان فرومایگان سیرشدن.

- و همچنین حذف فعل اسنادی از هر دو جمله‌ی هسته و وابسته به قرینه‌ی معنوی: نه هرکه به قامت مهتر | ___ | ، به قیمت بهتر | ___ |.
- شناسه نیز که امروزه حذف آن امکان‌پذیر نیست، در گذشته حذف می‌شد: پیر فرتوت را از میان کار بیرون می‌آورند و زمام کار بدو سپرده [= سپردند] .

۷۱۵- نوع وابسته‌ی وابسته را در بیت زیر مشخص کنید.

سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق